بر اساس منابع و دیدگاه اهل سنت

مهدی

از دیدگاه خاورشناسان



مولف:

عبدالستار حسین بر

محمّد صلی الله علیه و آله و سلم

از دیدگاه خاورشناسان

تألیف:

امیر عبدالستار حسین بر



حسین‌بر، امیرعبدالستار، ۱۳۶۲-
محمد صلی الله علیه و آله و سلم از دیدگاه خاورشناسان / امیرعبدالستار حسین‌بر.
تهران: نشر احسان، ۱۳۸۹.
۲۳۲ص.ISBN: 978-964-356-709-5.
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: کتابنامه.
موضوع: محمد صلی الله علیه و آله و سلم، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق. -- نظر خاورشناسان
موضوع: محمد صلی الله علیه و آله و سلم، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق. -- اخلاق -- فضایل.
۱۳۸۹ ۳ن۲۰۵ح/۴۶/۲۴ BP ۲۹۷/۹۳
کتابخانه ملی ایران: ۱۷۱۳۰۵۵



محمد صلی الله علیه و آله و سلم از دیدگاه خاورشناسان

- مؤلف: امیرعبدالستار حسین‌بر
- ناشر: نشر احسان
- چاپخانه: مهارت
- ویراستار علمی: امید بهرامی‌نیا
- صفحه آرا: نادیا محمدی
- نوبت چاپ: اول ـ ۱۳۸۹
- تیراژ: ۳۰۰۰ جلد
- قیمت: ۳۰۰۰ تومان
- شابک: ۵-۷۰۹-۳۵۶-۹۶۴-۹۷۸



فروشگاه:
تهران، خ انقلاب، روبروی دانشگاه،
مجتمع فروزنده، شماره ۴۰۶
تلفن: ۶۶۹۵۴۴۰۴



محمد ﷺ

از دیدگاه خاورشناسان

و احسن منک لم ترقط عینی
و اجمل منک لم تلد النساء
خلقت مبرء من کل عیب
کانک قد خلقت کما تشاء

(شاعر رسول الله ، حسان بن ثابت انصاری)



﴿لَقَدْ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا
مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا۟ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمْ
وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا۟
مِن قَبْلُ لَفِى ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ﴾ آل عمران: ۱۶۴

«خدا بر مؤمنان منت نهاد که میان‌شان پیغمبری از خودشان برانگیخت که آیه‌های خدا برایشان بخواند و پاکشان کند و کتاب و حکمتشان آموزد و گر چه از پیش در گمراهی آشکار بوده‌اند.»

﴿وَمَآ أَرْسَلْنَٰكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَٰلَمِينَ﴾

انبیاء: ۱۰۷

«و ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستاده‌ایم.»

فهرست مطالب

تقدیم به:

- روان پاک پدرم حضرت مولانا ابوالحسن حسین بُر (۱۳۰۴-۱۳۸۰)
- اندیشمند بزرگ اسلام علّامه حبیب الله حسین بر (مفقود به سال ۱۳۷۳)
- کسانی که صمیمانه دوستشان دارم
- و آنان که قلبشان به عشق اسلام و پیامبر می‌تپد.

بخش سوم: زندگانی پیامبر اسلام ﷺ

بخش چهارم: رد تهمت‌ها

بخش دوم: شخصیت پویا و الگوی والا

پیش‌گفتار

ثنایی نیست با ارباب بینش
سزای صدر و بدر آفرینش
چو می‌لرزد ز هیبت این‌دعاگوی
زبانش چون تواند شد ثناگوی
محمّد کافرینش را نشان اوست
سرافرازی که تاج سرکشان اوست
محمّد بهترین هر دو عالم
نظام دین و دنیا فخر آدم[1]

شخصیّت پیامبر از صدر اسلام تاکنون مورد توجّه نویسندگان بوده و هرکسی به نوعی ابعاد گوناگون زندگی ایشان را بررسی کرده و نوشته‌ای از خود به یادگار گذاشته است. برخی از نویسندگان به جنبه‌های اخلاقی و رفتاری پیامبر پرداخته، و گروهی توجّه به زندگی فردی و خانوادگی ایشان توجه کرده و جمعی دیگر عملکرد سیاسی، نظامی و... وی را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌اند.

در این میان کسانی بوده‌اند که با وسواس زیاد به نوشتن سیرهٔ پیامبر دست زده‌اند و با دقت و به تفصیل جنبه‌های مختلف زندگی ایشان را در هزاران صفحه مورد تحلیل و بررسی قرار داده‌اند و سعی بر آن داشته‌اند که چیزی از خفایا و

۱- اسرار نامه عطار، ۱۲-۱۱.

زوایای سیره را از قلم نینداززند. دسته‌ای دیگر برای بهره رساندن به عامهٔ مردم، کتاب‌هایی کم حجم نگاشته‌اند، که حاصل پژوهش‌های همهٔ آنان، شایستهٔ تقدیر و سپاس‌گزاری است.

شخصیّت پیامبر اسلام اقیانوسی بیکرانه است که هرچه درباره‌اش بنویسند بازهم کم است و نیاز به بحث و پژوهش هنوز در سیرهٔ آن حضرت احساس می‌شود. چیزی که بسی مایهٔ شگفتی است، این است که نه تنها مسلمانان، بلکه پیروان سایر ادیان و مذاهب نیز، فارغ از ایدهٔ خود، با شوق و ذوق در مورد پیامبر دست به قلم می‌برند و از شخصیّت ایشان تجلیل می‌کنند. علاّمه سید سلیمان ندوی در این باره چنین نوشته است:

«آن‌چه نویسندگان سیرهٔ پیامبر از زمان رسالت تا امروز [سال ۱۳۴۴ق] در نقاط مختلف اسلامی وغیراسلامی به اکثر زبان‌های جهان نوشته‌اند، به هزاران نسخه می‌رسد و تنها آن‌چه به زبان اردو نگاشته شده است به بیش از هزار می‌رسد و این درحالی است که از تاسیس زبان اردو دوسده بیشتر نمی‌گذرد. تازه، قطع‌نظر از آن‌چه مسلمانان در این زمینه نوشته‌اند و شاید تألیف آنان ناشی از محبّت زیادی باشد که به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دارند و این عمل را برای خویش ذخیرهٔ اخروی می‌دانند. جا دارد نویسندگانی را ملاحظه فرمایید که به نبوّت و رسالت پیامبر ایمان ندارند و در عین حال دربارهٔ سیره‌اش دست به قلم بردند و کتاب نگاشتند.

در هند با وجود اختلاف ملت‌ها، اعم از هندو، سیک و برهمن، نمونه‌های زیادی از علمای‌شان پیرامون سیرهٔ رسول‌الله کتاب نوشتند.

اروپاییان که به اسلام معتقد نیستند و به رسالت محمّد ایمان ندارند، هم از سیرهٔ رسول الله غافل نشدند و حتا مبلغان مسیحی و خاورشناسان به خاطر اشباع علمی و توجّهی که به تاریخ دارند، در این زمینه قلم برداشتند و شمار تألیفات‌شان به صدها جلد کتاب می‌رسد.

در آماری که در مجلهٔ *المقتبس* - مجله‌ای که ۴۰ سال پیش، [یعنی در آغاز سدهٔ چهاردهم هجری] در دمشق [توسط استاد محمّد کردعلی (۱۸۷۶-۱۹۵۳م)] منتشر می‌شد - خواندم که شمار تألیفات دربارهٔ سیرهٔ رسول‌الله به زبان‌های مختلف اروپایی به ۱۳۰۰ جلد کتاب رسیده بود و با افزودن شمار کتاب‌های چاپ شده در خلال این چهل سال در چاپخانه‌های اروپا به رقم بالا، این آمار بیشتر نیز خواهد شد.»[1]

برای کامل شدن مطلب، اگر گفتار **جان دیون پورت** را بیفزاییم خالی از لطف نیست؛ وی می‌گوید: «این نکته، محقّق و مسلّم است که در میان همهٔ مقننین و کشورگشایان معروف جهان، تاریخ زندگی هیچ‌کدام مشروح‌تر و معتبرتر از تاریخ زندگی محمّد ﷺ نوشته نشده است.»[2]

مسیحیان اروپایی از سدهٔ پانزدهم میلادی به نگارش سیرهٔ پیامبر پرداختند که نخستین نوشته‌ها، مغرضانه و در راستای خدمت به اربابان سلطه‌جو و استعماری بود و کم‌کم از حجم انبوه اتّهام‌ها و تهمت‌های ناروا کاسته شد و گام‌هایی در جهت معرّفی بهتر پیامبر ﷺ برداشته شد.

آن‌چه که در این کتاب فراهم شده است، گلچینی از گفتارهای منصفانه، بلکه اعتراف‌های خاورشناسان دربارهٔ شخصیّت پیامبر اسلام ﷺ است که از لابه‌لای کتاب‌های مختلفی گردآوری شده و سعی بر آن بوده است که تنها نکته‌های مثبت و مطابق واقعیّت نقل شود و به سخنان مغرضانه و بی‌اساس، وقعی داده نشود، تا چراغی فروزان فراروی کسانی باشد که در سرمشق گرفتن از پیامبر ﷺ در زندگی خود تردید دارند؛ باشد که به خود آیند و گمشدهٔ خویش را -که در میان غربیان به دنبال آن بودند - بازیابند و مصداق «آب در کوزه و ما تشنه لبان می‌گردیم.» یا «یار در خانه و ما گرد جهان می‌گردیم» نباشند؛ و مشعلی

۱- در جستجوی الگو، ۱۱۰-۱۰۹.

۲- عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ۳۰.

تابان در مسیر کسانی باشد که خالصانه به پیامبر و آیین اسلام، عشق می‌ورزند و...

جاوید در متابعت مصطفی گریز   تا نور شرع او شودت پیر و مقتدا[1]

آن‌چه در گام نخست باید دانست، این است که: سخن و نوشتهٔ خاورشناسان، ملاک سنجش شخصیّت پیامبر گرامی اسلام نیست، بلکه قرآن کریم و احادیث صحیح، مبیّن شخصیّت کلی پیامبر خدا ﷺ هستند و هر سخن و نوشته‌ای که مخالف این دو منبع باشد، مردود و فاقد اعتبار است؛ لذا برای شناخت آن حضرت، ابتدا باید به قرآن و احادیث صحیح رجوع کرد و در گام بعد به نوشته‌های دانشمندان بزرگ و معتمد مسلمان؛ و از آن پس می‌توان برای تأیید و استوارساختن کلام خود، به نوشته‌ها و گفته‌های خاورشناسان استناد جست؛ که فضیلت و برتری آن است که مخالفان و دشمنان به آن اقرار و اعتراف کنند:

خوش‌تر آن باشد که سر دلبران   گفته آید در حدیث دیگران[2]

در پایان برخود لازم می‌دانم که از تمامی کسانی که مرا در تهیه و تنظیم این اثر یاری کردند، به‌ویژه برادر گرامی‌ام جناب مولانا عبدالعزیز حسین بر مدرس عین العلوم گشت، و جناب مولانا حبیب الله سالارزهی، مدرس و ناظم جامعهٔ ترتیل قرآن زاهدان، و جناب شیخ عبدالعزیز سیدزاده که برخی از منابع را در اختیار این جانب قرار دادند، صمیمانه سپاس‌گزاری کنم.

خدایا چنان کن سرانجام کار   که تو خشنود باشی و ما رستگار!

سراوان، گشت/۱۳۸۵/۱۰/۱۲ ش

امیرعبدالستار حسین بُر

۱- دیوان عطار.

۲- مولانا جلال‌الدین بلخی.

برتری پیامبر

هست بـــر مــقتضای فـضل ازل
بـعضی از بـعضی افـضل و اکـمل
وز هـمه افـضل احـمد عـربی‌ست
که ز حق سوی ما رسول و نبی‌ست
آن فـــضایل کـــه انـــبیا را بـود
و آن شـمایل کـه اصـفیا را بـود
گـر شـود جـمله مجتمع با هم
هـمه بـاشد ز فـضل احـمد کـم
هـــر نـبی را کـه حـجتی دادنـد
جـــانب امـــتی فـــرستادند
نیست مـبعوث پـیش شرع شـناس
غـیر احـمدکسی بـه کـافهٔ نـاس

(عبدالرحمان جامی)

بخش اوّل

محمّد صلی الله علیه و آله و سلم

از دیدگاه خاورشناسان

مقدمه

محمّد کافرینش هست خاکش　　هزاران آفرین بر جان پاکش
چراغ افروز چشم اهل بینش　　طراز[1] کارگاه آفرینش[2]

راه یافتن انسانیّت به سر منزل مقصود، بدون داشتن راهنمایی ماهر و آگاه به راه، ناممکن و پیمودن آن بدون رهبر، ره به سوی وادی حیرت و سرگردانی بردن است. و از آن‌جا که انسان‌ها از همان مراحل آغازین تاریخ تاکنون، همیشه در جست و جوی راهی برای رسیدن به پروردگار بوده‌اند.

همه جویند ترا،مسلم و ترسا و یهود
راستی بر سر کوی تو عجب غوغاییست[3]

و رسیدن به این مقصد والا، نیازمند رهبرانی آگاه و دلسوز است، به همین جهت خداوند متعال پیامبران خود را فرستاد که مشعل‌ها بر فراز راه بیفروزند و انسان‌ها را با حکمت و بصیرت به راست‌ترین راه، رهنمون سازند:

۱- نقش و نگار.
۲- کلیات خمسه حکیم نظامی گنجوی،۹۴.
۳- گلزار اصفهانی.

چو کرد اولاد آدم را مکرّم *فرستاد انبیا را سوی عالم*
که تا دعوت کنند اهل جهان را *بیاموزند طاعت بندگان را*
و زایشان برگزید او مصطفی را *سپه‌سالار ملک کبریا را*[1]

والاترین و آگاه‌ترین این مشعل‌داران و راهبرانِ راه رسیدن به خدا، صدر و بدر آفرینش، گوهر درج نبوّت و اختر برج فتّوت حضرت محمّد ﷺ است:

گذر کرد او ز چندین پیمبر *زجمله چون گهر افتاد بر سر*[2]

وی در عصری به مبارزه و ستیز با نادانی و گمراهی برخاست که دنیا به ورطهٔ هلاکت گام نهاده بود و هر لحظه احتمال سقوط آن به پرتگاه نیستی می‌رفت و انسانیّت در تمام جنبه‌های اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و... مسیر را به اشتباه پیموده و جهل و نادانی و خودبینی بر جهان سیطره یافته بود.

ادیان بزرگ الهی که نقش نشانه‌های راه را دارند، توسط دوستان نابخرد و دشمنان خردمند، دستخوش دگرگونی و تحریف قرار گرفته بودند و با وجود این تحریف‌ها، نه تنها کمکی به نجات انسان‌ها از تاریکی‌ها نمی‌کردند، بلکه به سرگردانی آنان بیش از پیش دامن می‌زدند و راه را برای سقوط هرچه بیشتر هموار می‌ساختند.

پیامبر اسلام -که هزاران آفرین بر جان او باد - در چنین عصری آشفته به پا خاست و مبارزه با جهل، بی‌دینی و ناهنجاری‌های اجتماعی، اخلاقی و... را در سرلوحهٔ برنامهٔ خود قرار داد و با یاری خداوند و وحی الهی، گام‌های استواری در این راستا برداشت، و قوم عرب را که در دریایی از مفاسد اخلاقی و بی‌دینی، غوطه‌ور و بر لبّهٔ پرتگاه هلاکت قرار گرفته بودند، به سرمنزل مقصود رهنمون ساخت. بعثت آن حضرت منحصر به عرب نبود، بلکه پرتوش سراسر جهان را در نوردید؛ هموکه گزیدهٔ جملهٔ پیغمبران و برای تمام جهانیان مایهٔ رحمت بود.

۱- خطیب فارسی، قلندر نامه،۳۳.
۲- عطار، اسار نامه،۱۲.

چو عالم را به نور خود بیاراست خروش از خلق عالم سربه‌سر خاست
جهان از فرّ او دارالجنان شد به شرق و غرب، دین او عیان شد[1]

او مأموریّت داشت که با جهل، بیداد، شرک، ناهنجاری‌ها و... بستیزد و زمین را به صلح، صفا، عدالت، مساوات و توحید و... بیاراید.

پایمردان دیو در هر عصر در برابر راستی و روشنی قد علم کرده و در سر راه رشد آن، مانع تراشیده و شایعه‌ها بر ساخته و انتشار داده‌اند.

هنگامی که خورشید رسالت از فراز کوه‌های مکه طلوع کرد و روشنی‌بخش جهان شد، دیوصفتان و سخت‌دلانی همچون فرعون امّت اسلامی: ابوجهل، ابولهب، ولید و... قد برافراشتند و دست به طغیان و تمرّد زدند و خواجهٔ کاینات و حبیبِ خاصِ رب العالمین، پیامبر اسلام ﷺ را کاهن، شاعر، مجنون و... نامیدند و کودکان و دیوانگان را بر ضدّش شوراندند و یارانش را به سختی آزردند تا از آیین جدید و محمّد ﷺ بیزاری جویند و به دین کهن خویش بازگردند، اما به لطف خدا تمام نیرنگ‌های‌شان نقش برآب شد و اسلام، بالید و نیرومند شد و کسانی که سرسختانه به کفر خویش چنگ‌انداخته بودند و اندکی از مواضع تند وتیز ضدّ اسلامی خود عدول نمی‌کردند، به خاک ذّلت نشستند و به خواری کشته شدند و گروهی دیگر از آنان که در برابر اسلام، نرمش بیشتری داشتند، با نیوشیدن کلام الهی، شیفتهٔ آن شده و به فرامین این آیین فرخنده، گردن نهادند.

مخالفان اصلی اسلام و قرآن و پیامبر را سه طیف مشرکان عرب و مسیحیان و یهودیان تشکیل می‌دادند که از آن میان، دو گروه نخست، نرمش بیشتری داشتند؛ همگی مشرکان به اسلام گرویدند و آن مسیحیانی که از مبانی و مبادی دین اسلام آگاه شدند به میل و رغبت آیین اسلام را پذیرفتند؛

۱- خطیب فارسی، قلندر نامه،۳۴-۳۳.

امّا یهودیان کینه‌توز - که نفرین ابدی خداوند بر آنان باد - سرسختانه از روی لجاجت به مخالفت با اسلام برخاستند و نه تنها خود مسلمان نشدند، بلکه دیگران را نیز اغوا ساخته و با خود همراه و هم‌ساز کردند و به جبهه‌سازی و شایعه پراکنی بر ضدّ اسلام پرداختند، که بزرگ‌ترین و سترگ‌ترین فتنه‌ها و اختلافات عصر نبوّت و خلفای راشدین و پس از آن ریشه در نیرنگ‌ها و دسیسه‌های آنان داشت. با تحریک و شوراندن قبایل، لشکری ده هزار نفری تدارک دیدند تا با آن، اسلام را از ریشه برکنند. احزاب به محاصرهٔ مدینه دست زدند که با یاری خداوند و تدبیر شایستهٔ پیامبرحاصلی جز شکست و یأس عایدشان نگردید.

آنان حتی زمانی هم که مسلمانان به امنیّت و رفاه نسبی رسیده بودند، دست از کارشکنی و توطئه نکشیدند و در کسوت افراد متدیّن در میان مسلمانان ساده‌لوح رخنه کردند و با سخنان فریبنده و فتنه‌انگیز خود، ذهن مسلمانان را نسبت به دولت اسلامی خلیفهٔ سوم، حضرت عثمان ﷺ مغشوش کردند و آنان را به شورش واداشتند و در نتیجهٔ این دسیسه، سرانجام اخلال‌گران و شورشیان مصری و عراقی به منزل این خلیفه یورش بردند و ایشان را درحالی که روزه بود و به تلاوت قرآن مشغول بود، مظلومانه به شهادت رساندند.

یهودیان برای جلوگیری از گسترش روزافزون اسلام و نفوذ آن درمیان ملّت‌های مختلف، به‌ویژه مسیحیان اروپا، افسانه‌های واهی‌ای از ظلم و خشونت و... مسلمانان، ساخته و منتشر کردند و بذر کینه و دشمنی با این دین را در دل‌های عامهٔ مردم افشاندند.

پاپ‌ها، کشیش‌ها و کاردینال‌ها نیز به خاطر حفظ مقام و موقعیّت خود، دست همکاری و همیاری به آنان‌ها دادند و تودهٔ مسیحیان را برضدّ مسلمانان و اسلام شوراندند. در پی همین تحریک‌های کلیسا بود که آتش جنگ‌های صلیبی

برافروخته شد[1]، مسیحیان از سراسر اروپا به سوی سرزمین‌های اسلامی سرازیر شدند، چه جنایت‌ها که نکردند و چه ویرانی‌ها که برجای نگذاشتند، تا حدی که تاریخ‌نگاران اروپایی هم از یادآوری آن اظهار شگفتی و انزجار می‌کنند!

با پیروزی مسلمانان در جنگ‌های صلیبی، فرصتی فراهم شد تا مسیحیان برای شناخت اسلام و مسلمانان اقدام کنند، ولی نخستین حرکت‌ها برای شناخت اسلام به شدّت از جانب کلیسا سرکوب شد.

نویسندهٔ بزرگ اروپایی، **جان دیون پورت**، می‌نویسد: «برای نخستین بار ترجمهٔ قرآن در سال ۱۵۹۹م به قلم «الکساندر پاگانینی» اهل بریکسان در شهر ونیز منتشر شد. جمعی دیگر تاریخ انتشار آن را در خلال سال‌های ۱۵۱۵ تا ۱۵۳۰م می‌دانند که سرانجام به فرمان پاپ سوزانده شد.»[2]

از آن پس اغلب نویسندگان اروپایی بنابر تعصب، عمداً منابع اسلامی را به صورت تحریف شده در میان مردم اروپا منتشر ساختند تا با این کار، کلیسا و اربابان یهودی خود را خشنود سازند. گروه اندک دیگری از نویسندگان، انصاف به خرج داده و اسلام را شفّاف به مردم معرفی کرده‌اند؛ اگرچه دستخوش اشتباهاتی شده‌اند، ولی به طور کلی عملکردشان مثبت بوده است.

مارسل بوازار[3]، مسئول برنامه‌های ویژه در انستیتوی یونسکو و دبیر کل انجمن فرهنگی بین‌المللی اسلام و غرب، سیر اسلام‌شناسی در غرب را این‌گونه تحلیل و ارزیابی می‌کند: «آثار خاورشناسان به استثنای اندکی، به درک بهتر اسلام یا ارائه تصویر دقیقی از این دین در اذهان غرب کمکی نکرد. این آثار در واقع بیش از آن تخصصی بودند که برای عوام قابل درک باشند.

۱- جنگ‌های صلیبی در سال ۱۰۹۶ م با یورش اروپاییان به سرزمین‌های اسلامی، آغاز و پس از حدود دویست سال، در سال ۱۲۹۰ م با پیروزی مسلمانان پروندهٔ این جنگ‌های صلیبی بسته شد.

۲- عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، پاورقی ۱، ۸۸-۸۷.

۳-Boisard Marce

از دیگر سو خاورشناسی هم از آغاز در فرانسه، انگلستان و هلند در زمرهٔ رشته‌های علوم استعماری و غرض از آن در مجموع درک بهتر ذهنیّت اسلام برای تسهیل ادارهٔ استعماری مردم مسلمان بود. این امر نه یک نقد تاریخی، بلکه واقعیّتی است که در آن دوره، قدرت‌های استعماری کوششی در کتمان آن به عمل نمی‌آوردند.

افزون بر این، سنّت مذهبی غرب همواره محسوس بوده و هست؛ زیرا در واقع دو مکتب اصلی: انگلوساکسونِ پروتستان و فرانسه کاتولیک بسط یافته‌اند و به نظر می‌رسد که این نفوذ هم اکنون نیز - البته تحت تأثیر مواضع اتخاذی واتیکان و مجمع شورای اسقف‌های کلیسا که در بالا به آن اشاره شد - پابرجاست.

تردیدی نیست که تمام خاورشناسان همیشه از جادهٔ انصاف نسبت به اسلام خارج نگشته‌اند،ولی همواره خود را در مسند قضا می‌پنداشته‌اند. این داوران اغلب نیز شرافتمندانه رفتار می‌کردند و آن‌چه را که به زعم ایشان پسندیده بود می‌پذیرفتند و آن‌چه را که پسندیده نمی‌آمد، برنمی‌تافتند.

داورانی بزرگوار و در عین حال سانسورچی! وانگهی این موضع داور خارجی به طرز گسترده‌ای به قوم مداری حاکم مقید بود، که چنین القا می‌کرد که از هیچ فرهنگ مادی و سیاسی مقهور استعمار نمی‌توان انتظار ارزش انسانی و معنوی داشت.

تحقیقات خاورشناسی از گذشته‌ای نه چندان دور به گونه‌ای کاملاً متفاوت دستخوش تحوّلی مثبت است.

در واقع از یک سو به موازات گفت وگوی مذهبی - الهی تخصصی‌تر بین اهل فن و روحانیون، امکان برخوردی عینی‌تر و صمیمانه‌تر در میان آنان به وجود آمده است.

و از دیگر سو مسلمانان، در کسوت استادان دانشگاه‌های غربی به طرحِ علميِ فرهنگ اسلامی در مجامع به شیوه‌ای که قشر منور الفکر و متفکر اروپا و امریکا را تحت تأثیر قرار دهد، کمک بسیار می‌کنند. اسلام‌شناسی مدت‌های طولانی از «پاسخگوی» مسلمان بی‌بهره بوده است. در واقع در چند دههٔ اخیر، اغلب دانشمندان و فرهیختگان جهان اسلام، یا نخبگانی غرب‌زده‌ای بوده‌اند که آشنایی چندانی با فرهنگ خاص خود نداشته و از ریشه‌های عمیق آن بی‌خبر بوده‌اند و یا پرهیزکارانی دانشمند و فقهایی بوده‌اند که از واقعیّت سیاسی معاصر، اطلاع چندانی نداشته‌اند.

تردیدی نیست که سنگینی بار گذشته را با یک چرخش قلم نمی‌توان زدود، با این وصف و به رغم تداوم رویکرد خصمانهٔ قدیمی در نوشته‌های «برخی متخصصین معاصر» روح و لحن گفتار «خاورشناسی» به طور کلی تحول بسیار یافته است.»[1]

اقدامات نویسندگان منصف اروپایی سبب شد که اروپاییان، بهتر و شفاف‌تر اسلام را درک کنند و محمّد را بشناسند و کسانی که در پی آنان آمدند،هرچه بیشتر زمینه را برای شناخت درست‌تر و درک صحیح‌تر اروپاییان از اسلام مهیّا ساختند.

در اواخر سده‌های نوزدهم و بیستم، نویسندگان متعهّد مسلمان، برای آشناکردن غیرمسلمانان با اسلام و پیامبر دست به‌کار شدند و آثار بی‌شماری به زبان‌های مختلف اروپایی منتشر ساختند و انتقادها و تردیدهای خاورشناسان را با دلایل و اسلوب علمی پاسخ گفتند.

از نخستین کسانی که در صدد پاسخگویی به اعتراضات خاورشناسان متعصب برآمد، پروفسور «شبلی نعمانی هندی» بود.

۱- اسلام و جهان امروز،۱۵-۱۴.

با شفاف‌تر شدن سیمای اسلام و پیامبر در نگاه اروپاییان، گرایش آنان به اسلام فزونی یافت و شمار بسیار زیادی به این دین گرویدند که درمیان‌شان، علاوه بر عامهٔ مردم، جمع زیادی از شخصیّت‌های مهم سیاسی، علمی، هنری، ورزشی، نظامی و... به چشم می‌خورد و هرچند وقت شاهد مسلمان شدن نامداران دیگری در جهان هستیم.

دشمنان که از مسلمان شدن اروپاییان و... به وحشت افتاده‌اند، دست به هر نیرنگ و توطئه‌ای می‌زنند؛ گاه به قرآن دستبرد زده و گاه پیامبر اسلام را آماج تیرها و همجمه‌های خود قرار می‌دهند و هنوز جراحت ناشی از هتک حرمت به ساحت پیامبر در پی انتشار کاریکاتورها و سخنان پاپ بندیکت شانزدهم در قلب‌های مسلمانان التیام نیافته است که به تازگی یک شرکت تهیّه و تولید بازی‌های دانمارکی با عرضهٔ یک بازی جدید «پلی‌استیشن» به پیامبر اکرم ﷺ و ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها توهین کرده است؛ و صدها مورد دیگر...! و خوشبختانه به یاری خداوند همهٔ نیرنگ‌های آنان نقش بر آب شده است.

آن‌چه در این کتاب می‌آید، سخنان و نوشته‌های برخی از خاورشناسان منصف همچون: توماس کارلایل، گیورگیو، برناردشاو، آنه ماری شیمل، جان دیون پورت و... در مورد پیامبر اسلام است و در حقیقت، گوشه‌هایی از اعترافات آنان بازگو شده است.

اگرچه مقام ایشان با این سخنان و اعترافات فراتر و بالاتر نمی‌رود، زیرا پایه‌اش از همه بالاتر است و بعد از خدا، بزرگ اوست و خداوند او را ستوده است.

چـــه گـــویم مـــن ثـــنای او خـــدا گـــفت

کـــه نـــام اوست بـــا نـــام خـــدا جـــفت[1]

گوهر پاک تو از مـدحت مـا مسـتغنی است

فکر مشاطه[2] *چـه بـا حسـن خـدا داد کـند*[3]

اما گفته‌اند: فضیلت و برتری آن است که دشمنان بدان اقرار و اعتراف کنند:

خوش‌تر آن بـاشد کـه سـر دلبـران گـفته آیـد در حـدیث دیگـران

و دیگر این‌که: این گفته‌ها تلنگری باشد بر دل‌های خفتهٔ کسانی که کورکورانه به دنبال غربیان‌اند، تا بدانند که دانشمندان غربی، چگونه محمّد را می‌ستایند و شخصیّت‌اش را ارج می‌نهند و او را مقتدا و پیشوای بزرگ جهان معرفی می‌کنند!

لازم به یادآوری است که برای روان و شیوا ساختن عبارت‌ها، به ویرایش و در برخی موارد بازنویسی متون اقدام شده است.

۱- آرایشگر.

۲- دیوان حافظ.۱۴۷.

۳- مولانا جلال‌الدین بلخی.

وصف تو خدا گفت

هــر آدمــی ای کـه او ثـنا گـفت
هر چه آن نه ثنای تو، خطا گفت
خود خـاطر شـاعری چـه سـنجد
نعمت تـو سزای تـو، خـدا گـفت
گرچه نه سزای حـضرت تـوست
بپذیر هر آنچـه ایـن گـدا گـفت
هرچند فضول گـوی مـردی است
آخــر نــه ثــنای مـصطفی گـفت
در عمر هر آنچه گـفت یـا کـرد
نـــادانـی کــرد و نــاسزا گــفت
زان گــفته و کــرده گــر بـپرسند
کز بهر چـه کـرد یـا چـرا گـفت
ایــن خــواهــد بـود، عــدّت او
کـفارت هـرچـه کـرد یـا گـفت
تـــو مـــحو کــن از جــریدهٔ او
هر هرزه که از سـر هـوی گـفت
چـون نـیست بـضاعتی ز طـاعت
از مـــا گـــنه و ز تــو شــفاعت

(جمال الدین اصفهانی)

آفریده‌ای از قلبِ دنیا

توماس کارلایل[1] (۱۷۹۵-۱۸۸۱ م) رجال‌شناس، ناقدِ ادبی، نویسندهٔ متفکّر و مورخِ انگلیسی و مؤلفِ کتابِ ***قهرمانان و قهرمانیت***[2]، می‌نویسد: «بزرگ‌ترین ننگ هر فرد متمدّن این دوران، این است که به گفته‌هایی که به این پندار دامن می‌زند که دین اسلام، دروغ است و محمّد فریبکار است، گوش فرادهد؛ زمان آن رسیده است که به جنگ این شایعاتِ پوچ برویم، آنان را دور اندازیم و از آنان شرم داشته باشیم. رسالتی که محمّد پیام‌آور آن بود، همچون چراغی فروزان در دوازده سده[3] فرا راه میلیون‌ها انسانِ همچون ما، قرار داشته است و دارد...

خداوند این مرد (محمّد) را صادق و مخلص آفرید و او در نظر من، آفریده‌ای از قلب دنیا و درون هستی، و بخشی از حقایق جوهری اشیا و شاید آیه‌ای از آیات و نشانه‌های وجود الله است. لذا او را هرگز فردی دروغگو و فریبکار نمی‌دانم که برای پادشاهی و قدرت حرکت کرده باشد، بلکه رسالتش را حق می‌دانم و او بخشی از این حیات است که قلب طبیعت از او برانگیخته شد؛ او همچون شهابی است که به جهان روشنایی بخشید. یقین دارم که او درسی از کسی نیاموخته است و سواد خواندن و نوشتن نداشت. به خدا سوگند! اُمّی بودن محمّد، شگفت‌آمیز است! تمام آن‌چه را که دربارهٔ شهوترانی دین اسلام نوشته‌اند، ستم و ظلم می‌دانم. محمّد ﷺ فردی شهوتران نبود، بلکه برخلاف آن، فردی زاهد، و در مسکن و خورد و خوراک و لباس، بسیار زهدگرا بود...»[4]

---

1. Thomas Carlyle.

2. Hero and Heroworship.

۳- و اینک هزار و چهارصد سال از پرتوافشانی خورشید اسلام سپری شده است. اما هنوز روشنی بخش دل‌های صدها میلیون نفر در سرتاسر گیتی است. (مؤلف).

۴- **نگرشی بر رویارویی غرب با اسلام**، پاورقی ۳، ۳۵۳.

مثلِ اعلای زیبایی‌ها!

پروفسور *آنه‌ماری شیمل*،[۱] اسلام‌شناس معاصر، در کتاب **محمّد، رسول خدا** می‌نویسد: «محمّد مثلِ اعلای همهٔ زیبایی‌های انسان است، زیرا شریف‌ترین صفات معنوی نیز از سراپایش هویداست.»[۲]

قانونگذار خردمند

بولنویلیه[۳] یکی از نخستین پژوهشگران فرانسوی بود که دربارهٔ زندگی پیامبر اسلام تحقیق پرداخت و با رویکرد جانبداری از اسلام، کتابی ارزنده با عنوان **زندگی محمّد** صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم [۴] نوشت و پیغمبر را مردی بسیار بزرگ معرفی کرد.

این نویسنده، چنان در ستایش مسلمانان کوشید که برخی از معاصرانش او را به مسلمانی متهم کردند، زیرا سخنانی که در وصف پیامبر بر زبان رانده، بیشتر به سخنان یک مسلمانِ واقعی می‌ماند. وی می‌گوید: «محمّد، قانونگذاری بزرگ و خردمند بود که دینی مُهذّب[۵] برای جهانیان به ارمغان آورد. او نمایندهٔ زندهٔ عنایاتِ پروردگار بود.

خدایی که بر همه چیز آگاه است، او را فرستاد تا مسیحیان را، که گمراه شده بودند، متنبّه گرداند، بت‌ها را درهم بکوبد، ایرانیان خورشیدپرست[۶] را مطیع سازد و آیین خداشناسی را از دیوارهای چین تا سواحل اسپانیا بگستراند.»[۷]

1. Schimmel, Annemarie.

۲- **محمّد، رسول خدا**؛ ۵۹.

3. Boulain livaie.

4. Lavie de Mahomet, Amsterdam, 1730, p.177.

۵- پاک و بی‌آلایش.

۶- **اغلب ایرانیان آتش پرست بودند، نه خورشید پرست. (مؤلف).**

۷- **نگرشی بر رویارویی غرب با اسلام**؛ ۳۴۷-۳۴۶.

نابغهٔ بزرگ تاریخ

کارن آرمسترانگ[1] (تولد ۱۹۴۴م) در کتاب *زندگی پیامبر اسلام* ﷺ[2] می‌نویسد: «اگر با همان دیدگاهی که به چهره‌های بزرگ تاریخ می‌نگریم، به محمّد نیز بنگریم، به راحتی با این باور خواهیم رسید که او بزرگ‌ترین نابغهٔ طول تاریخ بشریّت بوده است؛ این باور نه به خاطر آوردن قرآن، یا ایجاد یک دین بزرگ یا فتوحات نظامی او، بلکه به خاطر شرایط خاصی که او در آن رشد یافت، ایستادگی کرد و پیروز شد، در ما ایجاد می‌گردد.»[3]

رادمرد بزرگ

مسترجون دی فینرات انگلیسی می‌گوید: «محمّد بزرگ‌ترینِ خیرخواهان نوع بشر و ظهورش نشانهٔ یکی از عالی‌ترین عقول است در تمام عالم است. و اگر آسیا بخواهد به فرزندانِ خود بنازد، سزاوار است که به این رادمرد بزرگ و بی‌مانند در جهان افتخار کند، البته یکی از ظلم‌های شدید است اگر بخواهیم حق این مرد بزرگوار را ادا نکنیم؛ زیرا او همان کسی است که در هنگام ظهورش، عرب در درجه‌ای از انحطاط و توحش بود که بر ما مخفی نیست، و باز می‌بینیم که پس از بعثت او، و بر اثر انواری که دیانت اسلام در دل‌های آنانی که با میل به آن گرویدند، افروخت، چگونه اوضاع آن سامان دگرگون شد. بر همین اساس است که تردید در بعثت محمّد را باید تردید در قدرت خداوندی دانست که حاکم بر تمام جهان و جهانیان است.»[4]

1. Karen Armstrong.
2. MUHAMMAD. ABiography of Prophet.

۳- زندگی نامهٔ پیامبر اسلام، ۶۳.
۴- نظریات دانشمندان جهان دربارهٔ قرآن و محمّد، ۷۱.

اندیشمند عالی

واشنگتن ایروینگ[1] (۱۷۸۳-۱۸۵۹ م) اسلام‌شناس، نویسنده و کنسول آمریکا در اسپانیا و صاحب کتاب مشهور **تاریخ نیویورک** می‌نویسد: «محمّد به هیچ وجه طالب مال و منال دنیا نبود و به حدّی از خویشان خود بدرفتاری دید که گاهی مجبور می‌شد بگریزد! او دارای آرایی بسیار متعالی و اعتقادی بس نیکو بود.»

انسانی دارای مرام عالی

ژنرال ***سرپرسی سایکس*** (۱۸۶۷-۱۹۴۵م) نویسندهٔ مشهور انگلیسی، در کتاب ***تاریخ ایران*** می‌نویسد: «به باور شخصی من حضرت محمّد در میان بشریّت، بزرگ‌ترین انسانی است که با یک مرام عالی، تمام همّ خود را مصروف این کرد که شرک و بت‌پرستی را از ریشه برکند و به جای آن، افکار بلند اسلام را برقرار سازد.

خدمت وافر و نمایانی که از این راه به نوع بشر کرد، را ستوده و در برابرش سر تعظیم فرود می‌آورم.»[2]

بزرگمرد تاریخ

کارل مارکس[3] (۱۸۱۸-۱۸۸۳م) فیلسوف متفکر، مورّخ، اقتصاددان و جامعه‌شناس بزرگ آلمانی و بنیانگذار مکتب مارکسیسم، سوسیالیسم، در کتاب زندگی می‌نویسد: «محمّد مردی بود که به خطاها و لغزش‌های مسیحیان و یهودیان پی برد و آنان را با خط درشت به جامعهٔ بشریّت فهماند. وی با اراده‌ای آهنین از میان مردمی بت‌پرست برخاست و آنان را به یگانه‌پرستی فراخواند و در دل‌های ایشان جاودانی روح و روان را کاشت؛ بنابراین، نه تنها باید او را در ردیف مردان بزرگ و برجستهٔ تاریخ شمرد، بلکه سزاوار است که به پیامبری‌اش اعتراف کرد و از دل و جان گفت: که او پیامبر خداست.»[4]

---

1. Washington Irving.

۲- تاریخ ایران، ۷۲۶/۱.

3. Marks, Karl haynris.

۴- محمّد عندالعلماءالغرب، ص ۱۰۱.

موحدِ کامل

پروفسور *ویل دورانت*،[1] (۱۸۸۵-۱۹۸۱م) نویسنده و مورخ بزرگ آمریکایی و صاحب کتاب گرانسنگ ***تاریخ تمدن*** گفته است: «محمّد پیغمبری بزرگ و موحدی کامل بود که مانندی نداشت و برای اصلاح بشر برانگیخته شده بود.»[2]

افتخارِ آسیا

جان دیون پورت[3] (۱۷۸۹-۱۸۷۷ م)، اسلام‌شناس معروف انگلیسی، در کتاب ***عذر تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن***، چاپ لندن به سال ۱۸۶۹م، چنین می‌نویسد.

«نویسندگانی که کورکورانه تحت تأثیر تعصّب قرار گرفته و گمراه شده‌اند و در نتیجه به حُسن شهرت زنده‌کنندهٔ آیین یکتاپرستی اهانت روا داشته‌اند، نه تنها ثابت کرده‌اند که روح خیرخواهی نجات‌دهنده (مسیح) که با آن همهٔ استقامت و قدرت در انجام آن پایداری نشان داده، در آنان تأثیر نکرده است، بلکه در قضاوت نیز راه خطا پیموده‌اند؛ زیرا با مختصر تأمل و تفکری می‌توانستند این نکته را درک کنند و دریابند که پیغمبر و تعلیمات او را نباید از دیدگاه یک مسیحی، یا یک اروپایی بسنجند، بلکه این بحث باید از نظر شرقی مورد قضاوت قرار گیرد و به عبارت دیگر، شخصیّت محمّد را باید به عنوان یک نفر مصلح دینی و قانونگذاری که در سدهٔ هفتم میلادی در آسیا قیام کرده است، مورد مطالعه و تحقیق قرار داد. در این صورت بدون شک اگر او را یکی از نوادرِ جهان و منزه‌ترین نوابغی که گیتی تاکنون توانسته است پرورش دهد، به شمار نیاوریم [ستم بزرگی مرتکب شده‌ایم.] همانا باید او را بزرگ‌ترین و یگانه شخصیّتی بدانیم که قارهٔ آسیا می‌تواند به وجود چنین فرزندی به خود ببالد.

با در نظر گرفتن وضع اعراب پیش از ظهور محمّد و مقایسهٔ آن با اوضاع بعد از قیام او و اندک تفکری در شعلهٔ عشق و علاقه‌ای که در قلوب یکصد و شصت

1. Will Durant

۲- نظریات دانشمندان جهان درباره قرآن و محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، ص ۱۶۰.

3. John Daven Port.

میلیون[1] پیروانش برافروخته شده و تا به امروز به همان حال باقی است، به خوبی احساس می‌کنیم که اگر از تمجید و تکریم چنان مرد بزرگ و فوق‌العاده‌ای خودداری کنیم، بی‌شرمی و بی‌انصافی است! باز اگر ظهور او را تصادفی کورکورانه بدانیم، مثل این است که در قدرت قاهر و نافذِ خدای متعال، شک کرده‌ایم.»[2]

محورِ معرفت

پروفسور *آنه ماری شیمل* اسلام‌شناس معاصر، می‌نویسد: «اگر پژوهشگر غربی‌ای که در پناه مکتب لیبرال پس از عصر روشنفکری پرورش یافته است، مدعی شود که دین و سیاست از هم جدا هستند، مسلمانان سنتگرا برایش توضیح خواهند داد که دین و دولت، بسان دو روی یک سکه به هم وابسته‌اند. اگر محمّد محوری است که ابواب معرفت انسان به خداوند حول آن می‌گردند، پس ابعاد سیاسی و اجتماعی زندگی نیز به آن گردش وابسته است.»[3]

مردِ مقدس

مستر اورینج تاریخ‌نویس می‌گوید: «آخرین پیامبر، مردی با خلوص نیّت و خوش اخلاق، با فکر، بزرگوار و صاحب آرای عالی بود و گفتارهایش کوتاه و زیبا و متضمّن معانی بزرگ است، بنابراین، مرد مقدس و بزرگواری بود.»[4]

پیامبر نابغه

کونستان ویرژیل گیورگیو[5] (۱۹۱۶-۱۹۹۲م) دانشمند، نویسنده و اسلام‌شناس رومانیایی در کتاب ***محمّد پیغمبری که از نو باید شناخت*** می‌نویسد:

۱- آماری که دیون پورت ارایه کرده است، مربوط به سال ۱۸۶۹ میلادی است و جمعیّت فعلی مسلمانان جهان، افزون بر یک میلیاد و پانصد میلیون نفر است. (مؤلف).

۲- **عذر تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن**؛ سیزده- پانزده.

۳- **محمّد، رسول خدا**.

۴- **نظریات دانشمندان جهان درباره قرآن و محمّد**؛ ۱۵۸.

5. Gheorghiu, Constantin Virgil.

«قطع نظر از صفات اخلاقی قابل ستایش محمّد، آن مرد پیش از مبعوث شدن به پیغمبری، دارای نبوغ بود و اگر نبوغ نداشت، به پیامبری برگزیده نمی‌شد.»[۱]

دفاع از باور ناب

پروفسور *ادوارد مونته* (۱۸۵۶-۱۹۳۶م) رئیس دانشگاه ژنو، می‌گوید:

«محمّد پیغمبری بود به همان معنی که قدمای بنی‌اسرائیل می‌گویند. او از یک عقیدهٔ خالص که هیچ [تمایل و] بستگی‌ای با بت‌پرستی نداشت، سخن می‌گفت. تمام سعی و کوشش این مرد برای نجات دادن ملّتش از یک دین بی‌معنی و بی‌اعتبار بود و می‌خواست آنان را از منجلاب فساد اخلاق و پستی عادات و فساد عقیده برهاند؛ بنابراین، ممکن نیست در راستی و اخلاص و شور خداپرستی‌ای که سراسر وجودش را فراگرفته بود، تردید کرد.»[۲]

مرد بی‌آلایش

مستر *هوبرت ویل*[۳] در کتاب خود به نام *المعلم الاکبر* می‌گوید: «محمّد ششصد سال پس از مسیح ظهور کرد و با نیروی خدایی‌ای که داشت، توانست تمام اوهام را بزداید و بت‌پرستی را براندازد، و چون مردی درست‌کردار و راستگو و بی‌آلایش بود، مردم به او لقب «امین» داده بودند. لهجهٔ صادق و عزم استواری داشت و با همین مزایا توانست گمراهان را به راه راست هدایت کند.»[۴]

بزرگ‌ترین پیشوای دینی

دکتر *ساموئل زویمر*[۵] نویسندهٔ آمریکایی، نوشته است: «محمّد، پیغمبر مسلمین، بدون تردید، از بزرگ‌ترین پیشوایان دینی و مصلحین بی‌همچون عالم و دانشمندان فصیح و بلیغ بوده و با وجود این یک فرماندهٔ بسیار شجاع و فداکار هم بوده است.»[۶]

۱- **محمّد پیغمبری که از نو باید شناخت**؛ ۳۸-۳۷.

۲- نظریات دانشمندان جهان درباره قرآن محمد؛ ۷۵-۷۴.

3. Hobrat wel.

۴- همان، ص ۷۷.

5. Samuel , Zwemers.

۶- همان، ص ۷۲.

عفو عمومی مخالفان

جان بایر ناس[1] دین‌شناس مشهور، می‌نویسد: «در زمستان ۶۳۰م. - سال هشتم هجرت - محمّد به نوبهٔ خود، با ده هزار مرد [از] مسلمان عازم مکه شد. اهلِ مکه ابتدا مختصر مقاومتی نشان دادند. [ولی سرانجام همگی تسلیم شدند.]

رسول ﷺ با این حمله ثابت کرد که مقام بزرگ‌ترین قائد و پیشوایِ کشورِ عرب را حاصل کرده است. وی کمالِ بزرگورای را نسبت به همشهریانِ سابق خود ابراز فرمود و به استثنای چند تن از مشرکان عنود[2]، دیگران را مشمولِ عفو عامِ خود قرار دارد.»[3]

---

1. John B.Nass.

۲- این افراد، ۸ مرد و ۴ زن و مجموعاً ۱۲ نفر بودند که بنا به کرداری که مرتکب شده، و موجبات آزار و اذیت پیامبر ﷺ و یارانش را فراهم ساخته بودند، پیامبر ﷺ فرمان کشتن‌شان را، هرجا که باشند و لواین که زیر پردهٔ خانهٔ کعبه، صادر کرد که از آن میان افراد ذیل:

۱. عکرمه بن ابی جهل؛
۲. صفوان بن امیه بن خلف؛
۳. عبدالله بن سعدبن ابی سَرْح؛
۴. عبدالله بن زَبعریٰ سهمی؛
۵. وحشی‌بن حرب، قاتل حمزه ﷺ عموی پیامبر ﷺ؛
۶. هند دختر عتبه، زن ابوسفیان بن حرب؛
۷. قرتنا کنیز عبدالله بن خَطَل؛

اسلام آوردند و مورد عفو قرارگرفتند.

و این افراد:

۱. حُوَیرث بن نُقَیذبن وهب بن عبد قصی؛
۲. مِقْیَس بن صُبَابه؛
۳. عبدالله بن خَطَل؛
۴. ساره کنیز عمروبن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف؛
۵. قریبه کنیز عبدالله بن خَطَل؛

کشته شدند تا به سزای کارهای زشت خود برسند.

جهت آگاهی بیشتر ر.ک. به: طبری، محمّدبن جریر: ***تاریخ طبری***؛ ترجمه‌ی: ابوالقاسم پاینده؛ ج۳، صص: ۱۱۸۹-۱۱۸۷. و ابن اثیر، عزالدین؛ ***تاریخ کامل***؛ برگردان: دکتر سیدمحمّد حسین روحانی؛ ج۳، صص ۱۱۰۸-۱۱۰۳. مؤلف.

۳- **تاریخ جامع ادیان**؛ ۴۸۹.

پیامبر دین و سیاست

فن گروینام [۱] مورخ اروپایی، می‌نویسد: «پیامبر اسلام دین و دولت را به هم آمیخت و قوانین اسلام، هم متضمّن مبانی احترام به حقوق اجتماعی است و هم طاعت و عبادت خدا، و فرمان آسمانی او شامل دین و سیاست [است.][۲]»

خلوص نیّت و مهربانی

ادوارد مونته رئیس دانشگاه ژنو، می‌گوید: «محمّد به خلوص نیّت و مهربانی و انصاف در حکم و نزاکت تعبیر، معروف شده است. وی دارای اخلاقی بسیار عالی و رفتاری نیکو و داوری‌اش صحیح و راست بود.»[۳]

مرد خارق العاده

فنلی می‌گوید: «مورخ از موضوع بحث خود منحرف می‌شود تا زندگیِ مردی را موردِ دقت قرار دهد که بر اعمال و افکار و پیروان خود تسلّطی خارق‌العاده داشت و نبوغِ وی پایه‌های نظامی را پی ریخت که هنوز بر میلیون‌ها افرادِ انسانی از ملل مختلف نفوذ دارد.

این‌که می‌بینیم محمّد در میان قدیمی‌ترین ملل آسیایی به عنوان بنیانگذار دین شناخته می‌شود و مبادی‌اش در طی سده‌های مختلف در زندگانیِ اجتماعی، نافذ و استوار است، به این دلیل است که این مردِ خارق‌العاده، اوصاف مردان بزرگ را یک‌جا داشته است.»[۴]

---

1. Ce. Vongrunaum.

۲- **نقش پیامبران در تمدن انسان**، ۲۵۴.
۳- **نظریات دانشمندان جهان درباره قرآن و محمّد**؛ ۸۹.
۴- **تاریخ سیاسی اسلام**؛ ۱۹۳/۱.

قهرمان

توماس کارلایل در کتاب ***قهرمان و قهرمانیّت***[1] دربارهٔ پیامبر اسلام چنین اظهارنظر کرده است: «شما می‌گویید: او را پیغمبر دانستید؟! بلی! او کسی بود که با آنان روبرو بود؛ تک و تنها، روشن و آشکار، بدون این که در لباس اسرار و رموز مقدّسی درآمده باشد. وضع او محسوس بود و مشهود؛ لباسش را خودش می‌شست و کفش‌هایش را رفو[2] می‌کرد و می‌جنگید؛ مشورت می‌کرد و در میان‌شان حکومت می‌کرد و فرمانروایی داشت. بایستی او را دیده باشند که چه نوع شخصی بود. شما هرچه می‌خواهید، او را بنامید. هیچ امپراتوری با تاج و زینت و زیور پادشاهی، مانند این مرد که شخصاً جامه‌اش را می‌شست، مُطاع[3] نبود.

این مردی که بیست و سه سال با آن همه رنج و مشقّت زیست، چنان آزمایش‌های عملی سخت و دشواری از سرگذراند که من او را «قهرمان» می‌دانم و لازم است که چنین عنوانی داشته باشد.»[4]

فرشتهٔ نجات

لئون تولستوی[5] (۱۸۲۸–۱۹۱۰م) نویسندهٔ مشهور روسی، از کسانی است که ردّ اشخاصی که شارع مقدس اسلام را به سلطنت‌طلبی و شهوترانی و دیوانگی نسبت داده‌اند، کتاب جالبی به نام **محمّد** نوشت و سخنان حکیمانهٔ او را نیز در رسالهٔ مخصوصی گرد آورد و به زبان روسی ترجمه و با عنوان **سخنان محمّد** منتشر کرد. وی چنین نوشته است:

«جایِ هیچ‌گونه شبهه و تردیدی نیست که پیغمبر اسلام، از بزرگ‌ترین مصلحان دنیا است، آن هم مصلحی که به جامعهٔ بشریّت خدماتِ شایانی کرده

1. Hero and Heroworship

۲- درست کردن و اصلاح دادن جامعه یا کفش. (مؤلف).

۳- اطاعت و فرمانبرداری کرده شده؛ یعنی: کسی که مردم اطاعت او کرده باشند و مطیع او شوند، مؤلف.

۴- داستان‌هایی از زندگی پیامبر ما، ص: ۱۵۳.

5. Laon Tolastoy.

است و این فخر و مباهات برای او بس است که یک ملّت خونریز و وحشی را از چنگالِ اهریمنان[۱] [و] عادات زشت و شنیع رهانید و راه ترقّی را فرا رویشان گشود؛ حال آنکه هر مرد عادی نمی‌تواند به چنین کارِ شگرفی اقدام کند و نتیجه بگیرد؛ بنابراین، شخصِ شخیصِ پیغمبر اسلام، سزاوار همه‌گونه احترام و اکرام است و شریعتِ اسلام نیز به دلیل توافق با عقل و حکمت، در آینده عالم‌گیر خواهد شد.»[۲]

سلالهٔ بزرگواران

دکتر نیس، دانشمند اندونزیایی واستاد مسیحیّت در دانشگاه بیرمنگام، در یکی از کنفرانس‌هایش می‌گوید: «ای فرزند مکه! وای سلالهٔ بزرگواران! و ای بازآورندهٔ مجد و عظمت پدران و نیاکان! و ای رهایی‌بخش جهان از قید عبودیّت معبودان باطل! نه تنها جهان به تو می‌نازند و خدا را بر این موهبتِ گرانقدر سپاس می‌گوید، بلکه از تمام مساعی و کوشش‌هایت نیز تقدیر می‌کند.

ای بازماندهٔ دودمان ابراهیم! و ای کسی که صلح را برای جهانیان به ارمغان آوردی و دل‌های انسانیّت را به خود جلب کردی و شعار خود را اخلاص (در گفتار و عمل) قراردادی و ای کسی که در احکام دینی‌ات گفته‌ای: کار هرکسی به نیّت او بستگی دارد،[۳] تشکّراتِ مرا بپذیر!»[۴]

بنیانگذار کیش یکتاپرستی نیرومند

دکتر **مارکس دودس**[5] در کتابی به نام **محمّد، بودا، مسیح**، چنین گفته است: «در میان بت‌پرستان، یگانه‌پرستانی بوده‌اند، ولی هیچ‌یک به جز حضرت محمّد کیشِ

۱- شیاطین.

۲- همان، ص ۲۱.

۳- این عبارت با الفاظ مشابهی از عمر ﷺ روایت شده است.نک: **صحیح بخاری** (احادیث ۱، ۵۴، ۲۵۲۹، ۳۸۹۸، ۵۰۷۰، ۶۶۸۹ و ۶۹۵۳)، **شرح السنة**، حدیث ۱، **السنن الکبری** (احادیث ۷۸، ۴۷۳۶ و ۵۶۳۰)؛ **صحیح مسلم**.

۴- همان، ۲۰.

5. Marcus Dodds.

یکتاپرستی قوی ونیرومندی تأسیس نکرده‌اند. امتیازِ او در این تصمیم بود که دیگران باید ایمان بیاورند. از این گذشته، او دارای دو نکتهٔ بسیار مهم و مشخّص نظام پیغمبری بود:

نکتهٔ اول: حقیقتِ خدا را طوری می‌دید که هم‌نوعانش نمی‌دیدند.

نکتهٔ دوم: در نهادش، انگیزه و عاملِ شدیدِ غیرقابل مقاومتی وجود داشت که او را برای نشر و تبلیغ این حقیقت، تحریک می‌کرد.»[۱]

محبّت مرد خدا

مسیو *ژان سویسی*، که یکی از دانشمندان جهان است، می‌گوید: «انسان هرچه بیشتر از روش زندگانی و اخلاق محمّد شناخت حاصل کند پس از چهارده سده که از بعثت او گذشته است توجّه میلیون‌ها مردم و اطاعت یک جهان از او را درک می‌کند و متوجّه می‌شود که محبّت آن مرد خدا برای چه در دل‌های آنان چنان ریشه دواند که جان در راهش دادند و او را تا آن پایه، بزرگ و قابلِ ستایش دانستند!»[۲]

مصلح بزرگ انقلابی جهان

دکتر ***جوموناس***، استادِ دانشگاه بوداپست، می‌گوید: «من رهبرِ بزرگ اسلام، حضرت محمّد، را بزرگ‌ترین مصلح انقلابیِ جهان می‌دانم که از طرف خداوند به وی الهام می‌شد.»[۳]

فرمانروایِ دادگستر

فرانسوا ماری آروئه ولتر[۴] (۱۶۹۴-۱۷۷۸م) دانشمند، فیلسوف و نویسندهٔ بزرگ فرانسوی، در کتاب ***کلیات ولتر***[۵] می‌نویسد: «بی گمان محمّد مردی بسیار بزرگ بود و مردان بزرگی نیز در دامن فضل و کمال خود پرورش داد.

۱- داستان‌هایی از زندگی پیامبر ما؛ ۱۵۴-۱۵۳.

۲- نظریات دانشمندان جهان درباره قرآن و محمّد، ۷۲-۷۱.

۳- همان، ۷۵.

4. Francois-Marie arout Voltaire.

5. Oeuvres Completes, Vol.24, p. 555.

قانونگذاری خِردمند، جهانگشایی توانا، فرمانروایی دادگستر و پیامبری پرهیزگار بود. و بزرگ‌ترین انقلاب‌هایِ رویِ زمین را پدید آورد.»[۱]

دلربابینده

تور اندرائه[۲] (۱۸۸۵-۱۹۴۷م) اسلام شناس برجستهٔ سوئدی، استاد سابق دانشگاه اوپسالا و استاد علوم دینی دانشگاه استکهلم، در سال ۱۹۷۱م، ضمنِ کتابِ تحقیقی خود[۳]، پیرامون نقش پیغمبر در دیانت و شریعت اسلام، نوشت:

«ما همه به کمالِ عقل معتقدیم که محمّد به حقیقت، هنرِ دل ربودن از خلق را می‌دانست، آن هم به حدی که نادر چنین افتد!»[۴]

الهام‌بخش

پروفسور *ادوارد براون*[5] (۱۸۶۲-۱۹۲۶م) خاورشناس نامی انگلیسی، در کتاب *تاریخ طب اسلامی* نوشته است: «محمّد که معجزهٔ بزرگش الهام بخشیدن به قبایل جزیرة العرب بود، باکیش و اندیشهٔ اجتماعی مخصوصی آنان را چون یک پیکر به هم متصل ساخت و برای فتح نیمی از جهان آن زمان گسیل داشت و امپراتوری‌ای بنیان نهاد که سرانجام، جانشین قیاصره[6] و اکاسره[7] شد.»[۸]

۱- **نگرشی بر رویارویی غرب با اسلام**، ۳۵۰.

2. Anderae, Tor.

3. Anderae, Die Person Muhammads, p.212.

۴- **محمّد، رسول خدا**، ۹۸.

5. Edward Browne.

۶- سزار: لقب پادشاه دوم است، هرکسی که باشد. به زبان رومی قیصر (سزار)* آن طفل را گویند که‌مادرش پیش از آن که او را زاید، خود بمیرد و شکم مادرش را بشکافند و آن فرزند بیرون آید، چون اول پادشاهان قیاصره که «اغسطوس» نام داشت این چنین به وجود آمده بود. بنابر آن بدین اسم مسمی گشت، از آن روز هر پادشاه را قیصر گویند. جمع آن قیاصره می‌آید. * واژه سزارین (Cesarienn) از این جا پدید آمده است.

۷- کسری، معرب خسرو، به معنی واسع الملک، لقب نوشیروان و دیگر ملوک فارس و مداین است، لهذا جمع آن اکاسره می‌آید.

۸- **نگرشی بر رویایی غرب با اسلام**، ۳۵۷.

مصلح بزرگ جهان

سرویلیام موئیر[1] (۱۸۱۹-۱۹۰۵ م) مورخ انگلیسی و رئیس انجمن آسیایی لندن، در کتاب *زندگانی محمّد* می‌نویسد: «دین محمّد آسان بود و سخنانش واضح، و اعمالی که انجام داده عقل را مبهوت می‌کند. در تاریخ جهان مصلحی نبوده که همچون محمّد در مدتی کوتاه دل‌ها را بیدار و اخلاق عمومی را تجدید (تهذیب) و بنای فضیلت را استوار کرده است.»[2]

نماد سیاست دینی

دکتر *واکستون کوستا* دانشمند ایتالیایی، نوشته است: «اگر کسی از من بپرسد [حضرت] محمّد که این همه مورد ستایش تو واقع شده است، کیست؟ با کمال احترام و ادب خواهم گفت: این مرد نامی و سرور بی‌مانند، کسی است که علاوه بر این که فرستادهٔ خداوند بود، رئیس و بزرگ حکومت اسلامی و واضع شریعت بی‌مانند آن است و همان‌طور که آن حکومت، مرجع و پناه تمام مسلمانان و حامی مصالح اجتماعی‌شان بود، خود [حضرت] محمّد ، بانی و مؤسس آن، نیز به تمام معنی کلمه، بزرگ‌ترین پیشوا و فرماندهٔ سیاسی بود. سیادت و فرماندهی‌ای او در عالی‌ترین و بزرگ‌ترین مظاهر فرماندهی‌ای که بشر تجربه کرده، تجلّی می‌کرد و در حقیقت، نظیر و مانندی برای او نبوده و نیست. پس اگر [حضرت] محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله نمونهٔ راستی و درستی و مجسمهٔ حقیقت نبود و حایز بلندترین مقام‌های سیاست دینی نمی‌شد و سزاوار فرمانروایی واقعی نبود و سراسر وجودش اخلاص و استقامت و پاکی و جان‌فشانی در راه نجات ملّت خود و پیشرفت آن مبدأ عالی که آورد و آن دین بی‌مانند که به سوی آن فرا می‌خواند، نبود و اگر برای ترویج آن فکر بی‌مانند گام برنمی‌داشت، خلاصه آن‌که، اگر [حضرت] محمّد دارای آن مزایا نمی‌بود و بدخو و سنگدل بود، قطعاً یارانش او را ترک می‌کردند و پیروانش پراکنده می‌شدند.[3]

---

1. Sir. William Muir.

۲- تاریخ سیاسی اسلام، ۲۲۱/۱.
۳- چنانکه در سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۵۹، به این موضوع اشاره شده است.

اما این پیغمبر بزرگوار که مجسمهٔ مردانگی و تقوا است و برای پیروان و یاران خود بهترین سرمشق بود، یک راه مقدّس و پاک و بسیار عالی و منزه از هر آلایشی را در پیش گرفت و به همین جهت، مستحق اعتماد یاران و پیروانش شد و بر اثر همین مبادی اخلاقی بود که اقوام جاهلیّت از پی او روان شدند، در برابر خواستش سر فرود آوردند وی نیز پیش افتاد و آن جماعات را در راه راست به سوی رستگاری و سعادت و به ساحل سلامت و آسایش، یعنی: به سوی خدای یگانه، سوق داد. [حضرت] محمّد ﷺ قوم خود را به خداپرستی و اطاعت پروردگار فرا خواند و آنان را به عبادت خدای بخشاینده رهبری فرمود.

در این‌جا می‌خواهیم بدانیم که خداوند به محمّد چه دستوری داده و چه مأموریتی به وی محول کرده بود؟ او به پیغمبر و فرستادهٔ بزرگوار خود فرموده بود که راه راست و رستگاری در پیش گیرد و در جاده‌ای که خیر و صلاح ملّت اوست، گام بردارد؛ امّا نه، من از این گفته پوزش می‌طلبم؛ زیرا او مأمور بود در جاده‌ای حرکت کند که به خیر و صلاح عموم بشر و تمام بندگان و آفریدگان خدا منتهی شود و تردیدی نیست که اقدام به چنین عمل بزرگ و پرسودی غالباً مستلزم یک زحمت و کوشش فوق‌العاده و صبرو حوصلهٔ بزرگی است و فداکاری و جانبازی بی‌مانندی می‌طلبد و البته غیر از پیامبران الهی نیز، هرکسی که اقدام به چنین عملی نماید، باید تن به این سختی و فداکاری بدهد.

پس اگر [حضرت] محمّد از پیغمبران اولوالعزم[1] و یا از مردم باعزم و اراده نبود و سمبل مردانگی و صبر و بردباری و خداوندِ فداکاری و از خودگذشتگی حقیقی نمی‌بود؛ اگر با آن نیّت پاک و مقدس قیام نمی‌کرد، بی‌تردید این بار سنگین کمرش را خم می‌کرد؛ اما او کسی بود که دارای فکری صائب بود و چون

۱- در مورد این که پیامبران اولوالعزم چه کسانی هستند، سخنان بسیاری گفته شده که نیکوترین آن‌ها، گفتار بغوی و دیگران از حضرت ابن عباس رضی الله عنهما و قتاده است که: آنان نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمّد -که درود و سلام خداوند بر آنان باد- هستند که در سورهٔ احزاب، آیهٔ ۷، از آنان یاد شده است ﴿و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی ابن مریم و اخذنا منهم میثاقاً غلیظاً﴾ **معجم الفاظ العقیدة**؛ ۵۵.

راهنمایی مردم را عهده‌دار شد، آنان را به سر منزل رستگاری رساند و از روی عزم واراده و بصیرت، گام برداشت و به عهد خود وفا کرد.

به همین جهت پیروانش در راهش از چیزی دریغ نکردند و بهترین گواه بر این‌که محمّد مورد کمال اعتماد و اطمینان یاران خود بود، این است که در اوقات سختی و پیش‌آمدهای بزرگ چون آنان را به یاری و فداکاری می‌طلبید، همه اجابت می‌کردند و ضمن پیش‌دستی کردن برهم، برای جان‌نثاری از یکدیگر سبقت می‌جستند و چه گواهی‌ای برای راستی این مدعا، بهتر و عالی‌تر از دو واقعهٔ بدر و احد است؟ آری! در این دو جنگ است که فداکاری و از خودگذشتگی یاران محمّد آشکار می‌گردد؛ زیرا مشاهده می‌کنیم به مجرد این‌که محمّد عازم می‌شود، همه در رکابش به سوی میدان [نبرد] می‌شتابند و برای اجرای اوامرش آماده می‌شوند وکسی سرپیچی نمی‌کند و همه با کمال میل و از روی رغبت و صدق نیّت و طیب خاطر، عازم میدان جهاد می‌شوند.

غیر از این، باز گواه دیگری هست که بیانگر علاقهٔ خاطر و اطاعت محض یاران [حضرت] محمّد از پیشوای خود و پیروی از کسی است که بارها با بصیرت و عقل و اندیشهٔ خود و برای مصلحت، نقشه‌ای طرح می‌کرد که کاملاً با نقشه و فکر یاران و پیروان فداکارش مخالف بود. اما آیا تصور می‌کرد که با این‌که نقشه‌اش با آنان تفاوت داشت، از او رویگردان می‌شدند و یا با فکرش به مخالفت برخاسته و در برابر نظرش اظهارنظر و یا مقاومتی می‌کردند؟

خیر! چنین تصوری کاملاً غلط و اشتباه است؛ زیرا چنین امری ابداً نبوده و کسی خیالش را هم نمی‌کرده است، و باید دانست که این خودداری از اعتراض و مقاومت، بر اثر ترس و بیم نبوده است و به کینه و دشمنی نیز نمی‌انجامید. و در باطن نیر اعتراضی به رأی و عقیدهٔ او وجود نداشته است، پس باید گفت: تسلیم بودن و اطاعت آنان فقط در اثر ایمان و عقیده به [حضرت] محمّد بوده است. آنان معتقد بودند آن چه را [حضرت] محمّد انجام می‌دهد، کاملاً صحیح است و عقول آنان از درک مقاصد عالیه‌اش قاصر است.

افزون بر این، اذهان‌شان از هرگونه شک و شبهه‌ای نسبت به او منزّه بود و به تصرفات و اقداماتش ایمان داشتند. این گروه هیچ شک و شبهه‌ای در اقدامات و تصرفاتش نداشتند و نسبت به او یک اعتماد و اعتقاد و اطمینان بی‌پایان داشتند و مطمئن بودند که پیشوای بزرگوارشان در هر کاری خیر و صلاح و سعادت‌شان را در نظر دارد و هیچ‌گاه فکر و نقشه‌اش غلط نبوده و [همیشه] تیرش کاملاً به هدف خورده است، گذشته از این، ایمان داشتند که این پیغمبر گرامی، منظوری جز تأمین مصالح عمومی ندارد و هدفش این است که حافظ و نگهبان اسلام و پاسدار عظمت آن باشد و جز سعادت و آزادی نوع بشر چیزی نمی‌خواهد و تمام افراد بشر در نظرش یکسانند و به همین جهت برای آزادی همه می‌کوشد، پس بنابر همین اعتمادها و احساسات پاک و بی‌آلایش بود که پیروان و یاران [حضرت] محمّد زمام اختیار خود را به دستش سپردند و به رهبری‌اش گردن نهادند و در برابر اراده و خواستش مطیع محض شده و از خود هیچ اظهارنظری نکردند و در اجرای اوامرش لحظه‌ای مردد نشدند.

آری! در تمام مراحل، حتا، در اموری که به نظرشان غریب می‌آمد، از او اطاعت کردند و از جملهٔ این اقدامات عجیب و غیرمأنوس، همان پیمان دوستی‌ای است که محمّد با قریش بست (اشاره به پیمان حدیبیّه است) این پیمان که برخلاف انتظار یارانش بود، بی‌اندازه در نظر مسلمین، عجیب به نظر می‌رسید، اما طولی نکشید که حقیقت ظاهر شد و همه دانستند که فکر صائب [حضرت] محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در آن روز، بهترین نقشه را طرح کرده بود؛ زیرا آن پیمان به بهترین و بزرگ‌ترین پیروزی‌ها برای محمّد انجامید و مسلمانان را به فتح بزرگی نایل کرد و در کنار این که یکی از بزرگ‌ترین پیروزی‌های سیاسی‌ای بود که تاریخ به خود دید، فتحی است که تنها محمّد افتخار آن را داشته است، پس باید با صدای رسا گفت: این پیغمبر گرامی، نماد سیاست دینی و بدون هیچ شبهه و گفت و گویی، بزرگ‌ترین و شریف‌ترین مردان سیاسی است.

در این هنگام که این واقعهٔ تاریخی و پیروزی سیاسی را تقریر می‌کنم، میل دارم یک حقیقت دیگری نیز گفته باشم و آن این است که: سیاست [حضرت]

محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و روشی که در پیش گرفت، خیلی برتر و مقدس‌تر از سیاست حزب بازی امروزی است، و می‌توان گفت: برعکس آن است، زیرا سیاست حزبی‌ای که امروز اروپا در آتش آن می‌سوزد و تمام احزاب را فراگرفته است و نمی‌توان حزبی یافت که از این بیماری واگیر سالم مانده باشد، جز به مصالح شخصی و منافع فردی اهمّیّت نمی‌دهد و سیاستمداری که امروزه در رأس حزبی قرار دارد، جز مرام حزبی خود، منظور و مقصودی ندارد و به همین جهت است که ناچار باید تابع و مطیع هوس‌های اعضای حزب باشد و رضایت‌شان را جلب و مرام و مقصودشان را تقویت کند، زیرا جایگاه سیاسی خود را مدیون‌شان دانسته و جز آنان پشتیبانی ندارد!

اما سیاستمدار دینی کاملاً برخلاف اوست و با همان مرام‌ها و اهداف عالی‌ای که دارد، مقام و منزلتش بسیار فراتر از سیاستمداران حزبی است، زیرا او نه تنها مصالح ملّت و قوم خود، بلکه مصالح عمومی بشر را مدّ نظر دارد و کمک به آنان و تهیهٔ وسایل سعادتشان را بالاتر از هر چیز می‌شمارد و در اعمال خود و پیشرفت مرامش جز از خداوند عالم استمداد نمی‌کند [نمی‌جوید] و هیچ برنامه‌ای جز پیروی از اوامر خداوندی و رفتار مطابق با شرع مقدس -که مبتنی بر دوستی و برادری و برابری و شفقت و رحمت برای تمام آفریدگان است- ندارد و همین مزیّتی است که محمّد، سرور کاینات، بر تمام مردم داشته است.

گذشته از این، سیاستمدار حزبی بر اساس مرام و آیین‌نامهٔ حزبی، ناچار از اطاعت از کسانی است که او را به ریاست برگزیده و پیشوای خود ساخته‌اند و با وجود ثبوت این حقیقت غیرقابل انکار، گاه می‌شود که غرور و خودپسندی به اشتباهش انداخته، تصور می‌کند که افراد حزب، پیرو و مطیع اوامراش هستند؛ در صورتی که حقیقت امر غیر از این است و چنانکه گفته شد، اوست که در تمام شرایط، مطیع مقررات حزب است و پرواضح است که تفاوت این شخص و سیاستمدار دینی، از زمین تا آسمان است و این دو در هیچ مرحله از مراحل سیاست، باهم قابل مقایسه نیستند.

آری! تفاوت میان سیاسی حزبی -که مقیّد به نظامات حزب و محکوم ارادهٔ رؤسای حزب است- با سیاسی دینی زیاد است، زیرا این یکی با اتکا به قوهٔ

خیلی عالی‌تر از قوّهٔ حزب، پیشوای ملّت خود شده و حقّ پیشوایی را نیز به جا آورده و در فرماندهی، کوتاهی نمی‌کند و آنان را به اشتباه نمی‌برد و با نیرویی که دارد، قلوب‌شان را مسخر می‌کند و با حُسن عمل و اخلاق و راستی و درستی و فداکاری، بر مشاعر و احساسات‌شان مستولی می‌شود. آنان نیز از روی عقیده و اخلاص و ایمان از او فرمان می‌برند و باکمال میل و خشنودی به رهبری‌اش گردن می‌نهند. اکنون باید دید که از دید تاریخ، چنین شخصیّت مقدّس و سیاسی‌ای که ضمن برخورداری از این صفات و پیمودن چنین مسیری، مستظهر به عشق و علاقهٔ ملت خود، رهبری‌شان را نیز برعهده گرفته و اعتمادشان را جلب کرده باشد، کسی جز محمّد است؟

آیا جز این پیشوای بزرگوار، که سرور تمام مردم و پیغمبران است، کسی هست که این صفات بر او منطبق شود؟!

تنها این مرد سیاسی دینی است که تمامی مردم را به راه راست و رستگاری حقیقی فرا می‌خواند و درمیان‌شان پرچم برادری و صلح و آرامش را برمی‌افرازد و بذر محبّت و حقیقت در مزرعهٔ دل‌هایشان می‌پاشد و آنان را به سوی دو هدف اصلی سوق می‌دهد: هدف دنیوی و هدف اخروی. هریک از این دو هدف، متصّل و مرتبط با دیگری است و در واقع لازم و ملزوم هم هستند و هیچ‌کدام بدون دیگری محققّ نمی‌شود.

هدف دنیوی، عبارت است از: به دست آوردن روزی و وسایل زندگی از راه‌های شریف و مشروع مقرر شده و پیروی از قوانین بی‌مانند آسمانی؛ تردیدی نیست که با پیروی این راه و متابعت از آن دستورها به سرمنزل سعادت و آرامش خواهند رسید واگر از آن منحرف شدند، کسی مسئول آنان نیست و گناهان‌شان بر دیگری نوشته نخواهد شد و حتا پیامبر نیز مسئول لغزش آنان نیست، زیرا او وظیفه‌ای جز ابلاغ او امر خدایی ندارد.

هدف اخروَی نیز این است که: مردم را به پرستش خدای یگانه و بی‌مانند فرا بخواند و در پرستش او متفقا راه برادری، در پیش گیرند تا به بهترین نتیجه‌ها برسند؛ و این اوصاف جز بر [حضرت] محمّد منطبق نمی‌شود؛ زیرا یگانه کسی است که به این اوصاف عالی، متصّف است و از بدو آفرینش تاکنون نظیری

برایش به وجود نیامده، و به راستی تنها اوست که سزاوار لقب «سیاسی دینی» شده است. فقط این شخصیّت است که جامع جنبه‌های دینی، علمی، سیاسی، دنیوی و اخروی شده است؛ بنابراین، هیچ‌کس مطلوب و منظور حقیقی خود را، جز در حوزهٔ اسلام نخواهد یافت و جز با این دین، رستگار نخواهد شد.»[۱]

رحمت بزرگ بر جهانیان

لیک که از استادان نامی است، می‌گوید: «هیچ عبارتی بهتر از این گفتهٔ محمّد - استاد بزرگ و عالی مقام بشر - نیست: «مردم، همه عیال[۲] خداوند می‌باشند و محبوب‌ترین‌شان نزد خدا، محبوب‌ترین آنان است در نظر عیال او.»[۳]

یکی از آموزه‌های بی‌مانند این پیغمبر بزرگوار به مردم و خدمت قابل تقدیر او به بشریّت، تحریم استعمال مواد الکلی است[۴] که در پی آن، در مدّت چهارده سده، هزاران میلیون نفوس بشری را از شر این سم کشنده، -که خود مخترع آن بودند - نجات داد. همین دستور، یکی از معجزات دین محمّد است؛ زیرا به چشم خود دیدیم که آمریکا برای تحریم [استعمال] الکل چه کوشش‌های بیهوده که نکرد و در نهایت هم نتیجه‌ای نگرفت، اما محمّد با آن نفوذ معنوی و قوهٔ ادبی توانست پیروان خود راز نوشیدن این مایع مهلک بازدارد.

۱- **نظریات دانشمندان جهان درباره قرآن و محمّد**، ۸۸-۸۱.

۲- عیال مرد: فرد یا افرادی که با انسان زندگی می‌کنند و پرداخت نفقهٔ آنان بر او واجب می‌شود، مثل: خدمتکار، همسر، فرزند کوچک. و از آن جاکه خداوند متعال ضامن رزق آفریدگان است، گویی که آنان به منزلهٔ عیال برای وی هستند. **تمییز الطیب من الخبیث**، ۸۵-۸۴.

۳- این حدیث در **سنن الاصفهانی** (احادیث ۱۲۹۰ و ۳۲۲۱) و **المعجم الکبیر** (حدیث ۱۰۰۳۳) با الفاظ مشابهٔ از ابن مسعود روایت شده است. امام عبدالرحمن بن علی شیبانی در **تمییز الطیب من الخبیث**، ص ۸۵، نوشته است: این حدیث را طبرانی در **الکبیر و الاوسط** و ابونعیم در **الحلیة** و بیهقی در **شعب الایمان** از ابن مسعود روایت کرده‌اند. ابویعلی موصلی در سنن خود (احادیث ۳۴۶۵، ۳۳۵۷ و ۳۳۰۲) به روایت انس آورده است و به روایت ابن عباس در **کنز العمال** (حدیث ۱۶۱۷۱) نقل شده است. (مؤلف)

۴- آیین اسلام مسکرات را که شامل همهٔ انواع آن می‌شود، حرام کرده است. (مؤلف).

به راستی که نمی‌توان زندگانی تاریخی [حضرت] محمّد را بهتر از آن‌چه که خداوند، ارائه داده است، معرفی کرد، که می‌فرماید: ﴿و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین﴾[1]

«منظور ما از فرستادن تو جز این نبود که برای جهانیان، مایهٔ رحمت باشی»

خود پیغمبر نیز با رفتارش ثابت کرد که برای زیردستان و نیازمندانِ به کمک و ناتوانان، بزرگ‌ترین رحمت است، [حضرت] محمّد برای ایتام و درماندگان، بدبختان، ستمدیدگان، ناتوانان، کودکان و بدهکاران و تمام بینوایان وکارگران زحمتکش حقیقتاً رحمت بود، این رحمت زنان را نیز در بر می‌گرفت و بهرهٔ بزرگی از آن بردند؛ بنابراین، خیلی بجا و سزاوار است که از روی اخلاص و عقیده و حسرت و توسل بگوییم: خداوندا! درود بی‌پایان خود را بر محمّد و یاران و دوستان و پیروانش بفرست!»[2]

صداقت پیامبر ﷺ در ادعای نزول وحیانی قرآن

پروفسور **مونتگمری وات**[3] خاورشناس و اسلام‌شناس بزرگ غرب، به رغم آن که دو کتاب مشهور خویش **محمّد در مکه** و **محمّد در مدینه** را با تمام جسارت برضدّ شخصیّت آسمانی آن حضرت نوشته، در بخشی ازکتاب **محمّد در مدینه** به دفاع از آن حضرت برخاسته است و نظریه‌پردازان غربی‌ای راکه از روی دشمنی نسبت دروغگویی و عدم صداقت در ادّعای نبوّت و نزول وحی به آن حضرت داده‌اند، محکوم می‌کند. او می‌نویسد: «در بین شخصیّت‌های عالم، هیچ‌کس به اندازهٔ پیامبر اسلام، آماج ناسزاگویی دشمنانش قرار نگرفت و فهم راز این پدیده، سخت است. البتّه دین اسلام در طول این قرن‌ها، تنها رقیب و دشمن مسیحیّت بود و مسیحیّت هیچ رقیب توانمندی همچون دولت اسلامی نداشته است و نه

۱- انبیاء، ۱۰۷.

۲- همان، ۷۷-۷۶.

3. W.Montgomery Watt.

تنها مستعمرات امپراتوری بیزانس، همچون: مصر، سوریه و آسیای صغیر[1] توسط اسلام جدا شد، بلکه اروپای غربی در اسپانیا و سیسیل نیز در معرض تهدید قرار گرفت. مسیحیان حتا پیش از جنگ‌های صلیبی به اخراج عرب همت گماشتند و اندیشهٔ «دشمن بزرگ» را به نام دین اسلام و محمّد در ذهن غربیان نشاندند، تا جایی که لقب «ماهوند» یعنی: «خدای ظلمت» بر او نهادند. به حدّی در قرون وسطا ذهنیّت منفی و عقاید خرافی در بین مسیحیان [علیه پیامبر اسلام] رواج دادند که واقعاً جای تاسف دارد. گرچه در دو سدهٔ اخیر و در پی افزایش روابط بین مسلمانان و مسیحیان از شدّت این دشمنی کاسته شده است و شماری از اندیشمندان غربی، همچون: کارلایل، به تجلیل از شخصیّت والای آن حضرت پرداختند، شماری نیز نسبت دروغ و فریب به پیامبر اسلام داده و مدعی شدند که وی به رغم آگاهی از عدم نزول وحی بر خود، ادعای نزول وحی و نبوّت می‌کند، اما به نظر من اصلاً این دیدگاه، مورد پذیرش عقل نیست. دلیل معقول نبودنش آن است که این دیدگاه، به هیچ وجه نمی‌تواند آن همه تحمّل مشکلات و محرومیّت‌های پیامبر در مکه را توجیه و تحلیل کند. افزون بر این که هیچ پاسخی برای این سوال ندارد که: چگونه آن همه انسان‌های والا و هوشمند و تندیس‌های اخلاق، او را پذیرفتند و مورد احترام همهٔ آنان قرار گرفت! چنانکه این دیدگاه نمی‌تواند قدرت تحلیل این پدیدهٔ مهم را به ما بدهد که: چگونه آن حضرت موفق به تاسیس یک دین جهانی ای شد که انسان‌های والا و مقدّسی به تاریخ تقدیم کرد؟!

هیچ یک از پدیده‌ها قابل تحلیل نیست، جز بر مبنای آن که: حضرت در ادّعای نبوّت خویش صادق است و تمام مستندات قرآنی برای اثبات مدّعای خویش را از سر صدق ارائه کرده است.»[2]

۱- کشور ترکیه کنونی.

۲- **اندیشه تقریب**، ۳۹-۳۸.

پیشوای نهضت بزرگ

کونستان ویرژیل گیورگیو، در رد عقاید دو نفر از دانشمندان فرانسوی، که هر دو استاد زبان عربی و متخصص در زبان و ادبیات عرب هستند و می‌گویند: محمّد فقط ناشر قوانین دینی‌ای بود که از جانب خداوند به او ابلاغ می‌شد، می‌گوید: «محمّد هم ناشر و مبلغ مذهبی بود و هم پیشوای یک نهضت بزرگ اجتماعی و اقتصادی؛ و به همین جهت قوانینی که از جانب خداوند برای انتشار به او ابلاغ می‌شد، به تدریج نازل می‌گشت.»[۱]

اصلاحِ اوضاعِ خانواده

مسیوان ملیا می‌گوید: «[محمّد] اوضاعِ خانوادگی را به بهترین شیوه اصلاح کرد و به زنان جایگاه ارجمندی بخشید و مردم را به اعمال نیک و خوبی در حق دیگران تشویق کرد.»[۲]

نورِ هدایت

تئودور لوثروپ ستودارد[۳] (۱۹۰۸-۱۹۶۶م) نویسنده آمریکایی می‌گوید: «وقتی آوازهٔ اسلام در میان عربان بلند شد، محمّد از نژاد عرب بود، در حالی که به توحید فرا می‌خواند و توانست غیرت و حمیّت[۴] دینی را در نفوسِ عرب برانگیزد و بدیهی است این امر زمانی میسّر شد که توانست آن کینه‌های قدیمی و دشمنی‌های شدید را از میان عربان بردارد و آنان را باهم در زیر پرچم پیامبری که در رأس آن نوری از هدایت می‌درخشید، جمع و متّحد سازد.»[۵]

۱- محمّد پیغمبری که از نو باید شناخت، ۶۸.
۲- نظریات دانشمندان جهان درباره قرآن و محمّد؛ ۱۷۱.
4. Stoddard, The. L.
۴- مردانگی.
۵- همان، ۱۶۳.

پالایشِ ناهنجاری‌هایِ جامعه

مسیو گروسه[1] در کتاب *تمدن‌های شرق*، می‌گوید: «محمّد وقتی شروع به دعوت کرد، جوانِ بلندهمت و پاکدامنی بود که برای شریعت‌های مقدس، سراسر، عزم و اراده بود. او بسیار فراتر و متعالی‌تر از محیطی بود که در آن می‌زیست. عرب در آن روز که این مردِ بزرگ، آنان را به خداپرستی فراخواند، در منجلاب بت‌پرستی غوطه‌ور بودند و در چنین هنگامی که عزم کرد آنان را به خداپرستی دعوت کند، اوضاع اجتماعی و روحیِ قومِ عرب نیز بی‌اندازه بد بود و هرج و مرج عجیبی در میان‌شان وجود داشت؛ همدیگر را می‌کشتند و غارت را امری جایز می‌دانستند، اخلاق و عادات‌شان فاسد بود و قومی بودند به تمام معنی وحشی؛ بنابراین تصمیم گرفت که در زیر لوای دعوت خود، یک حکومت دموکراتیک، که ضامن وحدت‌شان باشد، برپا و عادات‌شان را اصلاح کند و از همین ملت وحشی یک جامعهٔ تربیت یافته به وجود آورد.»[2]

خداترسی محمّد

مهاتما گاندی[3] (۱۸۶۹-۱۹۴۸ م) رهبرِ بزرگِ هند، پس از مطالعهٔ کتاب *زندگانی پیامبر اسلام*، در روزنامه‌ای که به نام *هندِ جوان*[4] منتشر می‌کرد، شرحی نوشت که خلاصه‌اش چنین است: «من بیشتر از پیش معتقدم که این نیروی شمشیر نبود که در آن روزها برای اسلام، در نقشهٔ حیات، چنین جایی باز کرد؛ بلکه سادگی مطلق و از خودگذشتگی و فداکاریِ محمّد بود...

برای من دانستنِ این مقدار کافی است که درمیانِ میلیون‌ها افرادِ بشر، محمّد کسی بود که در راه ترس از خدا گام برمی‌داشت؛ از دنیا رفت درحالی که چیزی

1.Grousset.

۲- همان. ۷۳-۷۲.

3.Gandni, Mohandas Kramchand.

4.Young India.

نداشت و هیچ‌وقت نمی‌خواست که بر قبرش بارگاهی برافرازند و حتا آن هنگام که در بسترِ مرگ آرمیده بود، از کوچک‌ترین طلبکارانش غافل نبود.»[1]

آیین معقول

مواشی نویسندهٔ معروف، می‌گوید: «آن‌چه از دو سده به این سو معروف شده، این است که دینِ محمّد آن‌چه را که از دینِ مسیح معقول بود، نگه داشت و قوانین سازگار با طبیعت و سرشتِ بشری را بر آن افزود.»[2]

اسوهٔ اخلاق

دیسون نویسندهٔ شهیر فرانسوی دربارهٔ صفات و اخلاق پیامبر چنین نوشته است: «نویسندگان و مورخان مسلمان، کتب بی‌شماری در وصف پیغمبر خود، نگاشته و تمام مزایای اخلاقی و صفات او را برشمرده و هیچ چیز را فرونگزارده و از نظر دور نداشته‌اند و در تمام این توصیف و تعریف‌ها چیزی دیده نمی‌شود که از قبیل معجزه و یا مافوق طبیعت باشد. [حضرت] محمّد در زیبایی خلقت و اخلاق، بسیار ممتاز بود و بعضی از افرادی که توسط او به اسلام دعوت می‌شدند، برای تصدیق او نیازی به ارائهٔ دلیل و معجزه نمی‌دیدند و همان صداقت و امانت و ناموری او برای‌شان کافی بود؛ زیرا محمّد در میان مردم مکّه و دیگران، به راستی و امانتداری، مشهور بود به طوری که اگر کسی می‌خواست مال خود را امانت بگذارد، هیچ کس جز او نبود که مورد اعتماد باشد و این مزیت را پیش از اسلام و بعد از آن دارا بود و همسرش خدیجه، به وجود این صفات برجسته در شوهر خود آگاه بود به همین جهت وقتی محمّد برای نخستین بار در کمال اضطراب، خبر وحی را به او داد، گفت: تو کسی نیستی که خداوند رسوایت کند. تو کسی هستی که بارِ درماندگان را بر دوش می‌کشی و از بی‌چیزان دستگیری و دیگران را در پیش آمدهای روزگار مساعدت می‌کنی.

۱- داستان‌هایی از زندگی پیامبر ما؛ ۱۵۶.

۲- نظریات دانشمندان جهان درباره قرآن و محمّد؛ ۱۵۸.

محمّد ﷺ، با حیاترین مردم و پاکیزه‌ترین آنان و در حضور زنان از همه پاک چشم‌تر بود و اگر از چیزی بدش می‌آمد، یارانش از آثار و علایمی که در سیمایش نمایان می‌شد، به آن پی می‌بردند.

محمّد ﷺ دارای سیمایی لطیف و ظاهری زیبا و دلنشین بود و از شدّت حیا و بزرگی، هیچ سخن ناپسندی به کسی نمی‌گفت. از همه بردبارتر و خون‌سردتر و راستگوتر و ملایم‌تر بود و از حیث نسب، بر همه برتری داشت. همیشه در میان مردم ایجاد الفت می‌کرد و ابداً درصدد تفرقه افکنی نبود. بزرگان هر قومی را عزیز و گرامی می‌داشت و بر آنان می‌گماشت و همواره از دوری از مردم برحذر بود. به یاران و پیروان خود که می‌رسید به گونه‌ای با آنان رفتار می‌کرد که همه می‌پنداشتند نزدیک‌ترین اشخاص به او هستند، زیرا میان‌شان فرقی نمی‌گذارد و هرکس با او می‌نشست یا مصاحبه می‌کرد، تا از نیازش برطرف نمی‌شد [حضرت] محمّد ﷺ از او روی نمی‌گرداند و هرکس حاجتی از او می‌خواست، یا برآورده می‌شد یا با قول و وعده قانع می‌گردید. با سعهٔ صدر و بردباری و اخلاق، تمام مردم را مجذوب کرده و برای آنان همچون پدر بود. همه در برابرش یکسان بودند. همیشه خندان و بشّاش و مهربان و نرمخو بود. بدخو و درشت‌خو و شکوه‌گر و متملّق نبود و از آن‌چه در نظرش خوش‌آیند نبود، چشم می‌پوشید و هیچ‌گاه کسی از او مأیوس نمی‌شد. دعوت هرکس را اجابت می‌کرد و هدیه را می‌پذیرفت و پاداش می‌داد. با یاران خود می‌نشست و با آنان مزاح می‌کرد و معاشرت داشت. دعوت آزاد و غلام و کنیز و بیچاره را قبول می‌پذیرفت و از بیماران در هر نقطه که بودند، عیادت می‌کرد. عذر را می‌پذیرفت. همیشه در سلام کردن سبقت می‌جست و با یاران خود مصافحه می‌کرد. به واردین احترام می‌گذاشت و گاه عبای خود را زیر آنان می‌انداخت و بالش خود را تقدیم‌شان می‌کرد و خواهش می‌کرد روی آن بنشینند. از همه خندان‌تر و نیک نفس‌تر بود و وقتی هیأت نمایندگی نجاشی، پادشاه حبشه، بر او وارد شدند، خودش از آنان پذیرایی کرد و چون یارانش خواستند که این کار را به آنان واگذار کند، فرمود: اینان به یاران ما نیکی کرده‌اند، می‌خواهم خود پاداش‌شان بدهم.»[1]

۱- همان، ۱۰۵-۱۰۲.

اخلاق پیامبر ﷺ

توماس کارلایل نوشته است: «او [حضرت محمّد] جوان متفکّری بود و دوستانش به او لقب «امین» داده بودند؛ زیرا نمونهٔ صدق و وفا بود.

آری! در گفتار و پندار خود درستکار بود و همه دیده بودند که هیچ کلمه‌ای ازدهانش خارج نمی‌شود که در آن حکمت و پندی نباشد. من درباره‌اش شنیده‌ام که غالباً خاموشی پیشه می‌کرد و درجایی که سودی در سخن [گفتن] نمی‌دید، دم فرومی‌بست و چون لب به سخن می‌گشود، گفتارش سراسر پند، فضل، اخلاص و حکمت بود.

در هیچ موضوعی وارد نمی‌شد، مگر آن که شبهاتش را بزداید و تاریکی‌هایش را روشن سازد و پرده از حقیقت بردارد و اعماق آن را بشکافد و به راستی سخن گفتن باید چنین باشد، وگرنه خاموشی بهتر از آن است!

[حضرت] محمّد ﷺ دارای سیمایی زیبا و نورانی و قامتی نیکو بود، رنگش فریبنده و چشمان درخشندهٔ سیاهی داشت. محمّد ﷺ مردی سریع التأثیر بود، ولی بسیار خوش قلب و پاک طینت و تیزهوش و دلپاک و جوانمرد، و در دل شب‌های تار بسان چراغ پرفروغی بود که با آن فضا را روشن می‌ساخت. مردی بود که منش بزرگ و متعالی‌ای داشت و در هیچ مدرسه‌ای پرورش نیافت و هیچ آموزگاری به او درسی نیاموخت؛ زیرا بالطبع از مدرسه و آموزگار بی‌نیاز بود. زندگانی را تنها در قلب صحراها به سر برد. به راستی چقدر شیرین و جذاب است حکایت او با خدیجه! چگونه در ابتدا برای آن زن به جهت تجارت به شام می‌رفت و مأموریّت خود را در بازارهای شام با بهترین شیوه و از روی دوراندیشی و امانت انجام می‌داد و چگونه سپاس‌گزاری و محبّت آن زن نسبت به [حضرت] محمّد ﷺ روز به روز بیشتر و قوی‌تر می‌شد و چون پیوند زناشویی در میان‌شان برقرار شد، خدیجه زنی چهل ساله بود، در صورتی که [حضرت] محمّد ﷺ بیش از بیست و پنج سال نداشت، اما ناگفته نماند با

وجود کبر سن خدیجه، هنوز آثاری از زیبایی و خوش‌رویی در او باقی بود. [حضرت] محمّد ﷺ با همسر خود در کمال توافق و الفت و صفا و خوشی به سر برد و هیچ‌کس را جز او دوست نمی‌داشت.»[1]

مهربانی با دوستان و خویشان

رینهارت دوزی[2] (۱۸۲۰-۱۸۷۹ م) خاورشناس مشهور هلندی، می‌نویسد:

«مسلمان همواره مهربانی آن حضرت را نسبت به خویشان و دوستان خود و نیکی و تفقّدی که از دایه‌اش می‌کرد و تأثیری که از مرگ فرزند دلبندش، ابراهیم که بزرگ‌ترین آمالش بود، به او دست داد، به یاد می‌آوردند و نمی‌توانستند آن خاطرات تأثیربخش را از ذهن خود بزدایند و نصایحی را که پیغمبر به خود و فرزندان و فرزند زادگان‌شان می‌کرد و آنان را به احترام به پدران و گرامی داشتن مادران -که آنان را پرورش داده و در کودکی پرستارشان بوده و در جوانی از آنان نگهداری‌شان کرده‌اند - سفارش می‌کرد. او کسی بود که جایگاه مادر را به مقامی که مافوق تصور است، بالا برد و فرمود: «بهشت، زیر پای مادران است.»[3]

او همان وجودی بود که بهترین وظایف را برای دو همسر، معین و زن و شوهر را به محبّت و وفاداری نسبت به همدیگر، سفارش و مرد را به احترام به زن و مراعات حقوق او و خوش رفتاری با او ملزم و وادارش کرد که از روی عدل و انصاف با او معاشرت کند. او همان کسی بود که میان اعراب - همان طوایف متفرق و پراکنده که همیشه در ستیز و دشمنی و اختلاف با یکدیگر به سر می‌بردند - وحدت و الفت و یگانگی را برقرار کرد و از آنان امّت واحدی ساخت. که جز خدای یگانه را نمی‌پرستیدند.

باتمام این خاطرات شیرینی که مسلمانان از پیغمبر خود داشتند، چگونه ممکن بود که بزرگی و عظمت و جمال صورت و عواطف لطیف او را هنگامی که

۱- همان، ۱۳۶-۱۳۵.

2. Reinhart Dozy

۳- **الفردوس بماثور الخطاب**، حدیث ۲۶۱۱.

برای اقامهٔ نماز در جمع‌شان به سوی مسجد می‌رفت، فراموش کنند و آن همه لطف و مهربانی که از چشمانِ سیاه و درخشانش هویدا بود را از یاد ببرند؟!

کسی بود که هیچ کس با او نمی‌نشست، مگر این که به اخلاصش اعتماد کند و به راستی‌اش مطمئن شود و به پاکی قلب و بلندی نیتش ایمان آورد. واقعاً بر یک نفر عرب مسلمان خیلی گران می‌آمد که نامی از [حضرت] محمّد ببرد و او را از هر شهیدی که با کمال شهامت و بزرگواری در راه مرام و رهایی قوم خود و تأمین سعادت‌شان جان شیرین خود را نثار کرد، برتر نداند. او در نظر اعراب، همان شهید بی‌مانندی بود که خداوند با نوید و بیم برای ارشاد مردم فرستاد و برای عموم بشر، نعمت گران‌بهایی بود. در حقیقت برای یک پژوهشگر اروپایی محال است که به راستی گفتار و پاکی [حضرت] محمّد ایمان نیاورد و اعتراف نکند که این مرد از روی کمالِ صدق و عقیده، عمر خود را در راه نشر تعالیم خداوندی - که مأمور ابلاغ آنان بود - صرف نکرده است.

آری! [حضرت] محمّد فردی راستگو و مخلص بود و در کمالِ امانتداری، رسالت خود را به عرب ابلاغ کرد، آن هم در صورتی که کاملاً به صدق گفتار خود و برتری مرامی که آورده بود، اعتقاد داشت و برهمین اساس از روی حق و دلیل و منطقِ توام با مهربانی، از دین خود دفاع کرد و در این راه، معتقد بود که وظیفهٔ خود را نسبت به کشور و ملت خود و تمام مردم انجام می‌دهد.

آیا در قدرت تاریخ نگاران امروزی هست که در آن تصور بی‌مانند [حضرت] محمّد از خداوند، نقص و خطایی مشاهده کنند؟ آیا کسی می‌تواند آن مناظر و مظاهر دلفریب محمّدی را برای ما بیاورد و همچون آن افکار عالی (که از میان سنگ خاراگوش بشر را نوازش داد) را ایجاد کند؟!

به راستی این فکر عالی و این خیال بدیع، شایسته است که تنها از [حضرت] محمّد ظاهر شود و یقیناً تمدن امروزی از آوردنِ همچون آن عاجز است، تا چه رسد به این که فکری بهتر از آن بیاورد! پس باید اذعان کرد که آن‌چه [حضرت] محمّد آورده، به راستی وحی بود و از جانب خدا بر او نازل شده است.»[1]

۱- همان، ۹۶-۹۴.

دعوت پیامبر ﷺ

واشنگتن ایروینگ در نتیجهٔ مطالعهٔ پنجاه و دو کتاب، کتابی بـه نـام ***محمّد و خلفا***[1] نگاشت و با قلمی شیوا حقایقی از دینِ اسلام را در اروپا و آمریکا منتشر کرد. او بر خلاف مبلغان مسیحی، تعصب را به کنار نهاد و نه تنها از ایراد و افترا و وارد ساختن نسبت‌های ناروا به پیامبر خودداری کرد، بلکه دینش را نیز ستود. وی دربارهٔ دعوت پیامبر اکرم چنین اظهارنظر کرده است: «اگر دعوتِ پیامبر برای کسب شهرت بود، وی نه تنها در زادگاه خود به کیاست و فراست ذهن معروف بود، بلکه نظیر نیز نداشت و در آن وقت مشهورترینِ قبایل عرب نیز، قبیلهٔ خود او، یعنی: قریش بوده است. اگر دعوت او برای کسب سلطنت و اقتدار و شوکت بود، نگهبانی کعبه و اختیار شهر مکه، نسل اندر نسل در اختیار خانوادهٔ او بود و هرکس در آن شهر، چشم امید به این خانواده داشت. دیگر این که او به خوبی می‌دانست که پس از نفی دین نیاکان و گذشتگان تمام منافع و مزایای اجتماعی مزبور از او سلب خواهد شد و با دشمنی قبیله، انزجار مردم شهر و نفرت تمام پرستش کنندگان بت‌های کعبه، مواجه خواهد شد و با وجود این وصف، پروایی نداشت؛ چنان که مدت‌های مدید، جلای وطن کرد و هرکس درمکه بود، از او روی برگرداند، پس به خاطر چه عاملی سال‌های سال از عزت و شوکت دنیا دل برکند و سرزنش مردم را به جان خرید و دست از مقصود خود نکشید؟ حال آن که زمانی ادعای نبوّت کرد کـه بـخش اعـظم عـمر مـبارکش سـپری شـده و در باقی‌ماندهٔ آن هم اعتباری نبود. در هر جنگی که پیروز می‌شد، ابداً به مالِ کسی چشم نداشت. کِبر و تکبر را در خود راه نمی‌داد و در زمانی که صاحبِ جلال و اقتدار شد، رفتارش با رفتار گذشته، کوچکترین فرقی نکرد؛ بـلکه روز بـه روز خوش‌رفتاری‌اش نسبت به زیردستان، بهتر و بیشتر می‌شد و در اوج این شوکت و جلال، هرگاه بر کسی وارد می‌شد، هرگز توقع تواضع و تعارف نداشت و افزون بر این که خودش حبّ دنیا را برنگزید، چنان کرد که خاندانش هم به دنیا مـیل

1. Mohamet and his Successors.

نکردند، و اموالی را که از راه غنیمت جنگی به دست می‌آورد، یا در راهِ اعتلای دین صرف می‌کرد و یا به بینوایان و مستمندان می‌بخشید؛ به حدی که در روزِ آخر عمر، پشیزی نداشت! با این اوصاف، بسیار محال است که بتوان به کسی که به این شدّت در امر دین و مذهب خود دقت کند، اتهام وارد ساخت و او را مخترع مذهبِ جدید نامید، چنانکه بسیار بعید است بتوان او را به جنون نسبت داد، حال آن که تمام آیاتِ قرآن، محکم و پرمعنی، هستند و از روی شعور نوشته شده‌اند؛ بنابراین، سندی در ردّ اسلام و جهت تسلی قلب خودمان، در دست نداریم.»[۱]

ابرمرد تاریخ

دکتر ***گوستاولوبون***[۲] (۱۸۴۱-۱۹۳۱ م) نویسندهٔ مشهور فرانسوی، دربارهٔ شخصیّت پیامبر اسلام می‌نویسد: «اگر بخواهیم عظمت و اهمّیّت مردان بزرگ جهان را از روی عملکردهایشان بسنجیم، هر آینه باید گفت: پیغمبر اسلام در میان مردان تاریخ، یک مرد بسیار بزرگ و نامور است. مورخان قدیم به واسطهٔ تعصّبات مذهبی، اهمّیّتی برای کارهای او قائل نشده‌اند، ولی در عصر حاضر مورخان مسیحی حاضر شده‌اند که در این خصوص، از روی انصاف سخن بگویند.»[۳]

انقلابِ محمّد ﷺ و انقلابِ فرانسه

کونستان ویرژیل گیورگیو در کتاب ***محمّد پیغمبری که از نو باید شناخت***، می‌نویسد: «انقلابی که محمّد درصدد بود که آن موقع در عربستان به راه بیندازد، با توجه به رسوم و شعایر عرب و نفوذ فوق العادهٔ رؤسای قبایل، و توجّه به این که هر قبیله و طایفه یک واحد اجتماعی بزرگ را تشکیل می‌داد، از انقلابِ فرانسه[۴]

۱- اسلام از دیدگاه دانشمندان غرب؛ ۲۹-۲۷.

2. Goustawe Lebon

۳- نگرشی بر رویارویی غرب با اسلام، ۳۵۶.

۴- انقلاب کبیر فرانسه بر اثر رواج افکار فلسفی و اقتصادی سده هجدهم برپا شد. مزایایی که اشراف و روحانیون از آنان برخوردار بودند وتحمیلاتی که دایماً از طرف آنان و دولت نسبت به طبقهٔ سوم می‌شد،←

خشم افراد طبقهٔ اخیر را برمی‌انگیخت. در سال ۱۷۸۹م تبعیض کامل در تقسیم مشاغل سیاسی مشهود بود و دولت از عهدهٔ بازرسی امور برنمی‌آمد. لویی شانزدهم بر اثر مشکلات مالی، تصمیم گرفت که مجلس طبقاتی را تشکیل دهد، این مجلس در سال مذکور، منعقد گردید و انقلاب از آن سر به درآورد، چه نمایندگان طبقهٔ سوم حاضر نشدند همچون گذشته از اعیان و روحانیان جدا باشند و در مجلس جداگانه رأی خود را بدهند و درخواست کردند که نمایندگان دو طبقهٔ مذکور با آنان مجتمعاً یک مجلس تشکیل دهند و در این صورت شمارهٔ نمایندگان طبقهٔ سوم به تنهایی مساوی دو طبقهٔ دیگر بود. نمایندگان دو طبقهٔ عالی بدین امر راضی نبودند. مباحثه در باب این پیشنهاد به کشمکش انجامید و نمایندگان طبقهٔ سوم سوگند یادکردند که تا برای فرانسه قانون اساسی ننویسند، پراکنده نشوند. لویی شانزدهم امر به متفرق شدن نمایندگان داد و «میرابو» خطیب فرانسوی گفت: «ما به ارادهٔ ملّت جمع شده‌ایم و جز با سر نیزه، متفرق نخواهیم شد.» دولت نیز صلاح ندانست که با آنان مخالفت کند. بسیاری از نمایندگان اشراف و روحانیون از شرکت با نمایندگان طبقهٔ سوم خودداری کردند، ولی نمایندگان طبقهٔ اخیر به عنوان این که نمایندهٔ اکثریّت ملّت هستند هیئت خود را «مجلس ملی» نامیدند و مجلس طبقاتی را منحل و اعلام کردند که هیچ فرد فرانسوی جز به تصویب مجلس ملّی نباید به دولت مالیات بدهد. مجلس مذکور بلافاصله به نوشتن قانون اساسی شروع کرد و عنوان مجلس مؤسسان را برای خود برگزید. این مجلس در ظرف دو سال قانون اساسی فرانسه را تدوین کرد. قانون مزبور که به قانون ۱۷۹۱ معروف است، کشور فرانسه را دارای حکومت مشروطه کرد و قوای مقننه، مجریه و قضاییه را از هم تفکیک کرد و فقط این حق را برای شاه قایل شد که می‌توانست اجرای قوانین را مدتی به تعویق اندازد. در مقدمهٔ قانون اساسی، کلیاتی به نام اعلان حقوق بشر که شامل آزادی، مساوات و حکومت ملی بود گنجانیده شده بود. بنابراین، نمایندگان طبقهٔ سوم دو انقلاب بزرگ ایجاد کردند: انقلاب سیاسی که بر اثر آن سلطنت استبدادی از میان رفت و نمایندگان ملّت در کار حکومت دخالت کردند؛ انقلاب اجتماعی که درنتیجهٔ آن همهٔ مردم در برابر قانون مساوی شدند و امتیاز طبقات اشراف و روحانیون از میان رفت. طبعاً این دو انقلاب به آسانی صورت نگرفت و زد و خوردهای شدیدی میان طبقات ممتاز و طبقهٔ سوم روی داد. گروهی نیز به ممالک خارج سفر کردند و دولت‌های بیگانه را به جنگ با فرانسه برانگیختند. لویی شانزدهم مخفیانه از حکومت‌های خارجی کمک می‌خواست. عاقبت سپاه اتریش به خاک فرانسه روی نهاد، و چون لویی شانزدهم نقشهٔ جنگ را قبلاً برای سرداران اتریش فرستاده بود، فرانسویان شکست خوردند، ولی مردم فرانسه ننگ این شکست را نمی‌توانستند تحمل کنند، به ویژه اهالی پاریس مجلس را به عزل لویی شانزدهم مجبور ساختند. پس از عزل وی، برای تعیین طرز حکومت، مجلس تازه‌ای معروف به کنوانسیون (Convention) تشکیل شد. این مجلس، نخست طرز حکومت جمهوری را در فرانسه، اعلام و سپس لویی شانزدهم را به محاکمهٔ جلب و در نهایت اعدام کرد. کنوانسیون مجبور شد با نیروهای بیگانه بجنگد و شورش‌های داخلی را که پی در پی بروز می‌کرد، خاموش سازد. این مجلس برای این که همهٔ نیروی خود را متوجّه خارج سازد، ابتدا به زندانی کردن و کشتن کسانی که مایهٔ فتنه‌های داخلی بودند اقدام کرد و این خون‌ریزی‌ها ده ماه دوام یافت. این مدت به دوره‌ی ترس و وحشت (Terreur) معروف است. کنوانسیون با وجود شورش‌های پیاپی، به کمک وطن‌پرستان فرانسوی موفق شد پس از دو سال سرزمین تازه‌ای ضمیمهٔ←

بزرگ‌تر است. انقلابِ فرانسه نتوانست در میان فرانسویان مساوات برقرار سازد، ولی انقلاب محمّد، در میان مسلمانان مساوات برقرار ساخت و هرگونه مزیت خانوادگی و طبقاتی و مادی را از بین برد.»[1]

همای سعادت

جرج برنارد شاو[2] (۱۸۵۶-۱۹۰۵ م) درام نویس نابغهٔ ایرلندی که از مشهورترین چهره‌های برجستهٔ ادب معاصر و در نمایشنامه‌نویسی همتای شکسپیر (۱۵۶۴-۱۶۱۶) و استاد بذله‌گویی و طنز در زبان انگلیسی است، درخصوص جایگاه اسلام و پیامبر درگذشته و آینده چنین می‌گوید:

«من همواره برای دین محمّد بلندترین جایگاه را قائل هستم؛ زیرا زندگانی حیرت‌آور این مرد، تأثیر عجیبی در من به حای نهاده است، بنابراین، معتقدم که دین او، یگانه دینی است که برای تمام ادوار زندگی بشری مناسب است و قابلیّت آن را دارد که هر نسلی را به خود جلب کند. اما من پیش‌بینی می‌کنم که اروپا در آینده، به دین محمّد گردن خواهد نهاد و آثار آن از هم‌اکنون هویدا است، زیرا اروپاییان به آن اقبال کرده‌اند. در قرون وسطا روحانیون دین مسیح، یا بر اثر تعصّب و یا به واسطهٔ نادانی - که هر دو امری ناپسند محسوب می‌شود - اسلام را به رنگ‌های گوناگون و زشتی درآورده و آن را به بدترین شکل معرفی کرده بودند و در واقع روحانیون آن روز، دشمن محمّد و دین او بودند و تا پای مرگ بر

کشور خود سازد. علاوه بر این، در داخلهٔ کشور نیز اصلاحاتی دربارهٔ فرهنگ، اوزان و مقیاس‌ها و غیره به عمل آورد. پس از مجلس کنوانسیون، کشور فرانسه چهار سال دچار اختلال و اغتشاش گردید؛ زیرا مردم به چند حزب قسمت شده بودند و هر حزبی سعی داشت بر احزاب دیگر غلبه کند و ادارهٔ امور را به دست گیرد. درین اثنا، ممالک اروپا ضدحکومت فرانسه اتحاد کردند، چه می‌ترسیدند که انقلاب فرانسه به کشورهای آنان نیز سرایت کند. فرانسویان درین جنگ‌ها شکست خوردند، ولی عاقبت از اغتشاش‌های داخلی و مخاطرات خارجی به ستوده آمده آرزوی حکومت نیرومندی را داشتند که بتواند در داخل کشور امنیت و آسایش را برقرار سازد و مملکت را در برابر بیگانگان محافظت کند. این اندیشه با ظهور ناپلئون بناپارت که در ایتالیا و اتریش فتوحات نمایان کرده بود به مرحلهٔ عمل رسید. فرهنگ فارسی (متوسط)، ۱۸۸/۵-۱۸۷.

۱- **محمّد پیغمبری که از نو باید شناخت**؛ ۱۶۳-۱۶۰.

2. Shaw Georg Bernard.

این دشمنی باقی بودند و او را دشمن مسیح می‌دانستند. من تاریخ زندگی و شخصیّت او را از این لحاظ که مرد بزرگ و نابغه‌ای است، مورد مطالعه قرار دادم و آن‌چه برایم محقّق شد، این است که از دشمنی با مسیح، مبرّاست. ما باید محمّد را نجات‌دهندهٔ بشریّت بدانیم و معتقدم اگر شخصی همچون او حکومت امروز جهان را در دست بگیرد، به طور قطع مشکلات آن را حل خواهد کرد و صلح و آرامش و سعادت را - که جهان کمال احتیاج را به آن‌ها دارد - فراهم خواهد ساخت.

خوشبختانه در سدهٔ نوزدهم شماری از دانشمندان اروپا، همچون **کارلایل**، **کوت** و **گیبون** به ارزش راستین دین محمّد پی بردند و بر اثر آن، تحوّل عجیبی در اروپا نسبت به دین اسلام به وجود آمد و موفقیت یافت؛ اما در این سدهٔ اروپا در راه توجّه به اسلام پیشرفت زیادی کرده و علاقهٔ شدیدی نسبت به دین محمّد از خود نشان می‌دهد و شاید در سدهٔ آینده از این هم جلوتر برود و به آن معتقد شود و به فایدهٔ عقیدهٔ محمّدی، اعتراف و تصدیق کند که برای حل مشکلاتش بهترین وسیله باشد؛ و از همین جا باید تصدیق کنید که پیشگویی من بجا بوده و در همین وقت عدهٔ زیادی از افراد ملّت من و شاید اروپاییان، دین محمّد را پذیرفته‌اند، چنانکه می‌توان گفت: تحوّل اروپا و توجّهش به اسلام، شروع شده است.»[1]

اصلاح جامعه

جان بایر ناس دین‌شناس مشهور، می‌نویسد: «مردم در سراسرِ عالم اسلام، اصول اساسی قوانین اخلاقی خود را از سرچشمهٔ قرآن اخذ می‌کنند. محمّد در کردار و رفتار پیروان خود، اندیشهٔ بسیار کرده و باید گفت که برای آنان یک روش قانونی برقرار فرمود که بسیار واضح و صریح است و به سوی هدف و مقصود واحدی سیر می‌کند که همانا بالابردن سطح اخلاق آنان است؛ به طوری که جایگاه اعراب را از عالَم جدال و چند دستگی عشایری قدیم، ترفیع بخشیده و به یک سطح اخوّت و برادری عام رساند؛ بنابراین، عمل هر مسلمان - از زن و

۱- نظریات دانشمندان جهان درباره قرآن و محمّد؛ ۷۸-۷۷.

مرد - از بدو تولّد تا لحظهٔ مرگ، معطوف به آن هدف است. احکامی هم دال بر حرمتِ شراب و قمار، نیز قواعدی که در باب روابط و مناسباتِ جنسی وضع کرده، دستور زندگانی اجتماعی افراد است و مقامِ زن را به رتبهٔ اعلا بالا می‌برد و این شارع بزرگ از همان بدو تشریع، در زندگانی پیروان خود تغییری فراوان ایجاد فرمود.»[۱]

باهوش‌ترین عرب

بارتلمی سنت هیلیر[۲] (۱۸۰۵-۱۸۹۵ م) سیاستمدار، خاورشناس مشهور فرانسوی و مورخ نامی تاریخ اسلامی، می‌نویسد: «محمّد در دورهٔ خود باهوش‌ترین اعراب و پرهیزگارترین و متدین‌ترینِ آنان و پرحوصله‌تر و بردبارتر از همه و نسبت به دشمنان از همه، مهربان‌تر و خوش رفتارتر بود و پایداری آن امپراتوری عظیم و بی‌مانند اسلامی‌ای که برپا کرد، فقط بر اثر برتری این پیغمبر بر رجال آن عصر بود و بس.

و اما دینی که آورد و مردم را به آن فراخواند، یک خیر و برکت بزرگی بود که عموم مللِ به او گرویدند و از آن بهره‌مند شدند.»[۳]

پیکار با باطل

آلفونس لامارتین[۴] (۱۷۹۰-۱۸۶۹ م) شاعر، ادیب و سیاستمدار فرانسوی که از حساس‌ترین و رمانتیک‌ترین شعرای فرانسه است، می‌گوید: «زندگی محمّد با اندیشه‌های عالی و جهاد و نهضت او برضد خرافات و نادانی‌های ملّت خود و در راه توسعه و نشر مقام رسالت و ایمان به رستگاری و موفقّیّت به مرحلهٔ بروز رسید. او در زندگی، کوچک‌ترین گامی در راه باطل برنداشت.»

۱- تاریخ جامع ادیان؛ ۴۹۶.

2. Barthelemy-Saint-Hilaire (Jules).

۳- نظریات دانشمندان جهان درباره قرآن و محمّد؛ ۹۳-۹۲.

4. Lamartins.

مردی فراتر از همه

توماس کارلایل می‌نویسد: «مرد عادی کجا می‌تواند بدون احاطه به خاصیّت مقصود خود یا بدون اطلاع کافی و کامل از ویژگی‌های ساختار اجتماع، برای آنان نظام اجتماعی برپا کند و دینی آوَرَد که بنیادها و نهادهایش سده‌ها در دنیا باقی بماند و سعادت میلیون‌ها نفوس را تأمین کند؟ مسلماً اگر قوانین و احکام، با طبیعت هیأت اجتماع، موافق نباشد، دوام و ثبات نمی‌یابد و در کم‌ترین مدتی از بین می‌رود.»[1]

نبوغ بی‌مانند

سرمارک سایکس می‌گوید: «تردیدی نیست که محمّد در اثر نبوغ بی‌همچون خود و تعلیمات پردامنه‌اش موفق شد که فکر و عمل را دارا باشد و در اثر همین استعداد، کشور بی‌همتایی تشکیل دهد و این موضوع، مسلم است که او پیغمبری روشنفکر و قانونگذاری بی‌نظیر و داوری عادل بوده است.»[2]

مرد بی‌همتا

ساواری فرانسوی می‌گوید: «محمّد نابغه‌ای بود که درمیان بشر ظهور کرد. او مرد بی‌مانندی بود که زمانه نظیرش را به‌وجود نخواهد آورد.»

ندایی از قلبِ طبیعت

توماس کارلایل در کتاب ***تحقیقات*** خود می‌نویسد: «این فرزند صحرا، با قلبی عمیق و چشمانی سیاه و نافذ و با روح اجتماعی وسیع و پردامنه، همه نوع افکاری را با خود به همراه داشت، غیر از جاه‌طلبی؛ چه روح آرام و بزرگی! او از کسانی بود که جز با شور عشق و حرارت، سر و کاری ندارند و طبیعت، آنان را مخلص و صمیمی قرار داده است؛ درحالی که دیگران در مسیر فرمول‌های

۱- **اسلام از دیدگاه دانشمندان غرب**؛ ۳۵.

۲- **نظریات دانشمندان جهان درباره قرآن و محمّد**؛ ۱۲۷.

(شعارهای) گمراه‌کننده و بدعت‌ها سیر می‌کردند و در عین حال، راضی و خرسند هم بودند، این مرد نمی‌توانست خودش را در آن شعارها بپیچد و محصور کند.

رمز بزرگ هستی، با همهٔ دهشت و جبروت و جلال و شکوه، در نظر او روشن و آشکار می‌درخشید.

هیچ‌گونه بدعت و گمراهی‌ای، نمی‌توانست، آن حقیقت غیرقابل وصف را از او مکتوم و مستور بدارد و ندای همان حقیقت بود که می‌گفت: «من وجود دارم.»

آن‌چه را در این زمینه، صداقت و واقعیّت نامیدیم، در حقیقت امری است ملکوتی و جنبه‌ای است الهی. کلام چنان مردی، ندایی است مستقیم از قلبِ طبیعت؛ مردم باید به آن گوش فرادهند و اگر به چنان کلامی گوش نسپرند، نباید به هیچ صدایی اعتنا کنند، زیرا همه چیز در برابر آن بسان باد است.

از دورانِ قدیم، چه در ضمن سیاحت‌ها و چه در ضمن زیارت‌ها، هزار فکر در ذهن این مرد وجود داشت، او به خود می‌گفت: «من چه هستم؟! این شئ بیکران که در آن زندگی می‌کنم و مردم آن را جهان می‌نامند، چیست؟! زندگی چیست؟! مرگ چیست؟! من باید به چه معتقد باشم؟! من باید چه بکنم؟»

صخره‌های مهیبِ کوه حرا وکوه سینا و ریگستان‌های عزلت و انزوا، جوابی به او نمی‌دادند. آسمان لاجوردی با همهٔ عظمت و شکوه و ستارگان درخشانی که بر فرازش جلوه‌گری داشتند، جوابی نمی‌دادند و از هیچ سو جوابی نمی‌رسید. فقط روح این مرد و آن چه از الهامات خدا در آن جای گرفته بود، به او جواب می‌داد و بس!»[۱]

تحمّل رنج‌ها

کونستان ویرژیل گیورگیو نوشته است: «محمّدبن عبدالله یک رنجبر به معنای واقعی بود. در میان مشاهیری که در دورهٔ کودکی و آغاز جوانی رنج برده‌اند، هیچ‌کس را نمی‌توان یافت که به اندازهٔ پیغمبرِ اسلام، در کودکی و جوانی رنج برده باشد.»[۲]

۱- عذر تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن؛ ۷۷-۷۵.

۲- محمّد پیغمبری که از نو باید شناخت؛ ۹.

رمز سیاست

دکتر *واکستون کوستا* دانشمند نامی ایتالیایی، می‌نویسد: «[حضرت] محمّد اعلان می‌کرد که فرستادهٔ خداست و مأمور است که دین پاک ابراهیم -که مردم به بوتهٔ فراموشی‌اش سپرده‌اند - را اصلاح کند. او پرستش خدای یگانه را که ابراهیم بنیانش نهاد و بر اثر مرور زمان از بین می‌رفت، دوباره زنده کرد و نظر به این که خاتم پیغمبران است، بر آن چه که خداوند بر پیغمبران سلف، همچون موسی و داود و اشعیا فرود آورد، مهر تأیید نهاد و پیشرفتی که در این راه نصیبش او شد، دلیل بر یک نیروی شگرف و عظیم بود.

شما ملاحظه می‌کنید که دکتر *مارکوس* -که یکی از فلاسفهٔ بزرگ است - چه شهادت گران بهایی دربارهٔ [حضرت] محمّد می دهد، وقتی که می‌گوید: «بیایید با کمال بی‌طرفی و انصاف، حقّ دین مبین اسلام و پیغمبر بزرگ آن [حضرت] محمّد را ادا کنیم و بهتر این است که موضوع بحث خود را حکومت اسلامی صدر اسلام قرار دهیم و نظم و ادارهٔ آن را در دورهٔ بزرگ و فرمانده و پیشوایش که همان پیغمبر بزرگوار است، از مدّنظر بگذرانیم و ثابت کنیم که صحابه و خلفای راشدین و بزرگان اسلام از روی کمال دقّت و درستی براساس آیینی که [حضرت] محمّد آورده بود، وظایف خود را انجام می‌دادند. در صدر اسلام، گروه و حزبی وجود نداشت و حکومت اسلامی در آن روز نمایندهٔ عموم مسلمانان بود و این حکومت یک هیات اجتماع منظم و مشتریک بود که به راستی از زبان عموم مسلمانان سخن می‌گفت و نمایندهٔ حقیقی آنان بود. در این حکومت، هر مسلمانی برادر دینی خود را حمایت می‌کرد و بر خود فرض و واجب می‌دید که در شادی و اندوه او شرکت باشد و عدل و داد [حضرت] محمّد چنان در جامعهٔ اسلامی منتشر بود که هر مسلمانی در کمال امنیّت و آسایش می‌زیست و در زندگانی خوشبخت بود و معتقد بود که در هر حال، مشمول آن عدل است و البته در این اعتقاد به خطا نرفته بود؛ زیرا حقیقت و واقعیّت همین بود. از دیگر سو مسلمانان صدر اسلام گرفتار سختی و تنگدستی نبودند، زیرا این پیامبر بزرگ و بی مانند، مالیاتی وضع کرد و پرداختش را بر

مسلمانان توانگر، فرض کرد و آن را یکی از پایه‌های دین مبین اسلام قرار داد؛ این مالیات «زکات» نامیده می‌شود و پس از جمع‌آوری، به بیت المال سپرده و برای انفاق به نیازمندان و بینوایان در نظر گرفته می‌شود و بسیار شبیه به مالیاتی است که برای فقرا گرفته می‌شود. گذشته از این که زکات، یک نوع مالیات دینی محض و یکی از ارکان قوی دین اسلام محسوب می‌شود، یک روش اجتماعی عمومی است که از فقرا حمایت و معیشت و زندگی آنان را تأمین می‌کند و یکی از مزایای دیگرش این است که حقوق فقرا را در ساختار جامعه حفظ می‌کند و آنان را بسان دیگر انسان‌ها در ردیف سایر بندگان خدا قرار داده و عزت نفس و آبرویشان را پاس می‌دارد و به این ترتیب، هیچ فقیری در اسلام، سربار جامعه نخواهد بود و همچون دیگران حقوقی دارد که از آن‌ها بهره‌مند می‌شود.

این نوع مالیات بی سابقه که [حضرت] محمّد مقدر کرد، به منزلهٔ چشمهٔ سرشاری بود که نیازهای مسلمان فقیر را تامین می‌کرد؛ زیرا مرتبا سهم خود را از بیت المال می‌ستاند و بدیهی است که از این راه مساعدت بزرگی -که سودش قابل تصور نیست- عاید امّت [حضرت] محمّد می‌شد و فقرای مسلمانان به ذلّت نمی‌افتادند و همواره عزیز و گرامی می‌زیستند و درمانده و محتاج نمی‌شدند.

مسلمانان نیز این مالیات شرعی راکه در نظرشان فرض و واجب بود، با کمال گشاده رویی و از روی میل می‌پرداختند و بسیار خشنود بودند که با پرداخت آن، سود فراوانی عاید برادران فقیر مسلمان شان می‌شود و این روش در نوع خود یکی از مزایای بسیار عالی تاریخ بشری است که افتخارش نصیب [حضرت] محمّد شد و با آن ثابت کرد که در اسلام، هیچ تفاوتی بین افراد بشر نیست و هیچ گروهی بر دیگری برتری ندارد و اگر مزیّتی برای زکات، قایل شویم، باید اعتراف کنیم که آن مزیّت عبارت از این است که اسلام، مبتنی بر عدل، مساوات و مراعات سود اجتماعی است و این یک مزیّت و برتری است که ثابت می‌کند قوانین و نظامات اسلامی در جهان، بالاترین قوانین و نظام‌هاست که از هرگونه خودخواهی و سودپرستی و مزایای طبقاتی، مبرّاست.»[1]

۱- نظریات دانشمندان جهان درباره قرآن و محمّد؛ ۸۱-۷۹

سرمشق کامل

لورد هیدلی از شخصیّت ایده‌آل پیامبر چنین سخن به میان می‌آورد: «پیامبر عرب دارای اخلاقی نیرومند و محکم است و شخصیّتی است که در تمامی مراحل زندگی‌اش مهیا و برگزیده شده است و در آن هیچ‌گونه کاستی‌ای وجودندارد. و از آن جا که ما به نمونه و سرمشق کاملی نیاز داریم که تمام احتیاجات‌مان را برآورده سازد، براین اساس، شخصیّت پیامبر مقدّس اسلام گزینهٔ مناسبی برای رفع این نیاز است. وی آیینه‌ای است که خرد و اندیشهٔ بالنده، جوانمردی، بزرگ منشی، شجاعت، اقدام، شکیبایی، بردباری، آرامش، گذشت، فروتنی، حیا و تمام اخلاق اساسی و بنیادیِ سازندهٔ شخصیّت انسان در بالاترین شکل را به ما منعکس می‌کند. ما همهٔ این صفات را با رنگ‌های روشن در شخصیّت [ایده‌آل] پیامبر اسلام ﷺ می‌یابیم.»[۱]

دانا به زندگی

ژان ژاک روسو[۲] (۱۷۱۲-۱۷۷۸ م) نویسنده و فیلسوف مشهور فرانسوی که نظریات سیاسی‌اش نقش بسزایی در ظهور انقلاب فرانسه داشت، دربارهٔ پیامبر اسلام چنین گفته است: «ای محمّد! ای آورنده قرآن! کجایی؟ بیا و دست مرا بگیر و به باغ و صحرا و چمن و به هرجایی که می‌خواهی ببر! تو اگر ما را میان دریای بلا ببری، خواهیم آمد؛ زیرا تو به حیات و زندگی، بسی دانایی.»[۳]

رهبر بزرگ دینی جهان

دکتر زویمر (۱۸۱۳-۱۹۰۰ م) خاورشناس کانادایی و عصو هیأت مسیحی در کتاب *خاور زمین و آداب و رسوم آن* می‌نویسد: «بی تردید، حضرت محمّد یکی از بزرگ‌ترین رهبران دینی جهان است و دلیل این مدعا، این است که وی اصلاح‌گری قابل تقدیر و گوینده‌ای توانا و متفکّری بزرگ بوده است، از این رو

۱- علموا اولادکم محبة رسول الله؛ ۱۲۱.

2. Jean Jacques Rousseau.

۳- اسلام از دیدگاه دانشمندان غرب؛ ۴۰.

شایسته نیست که ما چیزی را که با این صفات، منافات دارد، به وی نسبت دهیم. قرآنی که او آورده است و همچنین تاریخ قرآن، هر دو بر این مدعا گواهی می‌دهند.»[1]

رفتار با اهل ذمّه

دکتر ***گوستاولوبون*** فرانسوی (۱۸۴۱-۱۹۳۱ م) می‌نویسد: «برخلاف آن‌چه دربارهٔ محمّد ﷺ گفته می‌شود، باید اذعان کرد که با اهل ذمّه با حلم و بردباری و حوصله، رفتار کرده است.»[2]

پاک از پلیدی‌ها

جون اورکس که از دانشمندان انگلیسی است، می‌گوید: «ذات محمّد در تمام عمرش، به هیچ پلیدی‌ای آلوده نشده است.»[3]

فضایل محمّدی

فریتیوف شوآن می‌گوید: «خصایل و مکارم اخلاقی و معنوی «محمّدی» مبیّن آن است که شیوهٔ زندگی اولیای مسلمان، منحصر به جنبهٔ فردی نیست؛ مکارم دیگری جز فضایل محمّد ﷺ وجود ندارد؛ پس همین‌هاست که پیروان آیین زندگی او می‌توانند تکرارش کنند و از طریق همین‌هاست که پیامبر در میانِ امّتِ خود زنده است و حتا مرسوم ساختن سنتی نیکو، چنانکه در یکی از احادیث آمده است[4]، عملی پسندیده است و هر که چنین سنتی پی‌بنهد، پاداش [آن سنت، و مثل پاداش] کسی را خواهد یافت که به آن عمل می‌کند.»[5]

۱- **همان**، ۳۷.

۲- **نظریات دانشمندان جهان درباره قرآن و محمّد**؛ ۶۹.

۳- **همان**؛ ۷۲.

۴- جریربن عبدالله رضی الله عنه از پیامبر ﷺ روایت می‌کند که ایشان فرمودند: کسی که روشی نیکو را مرسوم سازد که پس از وی نیز، بدان عمل شود، پاداش آن عمل، و همچنین مانند پاداش کسی که به آن عمل کرده است به وی داده می‌شود. این حدیث را امام احمد در **مسند** (حدیث ۱۹۲۰۰) و ابن ماجه (حدیث ۲۰۳) و حُمیدی (حدیث ۸۰۵) و دارمی (حدیث ۵۱۲) و طبرانی در المعجم الکبیر (حدیث ۲۳۱۲) روایت کرده‌اند. (مؤلف).

۵- **محمّد، رسول خدا.**

پیوند ناگسستنی

ویلفرد کنت ول اسمیت[1] (متولد ۱۹۱۶م) استاد تاریخ اسلامی دانشگاه علیگره هند و رئیس سابق دانشگاه مک‌گیل مونتریال کانادا، می‌نویسد: «مسلمانان، اعتراض کردن بر الله را جایز می‌شمارند؛ منکران خدا و نشریات انکارآمیز، و انجمن‌های عقلیون در دنیا هستند؛ اما اسائهٔ ادب نسبت به محمّد حتا غیرت تند و آتشین آزادمنش‌ترین بخش‌های امت مسلمان را برخواهد انگیخت.»[2]

انقلاب مقدس

آلفونس لامارتین (۱۷۹۰-۱۸۶۹م) شاعر و نویسندهٔ مشهور فرانسوی، نوشته است: «هیچ پیغمبری نتوانسته است همچون پیغمبر اسلام، در آن مدّت خیلی کم، انقلابی آن‌چنان مقدّس و طولانی و پراهمیّت، به مرحلهٔ عمل درآورد؛ زیرا هنوز دو سده از آغاز کارش نگذشته بود که دینش نضج گرفت. و اول بار، در سه ناحیهٔ عربستان و سپس در سایهٔ کلمهٔ توحید، در سواحل رود سیحون و هند غربی و مصر و حبشه (اتیوپی) و تمام آفریقای شمالی و بیشتر جزایر مدیترانه و بخشی از خاک فرانسه و قسمت عمدهٔ سرزمین اسپانیا گسترش یافت.»[3]

حکیم بزرگوار

حناخیرالله مسیحی لبنانی، می‌نویسد: «محمّد کسی است که تمدّنی بنیان نهاد که چشم عالم را خیره ساخت و هنوز هم مورد احترام و پسند و تعظیم فلاسفهٔ تمام جهان است. مقدّس‌ترین قوانین را برای زناشویی و جنگ وضع کرد و قانونگذاران جهان و مصلحین عالم همواره از تعالیم او بهره گرفته و برای وضع قوانین و نظامات، از این دین سهل و ساده استمداد می‌جویند. با این بیان، فلاسفه و حکمای یونان و غیر یونان، کجا می‌توانند با این حکیم بزرگوار و بلندمرتبهٔ عرب، برابری کنند؟!»[4]

---

1. Wilfred Cantwell Smith.

۲- همان. ۳.

۳- اسلام از دیدگاه دانشمندان غرب؛ ۱۹.

۴- نظریات دانشمندان جهان درباره قرآن و محمّد؛ ۷۱.

صدق محمّد ﷺ

کنت هانری دوکاستری فرانسوی در کتابی به نام *اسلام* می‌نویسد: «نخستین موضوعی که بحث در آن شروع شده، صدقِ محمّد در ادعای پیغمبری است و برای اثبات این مدّعا بیش از این احتیاجی نداریم که ثابت کنیم که خود او به صدق پیغمبری و حقیقت نبوّت خود معتقد بوده است. و امّا غرض از این پیامبری، این بود که به جای پرستش بت هایی که قبیله‌اش می‌پرسیدند، پرستش خدای یگانه را برقرار کند.»[1]

استعداد سیاسی

کارن آرمسترانگ (تولّد ۱۹۴۴ م) در کتاب خود می‌نویسد: «محمّد دارای ذوق و استعداد سیاسی بسیار بالایی بود. او شرایط داخلی زندگی آنان [اعراب] را به کلی متحوّل ساخت و ضمن رهایی از خشونت‌های بی‌حاصل و پراکندگی‌های قبیله‌ای، هویت جدیدی برای قوم عرب، ایجاد کرد. حال، آنان فرهنگ اصیل خود را بازیافته و تحت رهنمودهای او به چنان خودباوری‌ای دست یافتند که ظرف یکصد سال، امپراتوری عرب از جبل الطارق تا هیمالیا وسعت یافت.»[2]

خمیره‌ای از قلب دنیا

توماس کارلایل می‌گوید: «کلمات حکیمانهٔ حضرت محمّد، وحی آسمانی است و وجودش قطعه‌ای است از حقایق اصیل، و خمیره‌اش از قلب دنیا. وجود چنین شخصی بالاترین دلیل متقن و محکم‌ترین برهان ساطع برای وجود آفریدگار است و علم و عرفان و حکمت و فضیلت، از دماغ[3] چنین وجودی تراوش می‌کند و بر تمام بشر از هر چیز لازم‌تر است که از کلمات حکیمانهٔ عام

۱- همان. ۱۶۲.

۲- زندگانی نامه پیامبر اسلام؛ ۵۵.

۳- مغز.

المنفعهٔ ایشان بهره بگیرد و از هر حکمت و اندرز پیغمبر اسلام معلوم می‌شود که شخصی تابع امیال و جویای سلطنت و جاه دنیوی نبوده و رسالتش مسلماً حق و آسمانی است.»[۱]

ضبط و تدوین گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

دکتر *کارل مارکس* می‌گوید: «محمّد، نخستین پیغمبری است که تمام گفتارهایش پس از رحلتش ضبط و تدوین شده است و از همین جا، می‌توان به مقام و منزلت ممتازی که به دست آورده، پی‌برد و دریافت که احادیث و اقوالش از چه پایه‌ای از صحّت و دقّت و برخوردار است و حقیقت غیرقابل انکار این که: مبعوث شد تا رسالتی را که عصارهٔ رسالت‌های و مافوق آن‌ها بود، برای عالم بیاورد و بنابراین، رسالت او دستور ثابتی برای عالم است و آن‌چه که محمّد آورده، یا گفته است، با ذوق و فهم امروزی موافق است.»[۲]

روشنفکر

مسیو درمنگام فرانسوی می‌گوید: «راجع به این گفتار و ادعای محمّد، کوچک‌ترین تردیدی باقی نیست؛ زیرا تا پایان عمر به درستی مأموریّت و رسالت خود معتقد بود و بر خود واجب می‌دانست که برای تحقّق این مهم قیام کند.

سرگذشت زندگی او مانع از این است که به این مرد خدا و ملهم از غیب و روشنفکر و صاحب ذهنی عالی، بسان یک بیمار بنگریم.»[۳]

آیین مقدّس

دکتر ریتین که از مورخان بزرگ است، اظهار می‌دارد: «دین محمّد از نخستین ساعات ظهور خود و در زمان صاحب دعوت، ثابت کرد که دینی همگانی است؛

۱- اسلام از دیدگاه دانشمندان غرب؛ ۳۶-۳۵.

۲- نظریات دانشمندان جهان درباره قرآن و محمّد؛ ۱۶۴.

۳- همان، ۱۶۳-۱۶۲.

عقول بشری در هر پایه از مدنیّت هم که باشد، از این آیین مقدّس - که برای هر نژادی مناسب و با هر عقلی نیز موافق است - بی‌نیاز نیست.»[۱]

شخصیّت بی‌نظیر تاریخ

استانلی لین پول انگلیسی[۲] (۱۸۵۴-۱۹۱۳م) خاورشناسان، باستان‌شناسان و تاریخ نگار مشهور در مقدمهٔ کتاب ***خطابه‌ها و سخنان مختصری از محمّد پیغمبر اسلام*** (*اقوال محمّد*) که به سال ۱۸۸۲م در لندن چاپ شده، چنین می‌نویسد: «از لحاظ قدرت اندیشه و علوّ فکر و زیبایی و صفای احساس، دارای موهبت خاصّی بود. از بیمار عیادت و هر جنازه‌ای را تشییع می‌کرد. دعوت هر غلامی را برای شام می‌پذیرفت. جامه‌اش را خودش رفو می‌زد، بزهایش را خودش می‌دوشید و کارهای خانه‌اش را شخصاً انجام می‌داد. گفته‌های گذشتگان را به طور خلاصه نقل می‌کرد. وقتی که با کسی دست می‌داد، هیچ‌گاه زودتر از طرف مقابل دستش را عقب نمی‌کشید و برای کسانی که تحت حمایت و سرپرستی‌اش می‌زیستند، باوفاترین حامی بود؛ در محاوره، صحبت‌هایش از هر کسی شیرین‌تر و مطلوب‌تر بود.

هرکه او را می‌دید، خودبه‌خود به او احترام می‌گذاشت و هر کس که به او نزدیک می‌شد، او را به شدّت دوست می‌داشت. هرکه او را دیده، درباره‌اش چنین گفته است: نه پیش‌تر از آن تاریخ و نه بعد از آن، کسی را همچون او ندیده‌ام. هیچ‌کس به سکوت و کم‌حرفی او دیده نشده است و هرگاه لب به سخن می‌گشود، با استحکام و متانت و حزم بود. آن‌چه را که می‌گفت، هیچ‌وقت کسی نمی‌توانست را فراموشش کند.»[۳]

۱- همان، ۷۲.

2. Stanley Lane-Poole.

۳- داستان‌هایی از زندگی پیامبر ما؛ ۱۵۷-۱۵۶.

مشاوره معنوی جامعه

ویلیام چیتیک[1] و *ساچیکو موراتا*[2] در کتاب *سیمای اسلام* نوشته‌اند:

«[حضرت] محمّد ﷺ در مقام پیامبر، حاکم، قاضی و مشاور معنوی کل جامعه قرار داشت، و براین اساس از یک سو محلّ دریافت پیام الهی بود و از دیگر سو، در مورد اهداف سیاسی و اجتماعی جامعهٔ اسلامی حکم صادر می‌کرد و بر مسند قضاوت و رفع منازعات و مرافعات اجتماعی قرار داشت و به صدور دستور تنبیه و مجازات متخلفین از احکام خداوند و یاعفو و گذشت آنان می‌پرداخت و بالاخره طرف مشورت افراد جامعه در کوشش جهت نزدیک‌تر شدن به خداوند متعال بود.»[۳]

مکاشفهٔ الهی

یوهان فوک می‌نویسد: «هنوز هم در دیانت راستین اسلامی، بازتاب آن مکاشفهٔ الهی و مشاهدهٔ ربانی را که هزار و سیصد سال پیش به محمّدبن عبدالله نیرو داد تاگام پیش نهد و خداوند و روز داوری را بر خلق موعظه کند، می‌بینم.»[۴]

یکسانی بی‌مانند

آرماندابل می‌گوید: «تقلید از حضرت محمّد، تقلید از اعمال و افعال پیامبر اسلام است، حال آن که تقلید از مسیح، تقلید از مصایب مسیح است و بر اثر همین تقلید از اعمال و افعال حضرت محمّد و انتقال آن‌ها از طریق احادیث است که زندگی اجتماعی مسلمانان یکسانیِ بی‌مانندی یافته است و کسانی را که به گوشه و کنار جهان اسلام سفر کرده‌اند، به تحسین واداشته است.»[۵]

---

1. William Chitick.
2. Sachiko Murata.

۳- سیمای اسلام؛ ۲۷.
۴- محمّد، رسول خدا؛ ۹۸.
۵- همان.

تقلید از محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

پروفسور ***آنه ماری شیمل***، اسلام‌شناس معاصر، می‌نویسد: «همین آرمان تقلید از محمّد است که از مراکش تا اندونزی به مسلمانان این اندازه یکسانی کردار بخشیده است؛ هرکس هرجا که باشد، می‌داند که هنگام ورود به منزلی چگونه رفتار کند، کدام عبارت تعارف‌آمیز را به کار ببرد، در هم‌نشینی از چه بپرهیزد، چگونه غذا بخورد و چگونه سفر کند. کودکان مسلمان سده‌هاست که براساس این شیوه‌ها پرورش یافته‌اند و تنها در این اواخر بود که این دنیای سنتی بر اثر هجوم فرهنگ تکنولوژیکی امروز از هم پاشید.»[1]

نابغهٔ بشری

آلفونس لامارتین شاعر و نویسندهٔ فرانسوی، می‌گوید: «اگر بزرگی هدف، کمی وسایل و عظمت نتیجه را برای یک نابغهٔ بشری مقیاس بگیریم، در تاریخ، نظیری همچون: حضرت محمّد نمی‌توان یافت. وی در ثلث اراضی مسکون، امپراتوری‌ها، ارتش‌ها، قوانین، خاندان‌ها و توده‌های عظیم بشری را به حرکت درآورد و بیشتر و عظیم‌تر از آن، این است که عقل‌ها، اندیشه‌ها، عقایدها و روان‌ها را به حرکت درآورد.»[2]

آن‌چه خوبان همه دارند، تو تنها داری

جان دیون پورت می‌نویسد: «در این هنگام، محمّد به اوج رشد و مردانگی رسیده بود؛ صورتی داشت آمرانه و اندامی موقر و باشکوه، قیافه و سیمایی گشاده و منظم، چشمانی سیاه و نافذ، بینی قلمی و کشیده، دهانی خوش‌ترکیب و دندان‌هایی همچون مروارید، گونه‌هایی قرمز، حاکی از کمال سلامت مزاج. صنعت و زیبایی آفرینش، به موی سر و صورت طبیعی و مشکی انبوه وی،

۱- همان، ۹۷.

۲-اسلام از دیدگاه دانشمندان غرب؛ ۱۸.

جلوه‌ای از رنگ میوهٔ بلوط نیز اضافه کرده بود. هرکه با او صحبت می‌کرد، مسحور تبسّم ملیح و گیرا و به‌ویژه صدای موقر و موزون وی و شیفتهٔ حرکات دلنشین توأم با محبّت و مجذوب صفای اخلاق و صراحت گفتارش می‌شد. امتیازات و استعداد عالی فرماندهی در او آشکار بود. دارای حسّ سرعت انتقال و سرعت اقدام و عمل بود. حافظه‌ای داشت وسیع و قوی، نیروی ادراک و تصوری داشت محکم و پر از جرأت و قوهٔ قضاوتی داشت روشن و عمیق و شجاعتی داشت بی‌نظیر.

باور آنانی که در صدق مدعایش به دیدهٔ تشکیک می‌نگرند یا او را نزد خودشان محکوم می‌پندارند، هرچه هست، باشد؛ لیکن نکته‌ای در کار است و آن اصرار و پافشاری این مرد در تعقیب هدف بزرگی است که در زندگی خودش آن را نصب‌العین خویش ساخته و در انجام آن، چنان استقامت و حوصه نشان داده است! و همین نکته است که همه را وادار به تمجید و تحسین می‌کند.

آن چه بر فصاحت طبیعی‌اش افزوده بود، این بود که ناب‌ترین لهجه‌های عربی را در محاوره به کار می‌برد، و این امتیاز در فصاحت و بلاغت مسحورکننده، به او زینت دیگری بخشیده بود.»[1]

صبر و استقامت

استانلی لین پول می‌گوید: «در [حضرت] محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یک جنبهٔ عجیب و بدیع و بی‌مانندی هست که هرکس را وادار به قدردانی و ستایش می‌کند و به راستی مردی که تنها و بدون یاور برای دعوت به خدای یگانه، قیام کرد و در راه خدا و پیشرفت این دعوت، سال‌های متمادی اذیت و آزار به جان خرید و در برابر گروه مشرکانی که برای مقاومت و دشمنی با او از هر وسیله‌ای سود می‌جستند و برای از بین بردن آن فکر اقدامات جدی می‌کردند، استوار و محکم ایستاد، سزاوار همه گونه تقدیر و تمجید است. با تمام عظمتی که در این شخص

۱- **عذر تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن**؛ ۱۶-۱۵.

هست می‌بینیم که در تمام مدّت زندگانی خود، با دوستان مصافحه و دست‌شان را رها نمی‌کرد. نسبت به کودکان مهربان بود و هیچ‌گاه از کنارشان نمی‌گذشت، مگر این که می‌ایستاد و به رویشان لبخند می‌زد و تشویق‌شان می‌کرد. نسبت به همه متواضع بود و در حقیقت، مزایایی که در [حضرت] محمّد ﷺ بود، هر انتقادی را دربارهٔ آن شخص باطل می‌کند و به جای آن، سطوری از تقدیر و ستایش باقی می‌گذارد.»[1]

فروتنی و سادگی

سر *فلکد* آمریکایی گفته است: «عقل [حضرت] محمّد ﷺ از عقول بزرگ و بی‌مانندی بود که زمانه، کم‌تر آنان را به وجود می‌آورد و با همان عقل بزرگ بود که از این امور اطلاع کامل داشت و با یک نگاه سطحی به کنه امور پی برده و تشخیص می‌داد و در معاملات خصوصی، گذشت و عدل و انصاف بی‌نظیری به خرج می‌داد و با دوست و آشنا و فقیر و غنی و ضعیف و قوی، با مساوات و انصاف رفتار می‌کرد.»

تمام این پیشرفت‌ها و پیروزی‌ها، هرگز حسّ خودخواهی و غرور را در [حضرت] محمّد بیدار نکرد و اگر در او نیز همچون ما، اغراض شخصی مؤثر واقع می‌شد، آن هنگام که به منتها درجه عظمت رسید، در رفتار و اخلاقش تغییر حاصل می‌شد اما می‌بینیم که در آن وقت نیز در رفتار و کردارش تفاوتی حاصل نشد و همچون گذشته باقی ماند و اگر در مجلسی که وارد می‌شد، بیش از اندازه احترام می‌دید، خشمگین می‌شد. از غنایم جنگی و سایر عایدات، ثروت زیادی به دستش می‌آمد و از هر سو مال به او می‌رسید، اما تمام آن را صرف نشر دعوت و همراهی با فقرا می‌کرد، چنان‌که همیشه و یا اغلب، خزانه‌اش خالی بود و در هنگام سختی و گرفتاری، همواره به رحمت خداوندی اعتماد داشت و به بخشایش او امیدوار بود و همان را مایهٔ سعادت در زندگی آن جهان می‌دانست.»[2]

۱- نظریات دانشمندان جهان،...، ۱۱۵.

۲- همان، ۱۷۶-۱۷۵.

تحول در شرق

جیمس میکنر[1] نوشته است: «[حضرت] محمّد با نیروی شخصیّت فوق‌العاده‌اش، زندگی در عربستان و سراسر شرق را دگرگون ساخت و با دست‌های خویش بت‌های قدیمی را درهم کوبید و مذهبی پایه‌گذاری کرد که فقط به خدای واحد اختصاص داشت.[2] او زنان را از زنجیر اسارتی که سنت‌های باطل عربستان بر دست و پای آن‌ها بسته بود، نجات داد و به مقام والایی رساند و عدالت اجتماعی را ترویج و تبلیغ کرد. مسلمانان این اتهام نویسندگان مسیحی، که اسلام را مذهب هوسرانی معرفی می‌کنند، اتهامی طعنه‌آمیز و مسخره می‌دانند. اسلام در میان مشروب‌خواران، الکل را ممنوع ساخت، به طوری که امروزه همه مسلمانان واقعی از نوشیدن مشروبات الکلی پرهیز می‌کنند. در میان مردم تنبل، نماز را پنج بار در روز مقرر ساخت. و در میان ملتی که برای ضیافت دادن و سفره‌های رنگین ارزش فراوانی قائل بود، روزه را پایه‌گذاری کرد که مدت آن یک ماه است. نویسندگان غربی اساس اتهامات خود را بر مسئله زنان (و تعدد زوجات) قرار داده‌اند. در حالی که قبل از محمد، مردم به گرفتن زنان بی‌شمار تشویق می‌شدند و او آنان را فقط به داشتن چهار زن محدود ساخت و قرآن[3] آشکارا بیان می‌کند که شوهران اگر قادر به برقراری عدالت کامل میان دو زن یا بیش‌تر نیستند، نباید بیش از یک زن بگیرند.»

معیارهای اخلاقی

پروفسور *آنه‌ماری شیمل* در کتابش به نام **محمّد، رسول خدا** می‌نویسد: «معیارهای اخلاقی‌ای که از پیامبر به ما رسیده است، رایحهٔ همان روحیه‌ای را دارد که همهٔ رهبران بزرگ ادیان آسمانی به پیروان خود تعلیم داده‌اند...»[4]

---

1. James A. Michener.

۲- سیرت و شخصیّت حضرت محمّد (ص)، ص ۲۴.

۳- آیه‌ی قرآن چنین است: ﴿فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُم مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً﴾ سوره‌ی نساء؛ بخشی از آیه سوم. ترجمه: از زنان هر چه خوش دارید، دو تا دو تا و سه تا سه تا و چهار تا چهار تا بگیرید، و اگر بیم دارید که عدالت نکنید، پس به یک زن اکتفا نمایید.

۴- **محمّد، رسول خدا**؛ ۹۶.

نهضت اجتماعی و اقتصادی

کونستان ویرژیل گیورگیو می‌نویسد: «نهضت اجتماعی و اقتصادی‌ای که محمّد پیشوایش شد، چنان اعراب را به حرکت درآورد که هنوز نیم سده از هجرت نگذشته بود که سه امپراتوری با عظمت دنیای قدیم (ایران، مصر و سوریه) را به قلمرو اسلام افزودند و سکنهٔ آن کشورها را مسلمان کردند.

در جهان هیچ دینی نمی‌توان یافت که با این سرعت، توسعه یافته باشد و اگر قوانین محمّد فقط مذهبی بود، اسلام با آن سرعت گسترش پیدا نمی‌کرد.

آن‌چه سبب شد که اسلام بـا آن سرعت پیش بـرود، نـهضت اجتماعی و اقتصادی‌اش بود. در نهضت اجتماعی محمّد، اصلی دیده می‌شود که پنداری، امروز آن اصل را به زبان می‌آورند، که عبارت است از: وحدت نوع بشر.»[۱]

غروب آفتاب رسالت

دوزی می‌نویسد: «شمار زیادی از خاورشناسان با کمال اهتمام و علاقهٔ زیاد، درصدد تحقیق در خصوص موقعیّت اهل مدینه خصوصاً و اعراب عموماً برآمده و می‌خواهند بدانند در آن هنگام کـه خـبر مـهیب فـوت [حـضرت] مـحمّد در سراسر جزیرةالعرب شایع شد و دل‌های مسلمانان را جریحه‌دار کرد، چه تأثیری در آنان به جای گذاشت؟ آیا واقعاً محمّد درگذشت؟ آیا مردی همچون او را، که خداوند به وسیله‌اش ملتی را زنده کند و از نو بسازد و دسته‌های متفرق را متّحد کند و تعدّد مذاهب را از بین ببرد و محیط اخلاقی را در این سرزمین جهالت و درمیان این اقوام متعصّب به آن درجه بالا ببرد، خاک در دل جای خواهد داد و همچون سایر مردم در سینهٔ زمین پنهان خواهد شد؟!

به راستی چه واقعهٔ بزرگی بود که در شهر مدینه، در محل هجرت پیغمبر و پایتخت اسلامی واقع شد؟ جا دارد که برای این پیش آمد بزرگ، دل‌ها خون شود و خواب از دیده‌ها برود و عقول را متزلزل سازد. این همان محمّد است که سال‌ها در شهر مدینه زیسته و با مردم آن معاشر بوده و همچون آنان زندگی می‌کرده و با

۱- محمّد پیغمبری که از نو باید شناخت؛ ۶۹-۶۸.

آنان در مجالس رفت و آمد داشته و با آنان نماز گزارد و پندشان داده و از عذاب خداوندی بیم‌شان داده و نصیحت کرده و در میان‌شان الفت و یگانگی برقرار ساخته و از نفاق و کارهای زشت نهی‌شان کرده است. آنان نیز از تمام شئون و کردارش باخبر بودند و از سادگی زندگانی‌اش امری بر ایشان مجهول نبود و به رفتار نیک و اخلاق و فضایل ذاتی‌اش واقف و به محبّتش دلگرم بودند و به نصایح و اوامرش گوش فرا می‌دادند و به عدل و انصافش اعتماد داشتند و به راستیِ گفتار او و آن‌چه از جانب خدا بر او نازل می‌شد، ایمان داشتند.»[1]

پشتیبانی از پیامبر ﷺ

ماکس آمریکایی می‌نویسد: «روح اسلام از [حضرت] محمّد به مسلمانان و راهنمایان صالح سرایت کرد و همینِ روح قوی و پاک بود که پیغمبر را در آن هنگام که دشمنان کافرش درصدد قتل و آزارش بودند، به هجرت از مکه به مدینه دلالت کرد و شگفت در این است که دشمنانش به هجرت او از مکه بسنده نکرده و در مسیر هجرت به تعقیبش پرداختند و منزلش را به محاصره درآوردند تا دستگیرش کنند[2] ولی روح قوی‌ای که در ژرفای قلبش جای داشت، او را واداشت که با اتکا به خداوند و به هنگامی که خواب بر آنان غلبه کرد[3]، از این فرصت استفاده کرد و خود را به صحرا رساند و در غاری[4] که در آنجا بود، مخفی شد.

نباید پنداشت که آن غار او را نجات می‌داد، بلکه باید اقرار کرد که اسلام و نیروی معنوی و قوهٔ ایمان، عامل نجاتش شد، و کبوتری را برانگیخت که بر در غار آشیانه بسازد و تخم بگزارد (معروف است که عنکبوت بر در غار تنیده بود.)

۱- **نظریات دانشمندان جهان درباره قرآن و محمّد، ۹۴-۹۳.**

۲- بلکه آنان قصد داشتند که پیامبر را به قتل برسانند، به همین جهت از هر قبیله‌ای جوانی را برگزیدند همگی شبانه بر پیامبر حمله برند و ایشان را به قتل برسانند.

۳- رسول خدا مشتی خاک برگرفت و بر سر آنان افشاند و نه آیهٔ نخست سورهٔ یاسین را خواند و از خانه خارج شد، خدا بر چشم‌های آنان پرده کشید که پیامبر ﷺ را ندیدند.

۴- این غار به «غار ثور» مشهور است.

و چون دشمنان پس از [رفتن] پیغمبر، از بی‌هوشی و خواب به خود آمدند و تا همان غار ردّش را دنبال کردند، در آنجا مردد ماندند؛ زیرا معتقد بودند که ممکن نیست پیغمبر ﷺ در آن غار باشد.

اینک هرکه درصدد است به وحدانیّت خداوند ایمان بیاورد، خوب است بدون هیچ تکلّفی دست خداوندی را که چشم‌های مجرد از دیدش عاجزند، مشاهده کند و ببیند که چگونه کاینات را اداره می‌کند، و به‌ویژه به این نکته دقت کند که چگونه زندگانی پیغمبر فقط بر اثر یک پرنده و چند تار عنکبوت - که مأمور حمایت وی شد - از دست دشمنان ایمن ماند و البته این عمل با دست خداوند، که از دیدگان مخفی است انجام گرفت.»[1]

برجسته‌ترین شخصیّت تاریخ

دکتر *مایکل هارت*، دانشمند معاصر آمریکایی که دارای چهار دکترا در رشته‌های ریاضیات، حقوق، فیزیک و آسمان‌شناسی، و رئیس علمی تطبیق علوم با علوم فضایی آمریکا است، اخیراً کتابی با عنوان صد منتشر کرده است. وی در این کتاب به معرفی یکصد شخصیّت برجستهٔ تاریخ بشریّت پرداخته و توضیح داده که آنان را به ترتیب اهمیّت‌شان معرفی کرده است. در حالی که این دانشمند مسیحی، نام حضرت عیسی ﷺ را در ردیف سه و حضرت موسی ﷺ را در ردیف شانزدهم گنجانده، در معرض نخستین شخصیّت کتابش به حضرت محمّد ﷺ پرداخته و در مقدمه یادآور شده که خوانندگانش از این اقدام شگفت‌زده نشوند، زیرا به نظر او تنها شخصیّتی که هم در حوزهٔ شئون دینی و هم شئون دنیایی، بالاترین موفقیّت و پیروزی را در تاریخ کسب کرده محمّد است.[2] وی دربارهٔ شخصیّت پیامبر اسلام و تأثیر ژرف وی بر فرهنگ و تمدّن بشری می‌نویسد: «حضرت محمّد یگانه انسان در طول تاریخ است که در گسترهٔ دینی و دنیوی به‌پیروزی کامل دست یافت. وی مردمان را به اسلام فراخواند و این دین را بسان بزرگ‌ترین آیین‌ها

۱- همان، ۱۱۷-۱۱۶.

۲- اندیشه تقریب؛ ۳۸.

انتشار داد و [بر اثر نبوغ خدادادی‌اش] به فرماندهٔ بزرگ سیاسی، نظامی و دینی تبدیل شد و با وجود گذشت چهارده سده از وفات وی، هنوز هم اثرش تازه و زنده است. وی به همراه کسانی که به دعوتش ایمان آوردند توانست امپراتوری پهناوری که، از مرزهای هند تا اقیانوس اطلس امتداد دارد، را بنیان افکند و این بزرگ‌ترین امپراتوری‌ای است که از آغاز تاریخ تا به امروز، در دنیا استقراریافته و حکومت کرده است. مسلمانان در هر شهری که وارد می‌شدند، دین اسلام را نشر می‌دادند و پیامبر خدا نخستین و یگانه شخصیّتی است که پایه‌های اسلام و اصول شریعت و رفتارهای اجتماعی و اخلاقی و اصول برخورد و تعامل انسان‌ها در زندگی دینی خویش را، بنیان و استوار ساخت، همچنین قرآن [از جانب خدا] بر وی نازل شد که مسلمانان تمام آن‌چه که در مسائل دنیوی و اخروی خود بدان نیاز داشتند را در آن یافتند.»[1]

سرمشق اخلاق

واشنگتن ایروینگ» می‌نویسد: «[حضرت محمّد] در کل رفتاری آرام و یکنواخت داشت و با وجود لبخند دلنشینی که همواره در سیمایش دیده می‌شد، موقر و سنگین بود. در مقایسه با اعراب‌ها، چهره‌اش سرخ بود و در لحظات پرهیجان و التهاب، هاله‌ای از نور بر گرد آن دیده می‌شد که اصحابش آن را به عنوان نور «ماورای طبیعی پیامبری» می‌ستودند، نیروی تعقلش بدون تردید فوق‌العاده بود. وی درکی سریع، حافظه‌ای قوی، تصوری زنده و مبتکرانه داشت. در غذای خود پرهیزکار و معتدل بود و برای روزه، اهمّیّت زیادی قایل می‌شد. او هرگز خود را به بزرگی و جلالِ زاییده از لباس – که وسیلهٔ تفاخر افراد فرومایه است – پایبند نکرد و این سادگی در پوشیدن لباس، چیزی نبود جز بی‌توجهی واقعی او به امتیازی که از چنین وسیلهٔ بی ارزشی حاصل می‌شود.

در برخورد دوستانه، جنبهٔ عدالت را در نظر داشت و به طور یکسان با دوستان نزدیک و افراد بیگانه، ثروتمند و فقیر، نیرومند و ضعیف رفتار می‌کرد. مردم به شدت به او، به عنوان یک رهبر علاقه داشتند، زیرا نسبت به همهٔ آنان

۱- علموا اولادکم محبة رسول الله ؛ ۱۲۲-۱۲۱.

مهربان بود و با حوصله به درد دل‌هایشان گوش فرا می‌داد. پیروزی‌های نظامی‌اش هیچ‌گونه غروری در او به وجود نیاورد، درحالی که اگر آنها دستاورد مقاصدِ خودخواهانه بودند، طبعاً چنان عوارضی به دنبال داشتند.

در زمانی که کاملاً از لحاظ ظاهری نیز نیرومند شده بود، همچنان رفتار سادهٔ روزهای ضعف و بی‌قدرتی را حفظ کرده بود. و آرمانش ایجاد یک حکومت جهانی بی‌زرق و برق مبتنی بر ایمان بود، همچون حکومتی که در زمان خودش با دست‌های او تحقّق یافت و بالنده شد...»[۱]

فرد والارتبه

استانلی لین پول می‌نویسد: «پیامبر اسلام یکی از بزرگ‌ترین و والا مقام‌ترین شخصیّت‌های تاریخ جهان است و کتابش همان قرآن است که مجموعه‌ای از وحی‌های الهی و شاهکار زبان عربی است و بر مبنا و اساس این کتاب، فرهنگ و تمدّنی به وجود آمد که مغرب زمین هم به آن مدیون است.

پیامبر اسلام مردی بسیار شجاع بود و در ضمن تواضع، ایمانی بس قوی داشت و خود را بندهٔ خدا می‌دانست. او بسیار نماز می‌خواند و بسیار روزه می‌گرفت و در هرحال، عادل و منصف و نسبت به همه، مهربان و با محبّت بود.»[۲]

محبوب دل‌ها

جان دیون پورت می‌نویسد: «محمّد باکمال اشتیاق و احترام در یثرب پذیرایی شد و اهالی این شهر به افتخار او نام قدیمی شهرشان را به «مدینةالنبی» تغییر دادند، محمّد در مدینه زمام امور و نظم شهر را به دست گرفت و در همان جا بر درخت نخلی و گاهیِ بر منبر ساده و بی‌زینتی تکیه زد و بر بت‌پرستی ملّتش می‌تاخت و چنان در شنوندگان خویش روح غیرت و ارادت و فداکاری می‌دمید که چه در میدان جنگ و چه در بیرون دروازه‌های شهر، مسافرانی که از مکه

۱- سیرت و شخصیّت حضرت محمّد؛ ۱۷-۱۶.

۲- اسلام از دیدگاه دانشمندان غرب؛ ۲۵.

بدانجا می‌رفتند، مجبور بودند اعتراف کنند که این مرد از سلاطین ایران یا قیصر روم بیشتر مورد احترام و تکریم مردم است. جمعیت، فرمان او را بیشتر و بهتر اطاعت می‌کردند.»[۱]

دل سرشار از مهر

دکتر *گوستاولوبون* می‌گوید: «اطاعتی که محمّد از یاران و پیروان خود دید، برای هیچ فاتح و پادشاه و فرماندهی میسر نشد. او اخلاقی متعالی و حکمتی بی‌همچون و دلی سرشار از مهر و رحمت داشت.»[۲]

رفتار با مسیحیان

حنا خیرالله می‌نویسد: «[محمّد] با مسیحیان خوش‌رفتار و عادل و مهربان و منصف بود و به یاران خود سفارش می‌کرد که با آنان مدارا کنند و بهترین رفتار را با ایشان داشته باشند و آنان را مجبور به ترک دین نکرده و در اقامهٔ شعایر دینی، کاملاً آنان را آزادشان بگذارند و معابد و دیرهایشان از هر تعدی و دست‌اندازی، مصون و در اختیار اهل کتاب -که نسبت به مؤمنان مودّت دارند- باقی بماند. آیا برای پیامبر عرب همین عظمت بس نیست که خود و جانشینانش[۳] از روی کردار، نه گفتار، طرفدار عدل و برادری و آزادی و برابری بوده و گفتار و کردارش متکی بر این قوانین و تعالیم متعالی و جاوید بوده است؟!»[۴]

اخلاق نیکو

جرجیس سیل، (۱۶۹۷-۱۷۳۶م) نویسندهٔ انگلیسی، می‌گوید: «محمّد بهترین و نیکوترین اخلاق را داشت و کاملاً برعکس آن بود که دشمنانش معرفی‌اش می‌کنند؛ او منزّه از هر بدی و پلیدی بود و کسی بود که برای اصلاح اخلاق بشر به پاخاست کرد.»[۵]

۱- **عذر تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن**؛ ۴۳.

۲- **نظریات دانشمندان جهان درباره قرآن ومحمّد**؛ ۱۵۹.

۳- اسامی نخستین جانشینان پیامبر عبارت‌اند از: ابوبکر، عمر، عثمان و علی رضی الله عنهم.

۴- **همان**؛ ۷۱-۷۰.

۵- **همان**؛ ۷۵.

درستکارترین مرد

ماکس منی خاورشناس و محقق معروف، می‌گوید: «محمّد درستکارترین و عالی‌ترین و راست‌گوترینِ مردان بود.»[۱]

عدالت واقعی

جان دیون پورت می‌نویسد: «وقتی که پیغمبر در مکه و مدینه حکومتی تأسیس کرد، می‌کوشید که انقلاب را به مردم و اُمرای کشورهای مجاور صادر کند، ولی سفیری[۲] که نزد فرمانروای بوسا[۳] نزدیک دمشق فرستاد، به امر شرحبیل[۴] - امیر مسیحی عرب‌نژاد که منسوب به «هراکلیوس»[5] پادشاه یونانی بود - دستگیر و کشته شد. این صدمه، مهم نبود؛ ولی تعرض و اهانتی بزرگ بود بلافاصله پس از وقوع این حادثه، سه هزار نفر تجهیز شدند و پیغمبر تشویق و ترغیب‌شان کرد که در راه خدای بزرگ، از خود غیرت و شجاعت نشان دهند و در نظرشان و صحنه‌هایی درخشان از بهشت موعود و نعمت‌های این جهان مجسم کرده، که چه کشته شوند و چه پیروز شوند، در هرحال نصیبشان خواهد شد و در عین حال به آنان تذکر داد و اخطار کرد که غنایم خودشان را نه از اشک رخسار مردمِ بی‌گناه، بلکه از ذخایر و خزاین عمومی کشورهای مفتوح بگیرند و در همین خصوص گفت: برای جبران صدماتی که بر من وارد ساخته‌اند، متعرض عُبّاد[۶] و زُهّادی[۷] که در صومعه‌ها خلوت گزیده‌اند، نشوید؛ ضعف و ناتوانی جنس لطیف و کودکانی را که در آغوش گرفته‌اند، از نظر دور نداشته باشید و رعایت کنید و به پیرمردانی که در مجرای سیر طبیعت، از این جهان ناپایدار به عالم دیگر

۱- همان: ۱۶۲.

۲- حارث بن عمرو ازدی.

۳- بصری شهری در خطه حوران سوریه در نود هزارگزی جنوب شرقی دمشق.

۴- شرحبیل بن عمرو غسانی.

۵-هراکلیوس Heraclius امپراتور معروف روم شرقی که دوران حکومتش از ۶۱۰ تا ۶۴۱م بود.

۶- عُبّاد: جمع عابد، به معنی عبادت‌کنندگان.

۷- زُهاد: پرهیزگاران و این جمع زاهد است.

رهسپارند، ترحّم کنید! از تخریب سکونتگاه‌ها و منازل و ضایع کردن ارزاق و خوار و بار مردم خودداری کنید. درخت‌های بارور را محترم بشمارید و به نخل‌ها صدمه نرسانید، زیرا سایه و سبزی این درخت‌ها برای سوریه خیلی مفید و مفرّح است!»[۱]

جاذبه

ادوارد گیبون[۲] (۱۷۳۷-۱۷۹۴ م) مورخ صاحب نام انگلیسی، در کتاب ***تاریخ انحطاط و سقوط امپراتوری روم***[۳] جلد ۵، صفحهٔ ۳۳۵، چاپ لندن به سال ۱۸۳۸-۳۹ م، راجع به خصوصیات پیامبر چنین می‌نویسد: «شخص محمّد از لحاظ جمال و زیبایی صوری، امتیازاتی داشت؛ این امتیازات را جز از نظر کسانی که فاقد آن هستند، نمی‌توان ناچیز انگاشت. او پیش از آن که شروع به نطق و سخنرانی می‌کرد، چه شنونده یک نفر بود و چه جمعی بودند، همه مجذوب لطف و محبّتش می‌شدند و توجّه همه به او جلب می‌شد و صورت آراسته و آمرانه، سیمای موقر و باشکوه، چشمان نافذ، تبسم ملیح و جاذب، محاسن پرمو، قیافهٔ بیان‌گر تمام احساسات روحی وی و بالاخره نکات و لطایفی که در محاوره به کار می‌برد، همه را وادار می‌کرد که در برابرش صدای هلهلهٔ تکریم بلند کنند. در امور اجتماعی و کارهای مربوط به زندگی، دقیقاً کلیهٔ آداب و رسوم کشورش را رعایت می‌کرد. تواضع و احترام او در برابر اغنیا و ثروتمندان و در مقابل فقرا و بینوایان، همه و همه، یکسان بود. وضوح و صراحتی که در گفتار به کار می‌برد، جای اختفایی برای مقاصد نهایی‌اش نمی‌گذاشت. آداب معاشرتی که در برابر دوستان از نظر رفاقت و سابقه نشان می‌داد، همانی بود که برای عموم افراد، از

۱- **عذر تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن**؛ ۵۸-۵۷.

2. Edward Gibon.

۳- کتاب مذکور توسط دی. ام. لو تلخیص شده که خانم فرنگیس شادمان (نمازی) آن را به فارسی برگردانده و به همت انتشارات علمی و فرهنگی منتشر شده است. بخش‌هایی که راجع به تاریخ اسلام هستند، حذف شده‌اند که امیدواریم مترجمان چیره‌دست، کار ترجمهٔ این قسمت مهم را براساس نسخهٔ اصل آن انجام دهند! (مؤلف).

نظر بشردوستی رعایت می‌کرد! حافظه‌اش قوی و پردامنه و هوش و ادراکش سهل و اجتماعی بود. نیروی تصورش عالی، قضاوتش صریح و روشن و سریع و قاطع بود، هم دارای قدرت فکر و اندیشه بود و هم دارای قدرت عمل و اقدام.[۱] اگرچه نقشه‌اش به تدریج با موفّقیّت پیش می‌رفت، با این حال نخستین فکر رسالت الهی‌اش بیانگر نبوغی اصیل و عالی است.»[۲]

عوعو سگان

جیمز میکنر[۳] نویسندهٔ مشهور آمریکایی، در شمارهٔ ماه می ۱۹۵۵ م مجلهٔ **ریدرز دایجست**[۴]، چاپ آمریکا، مقاله‌ای تحت عنوان «اسلام، مذهب سوءتعبیر شده» نگاشته است که خلاصهٔ آن در زیر نقل می‌شود:

«... بعدها محمّد رئیس دولت شد و حتا گواهی دشمنانش این است که با کمال حکمت و بصیرت، امور کشور را اداره کرده است. در سال‌های آخر زندگی‌اش از او دعوت شد که یا دیکتاتور باشد، یا زاهد؛ ولی او این دوگزینه را رد و تأکید می‌کرد که فقط بشری است که خدا او را همچون پیغمبران گذشته به این جهان فرستاده است تا پیامش را به مردم ابلاغ کند.

این که برخی از نویسندگان غربی، محمّد را به شهوت‌پرستی متهم می‌کنند، بر مسلمانان بسیار ناگوار است. او کسی است که شراب را درمیان آن همه شرابخوار تحریم کرد و از بین برد، تا جایی که حتا امروز همه مسلمانان خوب از نوشیدن مشروبات الکلی پرهیز می‌کنند. در میان مردمان تنبل و بی‌کاره، در شبانه‌روز پنج بار نماز را شعار مستمر قرار داد و در میان ملتی که عیش و شادی آن قدر رایج بود و خورد و خوراکشان نظم و ترتیبی نداشت، سالی یک ماه، روزه برقرار کرد.

۱- همان؛ ۱۷-۱۶.

۲- **داستان‌هایی از زندگی ما**: ۱۵۶-۱۵۵.

3. James A. Michener.

4. Readers Digest.

نویسندگان غربی تهمت‌های عمده‌شان را بر شهوت‌پرستی و گرایش به زنان معطوف کرده‌اند. باید دانست که پیش از محمّد مردان تشویق می‌شدند که زنان بی‌شماری بگیرند. او ازدواج را به چهار زن محدود کرد و قرآن آشکارا می‌گوید: «مردانی که نتوانند میان دو زن یا بیشتر عدالت برقرارکنند باید به یک زن اکتفا کنند.[۱]»[۲]

افتخار بشریّت

مستر *سبریل*[۳] رئیس دانشکدهٔ حقوق دانشگاه وین، می‌گوید: «بشریّت به وجود محمّد می‌بالد که با وجود درس ناخواندگی، توانست در چهارده سده پیش، قانونی به وجود بیاورد که ما اروپاییان سعادتمند خواهیم بود اگر پس از دو هزار سال به اهمّیّت آن پی ببریم!»

پیغمبری

ریوزند باسورث اسمیت[۴] در کتابی به نام «***محمّد و مسلمانی***» - که در سال ۱۸۷۴ م در لندن تألیف کرد - این گونه می‌نویسد: «از نظر تاریخ به طور اطلاق این خوشبختی بی‌نظیر وجود دارد که شخصیّت محمّد، سه جنبه دارد:

اول: مؤسس ملّت است؛

دوم: پایه‌گذار حکومت و امپراتوری است؛

سوم: شارع، یعنی پایه‌گذار قانون و مذهب است.

محمّد تا آخرین روزهای زندگی‌اش فقط یک عنوان داشت و آن «پیغمبری» بود و با کمال جرأت ایمان دارم که روزی عالی‌ترین فلسفه‌ها و صادق‌ترین اصول مسیحیّت ایمان خواهند آورد و تسلیم خواهند شد و تصدیق خواهند کرد که محمّد پیغمبر و فرستادهٔ راستین خدا بوده است.»[۵]

۱--نساء/ ۳.

۲- همان؛ ۱۵۸-۱۵۷.

3. Mr Sebril.

4. R.Bos Worth Smith.

۵- همان؛ ۱۵۵-۱۵۴.

قدرت اراده

جان دیون پورت می‌نویسد: «حقیقت امر این است که در این هنگام [جنگ خندق] قریش با یهودیان، متحد شده و چندین قبیلهٔ دیگر از اعراب[۱] وعده‌ای نیز از بیابان‌ها به آنان پیوسته بودند و همهٔ این نیروها با یکدیگر اشتراک مساعی کرده و بر ضدّ اسلام به کار می‌رفت و این دین همهٔ این موانع را فقط با نیروی تحمّل و قدرت ارادهٔ مردی [محمّد ﷺ] که دارای نبوغ بود، با شور و عشق بی‌پایان و فداکاری شکست‌ناپذیری تحمّل می‌کرد.»[۲]

مردان عمل

رنان در فصل چهارم از زندگی مسیح می‌گوید: «موسی و محمّد علیهما السلام مرد اندیشه و نظر نبودند، بلکه مرد عمل و اقدام بودند و درنتیجهٔ نشان دادن راه عمل و اقدام به همنوعان و معاصران خود، بر بشریّت حکومت کردند.»[۳]

آیین فطرت

توماس کارلایل می‌نویسد: «اگرچه فلسفی، تعلیمات روحی و ادبی حضرت محمّد صورت کاملی از تعلیمات روحی و ادبی حضرت مسیح است، اما اگر به دقت به سرعت تأثیر تعلیمات اسلام در دل‌ها و انطباق آن با فطرت انسانی بنگریم، یقین حاصل خواهیم کرد که اسلام، یا آیین محمّد، بهتر از آن مسیحیّتی بود که ساختهٔ اوهام و خیالات و افکار پیروان خود بود...؛ زیرا که عنصر فروزندهٔ آیین تعلیمات مسیح در پس ابرهای دروغ و اوهام، پنهان بود.»[۴]

۱- آنان سه طایفهٔ بزرگ از قبیلهٔ بنی غطفان بودند که عبارت‌اند از: بنی فزاره، بنی مره و بنی اشجع. (مؤلف)

۲- **عذر تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن**؛ ۴۸.

۳- **همان**؛ پاورقی ۱، ۱۷.

۴- **اسلام از دیدگاه دانشمندان غرب**؛ ۳۶.

قانون گذاری عادل

اسری جرج مهاراج هندی می‌گوید: «محمّد نه تنها یک مبلغ بزرگ و یک مرد سیاسی و اداره‌کنندهٔ کشور، بلکه قانونگذار نیز بوده است.»

احترام به عقاید دیگران

جان دیون پورت می‌نویسد: «این روزها [پس از فتح مکه] آوازهٔ پیامبر به جایی رسیده بود که همان آوازه، برای در هم شکستن دیگران کافی بود. محمّد، مالیات و جزیه‌هایی برعهدهٔ آنان [اهالی سوریه] گذاشت، ولی در هر صورت عقاید دینی شکست خوردگان را محترم می‌شمرد. راست است که همیشه برای نشر و تبلیغ دینش می‌کوشید، ولی هیچ‌گاه آن را به شکل قانون بر دیگران تحمیل نکرد و در این خصوص به آنچه در قرآن نوشته شده بود، عمل می‌کرد:

﴿فان حاجوک فقل اسلمت وجهی لله و من اتبعن و قل للذین اوتوا الکتاب والامیین ءأسلمتم، فان اسلموا فقد اهتدوا و ان تولوا فانما علیک البلاغ والله بصیربالعباد﴾ [۱]

موفّقیّت محمّد در این مرحله، اصولاً ناشی از رحم و مروّتی بود که به مسیحیان نشان داد و از آنان فقط جزیهٔ مختصری گرفت، و براین اساس وقتی که به مدینه برگشت، قلوب تمام افرادی را که شکست داده بود، مسحور مهر و محبّت و مجذوب عاطفه و ترحّم دینش کرده بود.» [۲]

شخصیّت فرخنده

سرمار کوداد می‌نویسد: «محمّد با غنی و فقیر، یکسان رفتار می‌کرد؛ به حقیقت، شخصیّت مبارکی است که خداوند برای بشر فرستاده است.» [۳]

۱- و اگر با تو از در احتجاج در آمدند، پس بگو: خودم و کسانی را که از من پیروی می‌کنند به خدا تسلیم کرده‌ام. و به اهل کتاب و بی سوادان بگو: آیا اسلام آوردید؟ که اگر اسلام آوردند هدایت شدند و اگر پشت کردند، همانا تبلیغ بر عهدهٔ تو است و خدا نسبت به بندگان، بصیر و بینا است. آیهٔ ۲۰، سورهٔ ۳ (آل عمران)

۲- **عذر تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن**؛ ۶۶.

۳- **نظریات دانشمندان جهان درباره قرآن و محمّد**؛ ۷۷.

دعوت به دانش

پروفسور دکتر *هانری کربن*[1] (۱۹۰۳-۱۹۷۸م)اسلام‌شناس فرانسوی و متخصص در فلسفهٔ اشراق اسلامی، می‌گوید: «اگر اندیشهٔ محمّد خرافی بود و قرآنش وحی الهی نبود، هرگز جرأت نمی‌کرد بشر را به علم دعوت کند. هیچ بشری و هیچ طرز فکری به اندازهٔ محمّد و قرآن، به دانش دعوت نکرده‌اند، تا آن‌جا که قرآن نهصدوپنجاه بار از علم و فکر و عقل، سخن به میان آورده است.»[2]

ادیب عرب

حنا خیرالله می‌گوید: «برای پیغمبر عرب همین عظمت کافی است که زبان عربی را زنده و جاوید کرد و در زمانه جاودانی ساخت و فراگرفتنش را بر تمام پیروان اسلام واجب ساخت، زیرا بر هر مسلمانی - از هر نژاد و ملتی که باشد - واجب است که نماز را به زبان عربی بخواند.»[3]

قریحهٔ سرشار

دکتر **زویمر**، خاورشناس کانادایی و عضو هیأت مسیحی، می‌گوید: «قریحهٔ سرشار و عظمت فکر محمّد، یگانه وسیلهٔ پیروزی و بزرگواری و ناموری او شد. گذشته از این، او از ادیانی که در زمانش رایج بودند، شناخت عمیقی داشت و استعداد و نیروی عظیمی در جذب قلوب در او بود و در فنون جنگی و شئون سیاسی، مهارت و لیاقت بی‌مانندی از خود نشان داد و این مزایا بیش از پیش به تحکیم قدرتش انجامید.»[4]

---

1. Prof.H.corbin.

۲- همان؛ ۳۶.
۳- همان، ۷۰.
۴- همان، ۹۳.

فروتنی در اوج عزت

جان دیون پورت می‌نویسد: «نویسدگان و مورخان اسلام، با افتخار و سربلندی و با خرسندی تمام، سال‌هاست که بر برکات و مواهب ذهنی و فکری‌ای که خداوند به پسر عبدالله بخشیده است، مکث کرده و در خصوص آنان بحث می‌کنند.

احترام وی به بزرگسالان و فروتنی‌اش در حق کوچک‌تران و آستانهٔ بالای تحمّلش در مقابل افراد گستاخ و مغرور، احترام و تکریم و تمجید همه را به او واجب کرده است. قابلیّت و استعدادی که داشت، به برتری و فرمانروایی‌اش منجر شد. هرچند کاملاً بی‌سواد بود، اما فکرش به حدی توسعه داشت که هوشمندترین مخالفان را در مباحثه مغلوب می‌کرد و در عین حال نیز اندیشه‌اش را در اعماق ذهن نازل‌ترین اصحابش نفوذ می‌داد.

نیروی فصاحت و بلاغتش در عین سادگی، چنان با قیافهٔ موقّر و سیمای جذابش ممزوج بود که محبّت و احترام همگان را به خود جلب می‌کرد و چنان قدرت نبوغی در نهادش به ودیعت گذاشته شده بود که عارف [عالم] و عامی را یکسان تحت نفوذ قرار می‌داد و همچون هر دوست و همدمی، لطیف‌ترین احساسات طبیعی بشری را از خود بروز می‌داد.[1]

ولی با این که تحت تأثیر عواطف و احساسات لطیف قرار می‌گرفت و اغلب وظایف اجتماعی و داخلی را شخصاً انجام می‌داد، از حیثیّت و عنوان «پیامبری» به خوبی پاسداری می‌کرد. با همهٔ آن سادگی‌ای که برای صاحب چنان فکر عظیمی آن قدر طبیعی است، با این وصف این مرد، حقیرترین و ناچیزترین

۱- هنگام مرگ زید که در غزوهٔ موته کشته شد، یک نفر از اصحاب مشاهده می‌کند که محمّد با دختر آن صحابی و خادم وفادارش اظهار همدردی می‌کند و با تعجب از این که ضعف بشری بر قلب پیغمبر خدا راه یافته باشد، گفت:

ـ شگفتا چه می‌بینم؟!

ـ پیغمبر جواب داد: می‌بینی که دوستی در فراق دوست صمیمی و فداکارش گریه می‌کند. محبّت محمّد نسبت به فاطمه، یعنی همان دختری که از خدیجه داشت، بی‌اندازه بود. و همچنین در وفات نابهنگام اولادش همچون هر پدر مهربانی دلش می‌سوخت و می‌گریست. (دیون پورت)

کارهایی را برعهده می‌گرفت که قلم توانای هیچ نویسنده‌ای نمی‌تواند کراهت و ناچیزبودن آن‌ها را مکتوم و مستور سازد! حتا وقتی که فرمانروای مطلق عربستان بود، شخصاً کفش و لباس‌های خشن پشمی خودش را وصله می‌زد! بزها را می‌دوشید، اطاق را جارو و اجاق را روشن می‌کرد! خرما و آب، غذای معمولی و شیر و عسل غذای تشریفاتی‌اش بود. به هنگام مسافرت تکّه‌های نانی را که همراه داشت با خادمش تقسیم می‌کرد؛ اخلاص و واقعیت دعوت او در راه خیرخواهی و بشردوستی، پس از وفاتش، به دلیل خالی بودن صندوق‌هایش[1] ثابت و محقّق شد.»[2]

بی‌نظیر در جهان

ویلیام موئیر، مورخ انگلیسی، می‌نویسد: «حضرت محمّد به روشنی گفتار و آسانی آیین امتیاز دارد، روزگار، چنین مصلحی که احیا کنندهٔ اخلاقِ نیکو و بلندکنندهٔ مقام فضل و دانش باشد، نشان نداده است.»

دین موافق با عقل

جان دیون پورت می‌نویسد: «در سدهٔ ششم میلادی، محمّد در شرق ظهور کرد و دین خودش را بنیان نهاد و بت‌پرستی و شرک را در بخش اعظم آسیا و آفریقا و مصر از بین برد و در همهٔ این مناطق [اعتقاد به] خدای یگانه تا امروز برقرار مانده است. افکار عامهٔ مردم از برکات مادی و معنوی پیغمبر عرب متأثر شد. به نظر می‌رسد برای یک نفر مشرک (غیرمذهبی) کنجکاو (این دین و تعلیمات آن) با جنبه‌های انسانی و خاصیّت ملکوتی، پاک‌تر و صاف‌تر از دین زرتشت، آزادتر و آزادی‌بخش‌تر از قانون موسی است و مطابقت و موافقت

۱- جان دیون پورت فراموش کرده است که رسول اکرم(ص) حتا یک صندوق هم نداشت، چه رسد به صندوق‌ها. (سعیدی). حضرت ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت کرده است که پیامبر خدا از خود دینار، درهم، گوسفند و شتری برجای نگذاشت و به چیزی هم وصیت نکرد. این سخن را امام احمد (حدیث‌های ۲۴۱۷۶، ۲۵۰۵۳، ۲۵۵۱۹ و ۲۵۵۳۸) و مسلم (۱۶۳۵) (۱۸)، و نسایی در **السنن الکبری**(۶۴۴۸، ۶۴۴۹، ۶۴۵۰) و بغوی در **شرح السنة** (۳۸۳۶ و ۳۸۳۷) و بیهقی در الکبری (۶/۲۶۶) و طبرانی در **المعجم الاوسط** (۱۷۴۷ و ۳۸۸۸) و ابن راهویه (۱۴۱۹ و ۱۴۲۰) روایت کرده‌اند.

۲- **عذر تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن**. ۷۵-۷۳.

محمّد با عقل و استدلال، بیشتر از عقیدهٔ آمیخته با اسرار و رموز و خرافاتی است که در سدهٔ هفتم [میلادی] وجود داشت و آبروی سادگی تعلیمات انجیل را برده بود.»[۱]

دین و سیاست

پروفسور برنارد لوئیس[۲] (تولد ۱۹۱۶م) خاورشناسان معاصر انگلیسی و متخصص در تاریخ اسلامی در قرون وسطی و رئیس بخش تاریخ دانشکده مطالعات شرقی و آفریقایی دانشگاه لندن، در مقدمهٔ کتاب *پیامبر و فرعون* نوشته است:

«[حضرت] محمّد نیز نه تنها یک امت، بلکه یک سیاست، یک جامعه و یک حکومت راکه خود حاکم آن بود، تأسیس کرد. او به عنوان یک حاکم، فرماندهی ارتش را به عهده گرفت، به جنگ و صلح مبادرت ورزید، به جمع‌آوری مالیات‌ها پرداخت، عدالت را برقرار ساخت، و تمام کارهایی راکه معمولاً یک فرمانروای [مقتدر و] قدرتمند انجام می‌دهد، انجام داد.

زندگی بنیانگذار اسلام و خاطراتی که تاریخ کلاسیک مقدس تمام مسلمانان را تشکیل می‌دهد، خاطرنشان می‌سازد که از همان آغاز اسلام، دین و دولت با یکدیگر توأم بوده‌اند. این تماس پرمفهوم میان ایمان و قدرت، به عنوان ویژگی اسلام، در مقایسه با دو مذهب دیگر (مسیحیت و یهودیت) باقی مانده است.»[۳]

سیاستمدار دوراندیش

ژان ژاک روسو، دانشمند معروف فرانسوی، می‌نویسد: «حضرت محمّد نظرات صحیح داشت و سازمان سیاسی خود را به خوبی بنیان نهاد و تا زمانی که شیوهٔ حکومتش در میان جانشیانش باقی بود، حکومت دینی و دنیوی، یعنی شرعی و فرعی یکی بود و مملکت هم به خوبی اداره می‌شد.»[۴]

۱- همان، ۱۱۲.

۲-.Lewis, Bernard.

۳- پیامبر و فرعون، ۴.

۴- قراردادهای اجتماعی ژان ژاک روسو، ۱۷۱.

فاتح جهان‌گیر

ناپلئون بناپارت[1] (۱۷۶۹-۱۸۲۱ م) امپراتور نام‌آور و کشورگشای فرانسوی، می‌گوید: «ایمان و احکام آن، دارای تأثیر و نفوذ غیرقابل انکاری است. محمّد با دین خود جهان را رام کرد و او فاتح جهان‌گیر است.»

فروتنی پیامبر ﷺ

واشنگتن ایروینگ در کتاب *زندگانی محمّد* نوشته است: «پیروزی‌های نظامی او [محمّد] نه غروری در وی ایجاد می‌کرد و نه لاف و گزافی به وجود می‌آورد؛ زیرا چنین انگیزه‌هایی در کسانی تأثیر می‌بخشد که دارای اغراض و مقاصد خاصی باشند. هنگامی که در اوج قدرت بود، با همان سادگی و خضوعی زندگی می‌کرد که در اوقات گمنامی می‌زیست و چنان از ابراز احترامات شاهانه گریزان بود که اگر به هنگام وارد شدن به مجلسی تشریفات احترام‌آمیز را بیش از حد معمول ابراز می‌کردند، ناراحت می‌شد. هنگامی که برای توسعهٔ قلمرو سلطه و نفوذ، اقدامی می‌کرد، به منظور ایجاد سلطه و نفوذ دینی بود. امّا آن‌چه راجع به حکومت دنیوی بود و هر روز دامنه قدرتش وسعت می‌یافت، این قدرت را بدون خودنمایی اعمال می‌کرد و هیچ‌گاه اقدامی نکرد که نفوذ خانوادگی‌اش را توسعه دهد.»[2]

عظمت پیامبر ﷺ

توماس کارلایل می‌گوید: «پیامبر اسلام نزد کسی از استادان بشر درس نخوانده و خطی ننوشته بود[3]...؛ زیرا که اسرار جهان بر وی کاملاً مشهود و عیان بود و از کسی اقتباس فکری نکرد، بلکه هرچه از اسرار عالم و علم الهی بر وی مکشوف شد، به واسطهٔ روح مقدسی بود که انوار آن، از عالم مجهول بر قلب او

۱-.Napoleon Bonapart.

۲- **اسلام از دیدگاه دانشمندان غرب**؛ ۲۹.

۳- خواجه حافظ شیرازی می‌گوید:

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت — به غمزه مسئله‌آموز صد مُدرِّس شد←

و شیخ اجل و خداوندگار سخن. سعدی شیرازی می‌گوید:

یتمی که ناکرده قرآن درست — کتب خانهٔ هفت ملّت بشست

تابش کرده است. تمام مظاهر وجود، برای پیامبر اکرم مکشوف بود و البته چنین اخلاص و عظمت روحی‌ای هیچگاه خالی از یک راز ماوراءالطبیعه نبود و گفته‌هایش جز یک آواز خوش و نغمهٔ مؤثری از عالم محجوب وجود نبود.»[۱]

مهربان با همه!

استانلی لین پول انگلیسی می‌نویسد: «پیامبر اسلام ظرف بیست و سه سال با شخصیّت بارز و قوّت کلام و اخلاق و رفتارش توانست یکی از بزرگ‌ترین مذاهبِ روزگار را پایه‌گذاری کند و یکی از کامل‌ترین تمدن‌ها و فرهنگ‌ها را بنیان نهاد. وی یکی از بزرگ‌ترین قانونگذاران و مربیان مذهبی و سیاستمداران و مردان کارزار است، درحالی که مدرسه ندیده و درس نخوانده بود. در مغرب زمین، مسیحیان عموماً تصورات واهی و خطایی از پیامبر اسلام دارند، حال آن که وی مردی بسیار قانع و فروتن و متین و محجوب بود و به ابلاغ رسالتش ایمانی فوق‌العاده داشت و در دوران نبوّتش دایم این نکته را به مردم گوشزد می‌کرد که بنده و فرستادهٔ خدا است و با این که نفس خود را به سختی رنج می‌داد، با همهٔ مردم، مهربان و رئوف بود.»[۲]

شور عشق

جان دیون پورت می‌نویسد: «هیچ‌گاه دلیلی مبنی بر این که محمد خودش را به این درجه تنزل داده باشد تا دکترینش (عقیده) را به وسیلهٔ معجزاتِ مجعول و کذب، تحمیل کرده و دعوتش را بر این اساس نشر داده باشد، اقامه نشده است و برعکس، کاملاً بر برهان و دلیل و فصاحت و بلاغت تکیه داشت و در دوران اول دعوت، متکی به عشق و شور مذهبی بود. در حقیقت، تنها عاملی که همیشه در نهاد محمّد حکومت داشت، شور وجذبهٔ دینی بود و در هر مرحله‌ای از مراحل حیات و در جمیع کارهای او، این معنی جلوه‌گر بود.»[۳]

۱- **همان**: ۳۴.

۲- همان؛ ص ۲۵.

۳- **عذر تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن**؛ ۲۶-۲۵.

اخلاق نیک

کارل بروکلمان[1] (۱۸۶۸-۱۹۵۶م) نویسندهٔ متعصب آلمانی نیمهٔ اول سدهٔ بیستم و متخصص تاریخ اسلام و پروفسور سابق دانشگاه‌های برسلاو، کونیگسبرگ، هاله و برلین، می‌نویسد: «... مورخان معتقدند که [حضرت] محمّد در اخلاق نیک و راستی گفتار و امانت و بخشش و نیکی منظر و فروتنی، درمیان قوم خود ممتاز بود و نزد مردم مکه ملقب به «امین» شده بود و از فرط اطمینان و اعتمادی که به او داشتند، اموال خود را نزدش به امانت می‌گذاردند. [حضرت] محمّد هرگز به استعمال مسکرات نپرداخت و در جشن‌ها و اعیادی که برای بت‌ها برگزار می‌شد، حاضر نشد، و از دسترنج خود زندگی می‌کرد؛ زیرا از پدر، ارثی به او نرسیده بود و چون با خدیجه ازدواج کرد، با اموال او به تجارت مشغول شد.»[2]

راز محبت

مسیو *جان سیبرد* سوئیسی می‌گوید: «هرچقدر که انسان از روی تألیفات معاصرانش و از روی کتاب و سنت (نه از روی کتاب‌هایی که دشمنان و بدگویان نوشته‌اند) از احوال و سیره‌اش اطلاع حاصل کند، به دلیل پیروی میلیون‌ها نفر از او در گذشته و حال مطلع شده و از راه جان‌فشانی آنان در راه محبّت و تعظیم او آگاه خواهد شد.»[3]

بهترین شریعت

دانشمند مشهور فرانسوی، پروفسور *ارنست رنان* رئیس دانشکده ادبیات پاریس می‌گوید: «ملّت عرب که خداوند گرامی‌شان داشت و با برگزیدن والاترین بندگانش از میان شریف‌ترین اشراف آن ملّت مقامش را به پیغمبری و خاتمیّت

---

1. Brockelmann.

۲- نظریات دانشمندان جهان...، ۹۲.

۳- همان، ۱۷۵.

بالا برد، زبان و لغتش وسیله‌ای شد که بهترین شرایع را در برداشته باشد و به طور حتم، این شریعت تا جهان برپاست، پایدار خواهد ماند؛ زیرا پیغمبری بعد از این پیغمبر و دینی بعد از این دین نخواهد آمد.»[۱]

فاتح اندیشه‌ها

لامارتین نوشته است: «علاقه به عدالت اجتماعی، ایمان به موفّقیّت و اطمینان قلبی در روزهای سخت و در منتهای فشار، گذشت در پیروزی، ایثاری که وقف گسترش اندیشهٔ «یکتاپرستی» شدند بر پایی یک امپراتوری، نیایش بی‌پایان در گفت و گوی سری با خدا و مرگ و پیروزی پس از مرگ، همه نه تنها شهادت می‌دهند که او جاعل نبوده، بلکه به ایمان نیرومند او شهادت می‌دهند؛ همان ایمانی که به وی قدرت احیا و تجدید بنای عقیده (یکتاپرستی) را داد.

این عقیده، شامل دو اصل اساسی بود که اولی، یکتایی خدا و دومی، فناناپذیری او بود. اولی صفتی را در خدا، ثابت و دیگری صفتی را نفی می‌کند، یعنی، اولی، خدایان ساختگی را با قدرت شمشیر درهم کوفت و دومی با قدرت کلام، اندیشه‌ای را آغاز کرد. ... آری! او ناطق، پیامبر، قانونگذار، سرباز میدان نبرد، فاتح اندیشه‌ها، احیاگر آیین عقلانی و مذهبی خارج از تصورگرایی و پایه‌گذار یک حکومت وسیع معنوی است. از دیدگاه همهٔ معیارهای سنجش عظمت ممکن است سؤال کنیم: آیا بشری بزرگ‌تر از او هم وجود دارد؟»[۲]

درستی پیامبر ﷺ

پروفسور *ناتنیل اشمیت*[۳] نوشته است: «درستی ذاتی [حضرت] محمّد قابل تردید نیست. یک نقد تاریخی بی‌تعصّب و دور از خوش‌باوری - که هرگواه و

۱- همان، ۱۶۱.

۲- سیرت و شخصیّت حضرت محمّد، ص ۱۹.

3. Prof. Nathaniel Schmidt.

شاهدی را ارج می‌نهد و هیچ تعلق خاطر گروهی ندارد و فقط طالب حقیقت است - ناچار است اعتراف کند که او به دسته‌ای از پیامبران تعلق دارد که ماهیت ادراک جسمانی‌شان هرچه بوده، در اوقات و اشکال مختلف، افکار بی‌پیرایه و ملکوتی‌ای را تعلیم داد و قوانین اخلاقی‌ای را که بسیار شریف‌تر از قوانین حاکم بر جامعهٔ آنان بود، وضع کرده‌اند، و خویش را بدون واهمه، وقف برنامهٔ گران‌بهای خود کرده‌اند و این کار معلول قدرت درونی‌شان بود که آنان را به انجام رسالت‌شان فرامی خواند.»[1]

تأثیر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در اتحاد عرب

سرویلیام موئیر یکی از سرسخت‌ترین معارضان و منتقدان اسلام، در کتابی به نام **حیات محمّد** می‌نویسد: «در این صورت، نخستین ویژگی‌ای که نظر ما را جلب می‌کند، چند دستگی اعراب و تقسیم شدن آنان به دسته‌ها و گروه‌های بی شمار و منفصل از همدیگری است که غالباً باهم در ستیزند و حتا پس از برقراری یک رابطهٔ سببی و وصلت با هم، که به اشتراک مصلحت و منفعت و به دیگر سخن «اتحاد» آنان می‌انجامید، بازهم زمینه فراهم بود تا بنابه علت‌ها و عامل‌های بی‌اهمیت، ستیز با هم را از سر بگیرند واتحادشان فرو بپاشد و دوباره، کارشان به دشمنی آشتی‌ناپذیر بینجامد. بدین ترتیب وضع اعراب در هنگام ظهور اسلام، مبیّن دورنمایی از تاریخ است که همیشه متغیّر و آشفته بوده است و به معنی واقعی، اتحادی با یکدیگر نداشته‌اند.

هنوز باید دربارهٔ حل این مسأله فکر کرد که این قبایل به چه وسیله می‌توانند با یکدیگر به صورت ترکیب واحدی درآیند و دارای مرکز مشترکی شوند؟ ولی این امر به وسیلهٔ محمد حل شد.»[2]

۱- همان، ۲۱.

۲- **داستان‌هایی از زندگی پیامبر ما**؛ پاورقی: ۱، ۴۶-۴۵.

عزیز دل‌ها

واشینگتن ایروینگ در کتاب **محمّد و جانشینانش** که در سال ۱۹۰۹م در لندن چاپ شد، می‌نویسد: «در رفتار خصوصی و شخصی، عادل بود. رفتارش با دوستان و بیگانگان، ثروتمندان و بینوایان، و زورمندان و ناتوانان، یکسان و یکنواخت بود و به واسطهٔ مهربانی و محبّت به مردم و گوش دادن به شکایت‌هایشان، همه او را دوست می‌داشتند.»[1]

رأفت پیامبر ﷺ

در کتاب *تاریخ اسلام*، **پژوهش دانشگاه کمبریج** در مورد رفتار پیامبر با ساکنان مکه، به هنگام فتح این شهر چنین نوشته شده است: «معاملهٔ حضرت محمّد با مردم مکه، چنانِ کریمانه بود که چون خطر تازه‌ای از جانب شرق پیدا شد و همهٔ آنان را تهدید کرد، دو هزار نفر از ایشان به سپاهش پیوستند و در جلوگیری از آن خطر با او همراه شدند.»[2]

با تدبیر

دکتر *گوستاولوبون* فرانسوی می‌نویسد: «[پیامبر اسلام] از هیچ خطری نمی‌گریخت و در عین حال خود را بدون جهت هم به خطر نمی‌انداخت.»[3]

رسالت چندبُعدی

کونستان ویرژیل گیورگیو می‌نویسد: «در رسالت محمّد چیزهایی دیده می‌شود که از دید یک ناظر بی‌طرف بسیار قابل توجّه است: رسالت او، نه فقط یک رسالت دینی، بلکه یک رسالت اجتماعی و اقتصادی هم هست. برپایی یک نهضت اجتماعی و اقتصادی در چهارده سده پیش از این و آن هم در سرزمینی

۱- همان، ۱۵۵.

۲- تاریخ اسلام: پژوهش دانشگاه کمبریج: ۹۴.

۳- نظریات دانشمندان جهان درباره قرآن و محمّد: ۶۸.

همچون عربستان با آن رسوم و سنن - که به شمه‌ای از آن‌ها اشاره شد - اقدامی فوق العاده بود و محمّد، این رسالت بزرگ را برعهده گرفت.

برای اثبات این حقیقت که رسالت محمّد به جز یک رسالت دینی، رسالتی اجتماعی و اقتصادی هم بوده، در شش هزار و دویست و نوزده آیهٔ قرآن[۱]، دلایل متعددی وجود دارد که اگر بخواهم به آنان اشاره کنم، به ملولی خوانندگان این شرح که اروپایی‌اند و همچون مسلمانان با آیات قرآن آشنا نیستند، انجامد.»[۲]

اسلام در درون دنیای متمدن

همیلتن گیب[۳] (۱۸۹۵-۱۹۷۱ م) استاد دانشگاه‌های لندن و آکسفورد[۴] می‌نویسد: «اما شگفت‌انگیزتر از خود سرعت کشورگشایی‌ها، ویژگی نظم و ترتیب آنان بود. در طی سال‌ها جنگ می‌بایست خرابی‌هایی به بار می‌آمد، اما بر روی هم تازیان [مسلمانان] که آثاری از ویرانی بر جای نگذاشته بودند، راه را برای یک پارچه‌شدن اقوام و فرهنگ‌ها هموار کردند.

ساخت قانون و حکومتی که محمّد برای اخلاف خود، یعنی خلفا به میراث نهاده بود، ارزش خود را در ضبط و نظارت بر عملکرد این سپاهیان بدوی به اثبات رسانده بود.

اسلام به عنوان خرافات خام طوایف غارتگر به دنیای متمدّن راه نیافت، بلکه به عنوان نیرویی اخلاقی، که احترام همگان را برانگیخت و آیینی منطقی که می‌توانست مسیحیت روم شرقی و دین زرتشت ایران - یعنی هریک از این دو کیش را در سرزمین و خاستگاه خویش - را به مبارزه بطلبد، معرفی شد.»[۵]

۱- طبق شمارش آیه‌های قرآن در سده معاصر، شماره آن ۶۲۳۶ آیه است.

۲- محمّد پیغمبری که از نو باید شناخت؛ ۶۸-۶۷.

3. Gibo. Hamilton Alexander Rosskeen, Sir.

4. Oxford University.

۵- اسلام: بررسی تاریخی؛ ۲۴.

ناجی بشریّت

برنارد شاو نوشته است: «من دربارهٔ این مرد بزرگ [محمّد] بسیار مطالعه کردم و به این نتیجه رسیدم که نه تنها ضد مسیح نبوده است، بلکه باید او را ناجی بشریّت نامید.»

فاتح مقتدر

جان دیون پورت می‌نویسد: «محمّد یک مردی منزوی، درمیان خانوادهٔ خودش قیام کرد و آنان را واداشت که به پیامبری‌اش ایمان بیاورند.

محمّد، یک نفر عرب ساده، قبایل پراکندهٔ کوچک و برهنه و گرسنهٔ کشورِ خودش را به یک جامعهٔ فشرده و منقاد تبدیل کرد و آنان را در میان ملّت‌های روی زمین با صفات و اخلاق تازه‌ای شناساند. در کم‌تر از سی سال این روش، امپراتوری قسطنطنیه را در هم شکست، و سلاطین ایران را از میان برداشت. سوریه و بین‌النهرین و مصر را تسخیر کرد و دامنهٔ فتوحاتش را از اقیانوس اطلس تا کرانه‌های دریای خزر و تا رود سیحون[1] بسط[2] داد و در طول دوازده سده، به استثنای اسپانیا، هیچ‌وقت نفوذ سیاسی و اجتماعی‌اش از این حدود منقطع نگردیده و هم اکنون در شمال آسیا و مرکز آفریقا و سواحل بحر[3] خزر درحال پیشرفت است.

آری! محمّد قهرمان، همان مردی است که شور و حرارت و نبوغش، دینی را پایه‌ریزی نمود که دین زردشت را در شکل چند جامعهٔ پراکنده تنزل داد و هندوستان را به تسخیر درآورد و کیش برهمنی سابق و همچنین کیش پرانتشار بودایی را در آن سوی رود گنگ، مخذول و مغلوب کرد و آن همه مناطق را از حیطهٔ اقتدار مسیحیّت منتزع ساخت و به تدریج تمام بخش‌های شرقی و مستعمرات آفریقایی روم را از سرزمین مصر گرفته تا جبل‌الطارق متصرف شد و مسلمانان به نواحی دورافتادهٔ اروپای غربی حمله بردند و بزرگ‌ترین بخش

۱-سیحون (سیر دریا): رودی در آسیای مرکزی به طول ۲۷۰۰ کیلومتر که به دریای آرال می‌ریزد.

۲- گسترش

۳- دریا

اسپانیا را به تصرف درآوردند و تا سواحل رودخانهٔ لوار[1] پیش رفتند (همان اسپانیایی که روم قدیم را می‌لرزانید) و در نهایت، پیروزمندانه وارد روم جدید یا قسطنطنیه شدند.»[2]

امین شهر مکه

مسترمؤنر می‌گوید: «به واسطه شرف اخلاق محمّد بود که عموم اهل مکه به اجماع به او لقب «امین» داده بودند.»[3]

مسیو *سیدللر* می‌گوید: «از راستی و درستی و اخلاق نیک و رفتار و استقامت محمّد بود که در بیست و پنج سالگی از سویف مردم، لقب «امین» گرفت.»[4]

بزرگ‌ترینِ بزرگان

پروفسور *ویل دورانت* دربارهٔ پیامبر اسلام چنین اظهارنظر کرده است: «اگر میزان اثر این مرد بزرگ [محمّد] را در بین مردم بسنجیم، باید بگوییم که او از بزرگ‌ترین بزرگان تاریخ انسانی است. وی درصدد بود سطح معلومات و اخلاق قومی را که از فرط گرمای هوا و خشکی صحرا به تاریکی توحّش افتاده بودند، ترفیع ببخشد. در این زمینه توفیقی یافت که از توفیقات تمام مصلحان جهان بیشتر بود. کم‌تر کسی را جز او می‌توان یافت که همهٔ آرزوهای خود را در راه دین انجام داده باشد؛ زیرا به دین اعتقاد داشت.

از قبایل بت‌پرست و پراکنده در صحرا، امّتی واحده به وجود آورد. برتر و بالاتر از ادیان یهود، مسیح و دین کهن عربستان، آیینی ساده و روشن و نیرومند به معنویاتی که براساس شجاعت و مناعت قومی استوار بود، پدید آورد که در طی یک نسل در

۱-نام رودی به فرانسه که از قله ی ژوبیه دوژنگ به سون سرچشمه می‌گیرد و پس از پیمودن مسیری به درازای ۹۸۰ هزار گز به اقیانوس اطلس می‌ریزد.

۲- **عذر تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن**؛ ۷۸-۷۷.

۳- نظریات دانشمندان جهان قرآن و محمّد؛ ص ۹۰.

۴- همین‌جا.

یکصد معرکهٔ نظامی پیروز شد و در مدّت یک سده امپراتوری عظیم و پهناوری به وجود آورد و در روزگار ما نیز نیروی مهمی است که بر یک نیمهٔ جهان نفوذ دارد.»[۱]

انقلاب تاریخی

توماس کارلایل می‌گوید: «همین که پیامبر اسلام در چهلمین سال زندگی گام نهاد، با عزمی راسخ به ایجاد یک انقلاب تاریخی مهم در نشر عقیدهٔ یگانه‌پرستی و برکندن ریشهٔ بت‌پرستی، قیام کرد.»[۲]

هدف عالی

آلفونس لامارتین شاعر و نویسندهٔ فرانسوی، می‌گوید: «هیچ فردی داوطلبانه یا از روی اجبار، هدفی عالی‌تر از هدف پیغمبر اسلام نداشته است، زیرا دین اسلام، موجب از بین رفتن دین موهوم‌پرستی گردیده است؛ همان موهوم‌پرستی‌ای که بین خدا و آفریدگانش به وجود آمده بود و همچنین باعث نزدیک شدن انسان به خدا و توسعهٔ عقیدهٔ معقول خداپرستی می‌باشد و در میان آن همه هرج و مرج و بی‌نظمی و اغتشاش بت‌پرستان و معتقدان به خدایان متعدد، اسلام، تنها فکر منطقی است.»[۳]

خلوص محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

جان دیون پورت نوشته است: «آن چه در مورد خلوص محمّد مورد اتفاقِ همه است، این است که نخستین گروندگان، از رفقای نزدیک[۴] و افراد خانواده‌اش[۵]

۱- **اسلام از دیدگاه دانشمندان غرب**؛ ۳۸.

۲- **همان**؛ ۳۴.

۳- همان؛ ۱۸.

۴- امثال حضرات ابوبکر، عثمان، طلحه، سعدبن ابی وقاص و... رضی‌الله‌عنهم. مؤلف.

۵- مثل: بانو خدیجه همسر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «سیل» می‌گوید: به خاطر ندارم درجایی دیده باشم که هیچ‌یک از نویسندگان غربی تذکر داده باشند که خدیجه در صحت دعوی محمّد، تردید و یا هیچ‌گاه در عفت محمّد ابراز سوءظنی کرده باشد. (**عذر تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن**؛ پاورقی: ۱، ۲۳).

بوده‌اند و آنان کسانی هستند که از نزدیک به تمام ویـژگی‌های زنـدگی او آشـنا بوده‌اند و برخلاف فریبکاران منافقی که کم و بیش ادعاهایشان با زندگی شخصی در تضاد است، این اشخاص در وجود محمّد چنان نقیصه‌ای سراغ نداشتند.»[۱]

الگوی انقلاب آفرینان

ژیل کوپل در کتاب *پیامبر و فرعون* می‌نویسد: «تاریخ، سنت و شرع اسلامی از همان آغاز، دو اصل مشخص و در واقع متناقض، یعنی: تمایل به تلاش و سکوت را در خود پذیرا شدند.

در زندگانی پیامبر اسلام دو مرحله وجود دارد. در مرحله‌ای کـه مـعروف‌تر است و بیشتر از آن یاد شده است، محمّد به عنوان حاکم مدینه، قاضی، فرماندهٔ نظامی و سیاستمدار ظاهر می‌شود؛ اما مرحلهٔ اولیه‌ای نیز پیش از هجرت محمّد از مکه به مدینه وجود داشت؛ پیامبر قبل از رسیدن به حکومت رهبری جنبش مخالف الیگارشی[۲] بت‌پرستی مکه را برعهده‌داشت و از آن‌جا که این مخالفت در وهلهٔ نخست ذاتاً جنبهٔ مذهبی و اخلاقی داشت، خواه ناخواه یک صبغهٔ سیاسی به خود گرفت؛ در این مرحله، پیامبر به عنوان منتقد و مخالف رژیم در مکه، آغاز به کار و سپس زادگاه خود را به قصد مدینه ترک کرد و در آن‌جا با تشکیل یک دولت در تبعید، به مفهوم امروزی، جنگ برضدّ مکه را تا پیروزی نهایی به راه انداخت.

ظهور آیین جدید، خود نوعی پیکارجویی انقلابی با رهبری و نظام کهن بـه شمار می‌رفت و هر دوی این‌ها، یکی توسط پیامبر و صحابه‌اش و دیگری توسط خود دین اسلام، سرنگون و ریشه‌کن شدند. در این دوره [دوره پیش از هجرت] نیز همچون دورهٔ بعد، پیامبر و زندگی‌اش نمونه و سرمشق بود.»[۳]

۱- همان، ص: ۲۴.

۲-Oligarchiy (گروه سالاری): حکومتی که در آن گروه کوچکی (از افراد با نفوذ) قدرت دولتی را در دست دارند و معمولاً بر اکثریت ناراضی فرمانروایی می‌کنند.

۳- **پیامبر و فرعون**؛ ۹-۸.

پیامبرِ راستین

مسیو مسیمر فرانسوی می‌گوید: «هر که سفاهت دامنگیرش شود و راستی محمّد را انکار کند، بدون مطالعه و بررسی قضیه، حکم داده است.»[1]

تهذیب اخلاق

محقق فرانسوی دکتر *لبیان* می‌گوید: «محمّد زمام عواطف و احساسات خود را کاملاً در اختیار داشت و سادگی و اخلاق نیکش سزاوار همه‌گونه مدح و تعریف است، و همین شخص است که اخلاق وحشی‌ترین ملل روی زمین را تهذیب کرد.»[2]

آیین بی‌آلایش

ادوارد گیبون مورخ بنام انگلیسی، می‌نویسد: «دین و آیین حضرت محمّد، هیچ‌گونه ابهام و اشکال و پیچیدگی‌ای ندارد و دینی است صاف و هموار و بی‌آلایش.»

پیام و مسئولیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

ساچیکو موراتا و ***ویلیام چیتیک*** نوشته‌اند: «مردم به تدریج حقّانیّت پیامِ محمّد را تصدیق می‌کردند. آن‌چه وی به آنان می‌گفت، کاملاً ساده بود. خداوند متعال وی را برگزیده بود تا مردم را نسبت به قضاوت الهی در روز جزا انذار دهد؛ مردم باید حکومت الهی بر امور و شئون دنیوی خویش را بپذیرند و راه خود را اصلاح کنند. این بدان معنی بود که باید حقّ بندگی الهی را به جای آورده و در زندگی فردی و اجتماعی خویش، پاره‌ای احکام عبادی و اخلاقی را مراعات کنند.»[3]

۱- **نظریات دانشمندان جهان درباره قرآن و محمّد**؛ ۱۶۲.

۲- **همان**؛ ۱۷۱.

۳- **سیمای اسلام**؛ ۲۳-۲۲.

یکی از نوادر تاریخ

کارن آرمسترانگ می‌نویسد: «بازهم بیان حقایق مربوط به سیمای واقعی محمّد، برایم بسیار مهم بود، زیرا محمّد را یکی از نوادر تاریخ بشریّت یافته بودم.»[1]

ساده‌زیستی

جان دیون پورت نوشته است: «محمّد در این هنگام شخصیّتی به خود گرفته بود که امور سلطنتی و فرماندهی و قضاوت و پیش نمازی در او جمع شده بود. به طور کلی، عنوان وحی و الهام الهی، در وجود او مورد پذیرش واقع شده بود و فداکاری و ارادتی که از جانب پیروانش نسبت به او ابراز می‌شد، بی‌نظیر بود.

در حقیقت چنان بزرگ شده بود و به اندازه‌ای مورد احترام بود که هرچه با شخص او تماس پیدا می‌کرد، متبرک و مقدس می‌شد و هیچ نوع سادگی‌ای به پایهٔ سبک و روش زندگی‌ای که او انتخاب کرده بود، نمی‌رسید و باتوجّه به همین سابقه است که عایشه گفته است: او شخصاً خانه‌اش را جارو می‌کرد و به دست خویش آتش اجاق را روشن می‌کرد، و لباس‌هایش را وصله می‌زد و خوراکش از مقداری خرما و نان جو بود که با شیر و عسل می‌خورد و آن را هم گروندگان و پیروانش تهیه می‌کردند.[2] در عین حالی که به شرح فوق، مشغول امور روحانی بود، توجّهش به امور عرفی و عادی زندگی کم‌تر از امور روحانی نبود.»[3]

مظهر خیرخواهی و زهد

کنت هانری دی کاستری نوشته است: «جمعی به دروغ، تهمت طمع و دنیادوستی به [حضرت] محمّد زدند؛ این یک تحلیل احمقانه است، زیرا سراسر

۱- زندگی‌نامه پیامبر اسلام، ۱۰.

۲- امام بخاری می‌گوید: خداوند خزانه‌های زمین را به او عرضه داشت، ولی نپذیرفت.

۳- عذر تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن؛ ۴۶-۴۵.

زندگی‌اش مشحون از زهد و گریز از لذت‌های دنیوی و جانش مظهر نیکی و خیرخواهی و فداکاری برای دیگران بود. زهد و دنیاگریزی در مسکن، خوراک، نوشیدنی و پوشیدنی او مشهور بود و به اندکی نان و آب قناعت می‌کرد. گاه ماه‌ها می‌گذشت و آتش پخت غذا در خانه‌اش روشن نمی‌شد. لباس خشن و ارزان قیمت می‌پوشید. حتا روزهای آخر عمرش نیز به همسرش عایشه دستور داد که اندک مال باقیمانده نزدش را به نیازمندان صدقه دهد[۱]! وقتی از سکرات مرگ به هوش آمد از وی پرسید که آیا خواسته‌اش اجرا شده است یا نه؟ عایشه جواب منفی داد، بی درنگ دستور داد تا آن مقدار مال باقیمانده بین پیرزنان نیازمند تقسیم شد و گفت: اکنون قلبم آرام شد، زیرا می‌ترسیدم که درحالی خدایم را ملاقات کنم که مالک این مقدار ثروت باشم! آیا به چنین روح پاکی می‌توان تهمت جاه‌طلبی و سودجویی زد؟»[۲]

شرافت و کمال عالی

هیوار، که از خاورشناسان متعصّب ضداسلامی غرب بود و دشمنی‌اش در مقالاتش در دایرةالمعارف‌ها کاملاً آشکار است، آن گاه که به بررسی خصایل اخلاقی پیامبر اسلام می‌رسد، نمی‌تواند آن همه فضایل اخلاقی آن حضرت را نادیده بگیرد و در راستگویی‌اش شک کند و می‌نویسد: «تمامی اخبار تاریخی متفق‌اند که محمّد در عالی‌ترین درجهٔ شرافت و کمال نفسانی قرار داشته است، تا جایی که به او لقب «امین» داده شده بود.»[۳]

۱- **مشکاة المصابیح**، حدیث ۱۸۸۴.

۲- **اندیشه تقریب**، ۶۰-۵۹.

۳- همان، ص ۶۰.

ثبت کامل زندگانی پیامبر ﷺ

آر.وی.سی.بادلی[۱] درکتاب خود به نام *زندگی محمّد پیامبر* می‌نویسد: «درحالی که اطلاعات تاریخی مستندی از موسی و کنفوسیوس و بودا و حتا از سی سال نخست عمر حضرت مسیح - جز اطلاعاتی مربوط به سه سال اخیر عمر ایشان - نداریم اما زندگی پیامبر اسلام در تاریخ کاملاً روشن و ثبت شده است.

تاریخ نسبت به ایشان پردهٔ ظلمت و تاریکی را کنار زده است و به حدّی اطلاعات مستند تاریخی از او داریم که همچون شخصیّت‌های بزرگ نزدیک به زمان ما است! دوران جوانی، خویشان و رفتارهای او کاملاً ثبت شده است. کتابی که در زمان حیات خودش به رشتهٔ تحریر درآمده، اکنون بدون هیچ‌گونه افزوده‌ای در اختیار ما است.»[۲]

دعوت به مکارم اخلاقی

لورد هیدلی می‌گوید: «از من خواستند در فضل و برتری پیغمبر اسلام بر سایرین و مختصری از شرح زندگانی و سیرهٔ او رساله‌ای بنویسم. من نیز پس از بحث و تحقیق و استقرا[۳] معتقد شدم که [حضرت] محمّد مدعی یا دروغگو نبوده و به راستی و از روی حق، فرستاده‌ای بود که با رسالت صادق و شک‌ناپذیری از طرف خداوند مبعوث شده و این رسالت، که راهنمای پرهیزکاران است، از سوی خدا به او وحی شد و به او مأموریّت داد که به عموم بشر ابلاغ کند و این رسالت، تصدیق کنندهٔ احکام تورات و مکمل کتاب مسیح است.

مسیح در انجیل می‌گوید: «هرکه به گونهٔ راست تو سیلی زد، گونهٔ چپ را نیز در اختیارش بنه!.»[۴] این دستور، گرچه سودمند است، ولی بدبختانه به درد این

۱- .R.V.C.Bodley.

۲- همان، ۶۱.

۳- تلاش و جست و جو.

۴-**انجیل متی**، فصل ششم، آیه ۳۹، **انجیل لوقا**، فصل ششم، آیه ۲۹.

روزگار نمی‌خورد و عمل به آن، افزون بر این که مشکل و ناشدنی است، غیرعادی به نظر می‌رسد و ناملایماتی در پی دارد و جز هرج و مرج، حاصلی در برندارد، پس باید آن را تکمیل کرد، وصایای دهگانهٔ موسی نیز سودمند است، ولی به شرطی که مردم از آنان پیروی کنند.

نکتهٔ دیگری که دربارهٔ مسیح می‌توان گفت، این است که: کتابش جنبهٔ تقنین نداشته و برای کسانی که خرق نوامیس الهی می‌کنند، عقوبتی قایل نشده است و فقط آنان را به توبه فراخوانده و توبه‌کنندگان را به رحمت و بخشایش خداوند نوید داده است.

اما [حضرت] محمّد وقتی مبعوث شد، مردم را به رحمت، عدل، بخشش، جوانمردی، دلیری، صبر بر سختی‌ها و سایر مکارم اخلاقی و بویژه به راستی - که آن را بیش از هر چیز دوست می‌داشت و مقدس می‌شمرد - فرا خواند. او معتقد بود که تنها قانون طبیعی‌ای که بشر ملزم به پیروی از آن است، دین است و خداوند او را به عنوان «رحمة للعالمین» فرستاده است تا راه رستگاری و گمراهی را به انسان‌ها بنمایاند و آنان را از تاریکی به نور آورده و به راه راست هدایت‌شان کند.

[حضرت] محمّد معتقد است که دین از هر چیزی به عقل و طبیعت نزدیک‌تر است و انسان یکی از مظاهر خداوندی است که به او عقلی داده شد تا بتواند نیکی و بدی را [از هم] تمییز دهد، پس هرکه به راه راست رفت و ایمان آورد، خود را رستگار کرده و و هر که به کفر گروید، وَبالِ کفر دامن‌گیرش خواهد شد؛ زیرا خداوند، بی‌نیاز از جهانیان است.

پس تصدیق باید کرد که دینی که [حضرت] محمّد مردم را به آن فرا می‌خواند، دین واضح و آشکاری است که هیچ‌گونه ابهام و اشکالی در آن نیست.

[حضرت] محمّد می‌گوید: مردم همه دارای یک دین بودند که عبارت از اسلام بود، اما به واسطهٔ آز و حسد در میان‌شان اختلاف حاصل شد و خداوند برایشان پیغمبرانی فرستاد تا آنان را به سوی حق و راستی و راه راست رهبری کنند...»[1]

۱- نظریات دانشمندان جهان...، ۱۷۳-۱۷۱.

عدل و رحمت

لورانسیا واگلیری که یکی از بانوان دانشمند است، می‌گوید: «[حضرت] محمّد بزرگ و پیشوای حکومت اسلامی و همواره مراقب آسایش و آزادی ملّت خود بوده و کسانی را که مرتکب جنایت می‌شدند، مجازات می‌کرد؛ این پیغمبر، به پرستش خدای یگانه فرامی خواند و دین یکتاپرستی را ترویج می‌کرد و در دعوت به این دین، لطف طبع و مهربانی را حتا با دشمنان خود، مراعات می‌کرد و در این شخصیّت دو صفت از بهترین و عالی‌ترین صفات بشری وجود داشت که عدل و رحمت بودند.»[1]

شهاب آسمانی

توماس کارلایل نوشته است: «به کرّات گفته‌ام که یقین و ایمان، سرچشمهٔ خیرات و زندگی و قدرت است. هر ملّتی که یقین و ایمان داشته باشد، به سوی عظمت و تعالی سیر خواهد کرد و بهترین شاهد، همان ملّت فقیر و درس نخواندهٔ عرب و پیشوای آنان است. در آن عصر گویی قطعه آتشی از آسمان بر آن صحرای پر از رمل، که هیچ امتیازی نداشت، افتاد و یک مرتبه منفجر شد و شراره‌اش از «دهلی» تا «غرناطه»[2] را در برگرفت و بارها گفته‌ام: مرد بزرگ به منزلهٔ شهاب آسمانی است و جهانیان در انتظار او، به منزلهٔ مواد قابل اشتعال‌اند، همین که شهاب آسمان به آنان رسید، مشتعل و فروزان خواهند شد.»[3]

۱- همان، ۸۹.

۲-Granada: شهری قدیمی در ناحیهٔ اندلس از کشور اسپانیا.

۳- سیرت و شخصیّت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم ، ۲۱-۱۹.

تکریم پیامبر ﷺ

آنی بیزانت[1] نوشته است: «فردی که زندگی و سیرهٔ پیامبر بزرگ اسلام را مطالعه می‌کند و کسی که از چگونگی آموختن و زندگی‌اش مطلع است، هیچ چیز جز حرمت و تکریم نسبت به رسول قدرتمند خدا - که یکی از پیامبران بزرگ است - از خود نشان نمی‌دهد.»[2]

اعتراف و اعتقاد به صداقت پیامبر ﷺ

مونتگمری وات در کتاب ***محمّد در مکه*** نوشته است: «آمادگی او برای تحمل هر شکنجه‌ای در راه عقایدش، سیرت والای معنوی مردی که به او ایمان داشت و او را چون یک رهبر می‌دانست و عظمت کارهای وی، همه از راستی و پاکی اساسی‌اش سخن می‌گویند. تصورکردن [حضرت] محمّد به عنوان یک فرد فریبکار، نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند، بلکه مشکلات دیگری نیز در پی دارد. از طرف دیگر، هیچ‌یک از افراد بزرگ تاریخ در غرب همچون [حضرت] محمّد این‌چنین نادرست ارزیابی نشده است، بنابراین، اگر خواهان شناخت و درک او و اصلاح آن اشتباهاتی هستیم که از گذشته به ارث برده‌ایم، نه فقط باید اصالت و درستی مقصودش را بپذیریم، بلکه ناگزیریم در هر مورد خاصّی به صداقتش که دلیل قاطع، بیشتر مورد لزوم است تا قیافهٔ حق به جانب گرفتن! در غیر این صورت، طبیعی است که باید مشکلات دیگری مواجه شد.»[3]

شعلهٔ فروزان

جان بایرناس نوشته است: «دینی که محمّد آورد و در آغاز امر، سرعت و انتشاری عظیم یافت و غالباً با جهاد همراه بود، بر افکار مردم شرق و غرب

---

1. Annie Besant.

۲- همان، ۲۱.

۳- همان، ۲۲.

تأثیری ثابت و دایم نهاده است. در سده اول پس از ظهور آن در نظر مردمی که در معرض شمشیر مسلمانان قرار داشتند این دین نوین همچون: آتشی بود که از کانونش شعله‌ور شده و زبانه‌هایش با سرعتی بی‌دریغ و پرشتاب منتشر شد و پیش از آن که به خود آیند و بدانند که چه باید کرد، آنان را دربرمی‌گرفت.»[۱]

برتری پیامبر ﷺ بر معاصران

مسیو *بارتلمی سنت هیلیر* مورخ مشهور، چنین نوشته است: «پیامبر اسلام از لحاظ عقل و فهم، خداپرستی و رحم و انصاف بر تمام معاصران خود، تفوّق و برتری داشته است. حکومتی که او برای خود بنیان نهاد مبتنی بود بر مزایا و فضایل نفسانی خویش، و مذهبی که اشاعه داد، برای اقوامی که به آن گرویدند، یک نعمت‌بزرگی شد.»[۲]

قلبی مالامال از مهر و محبّت

دکتر *گوستاولوبون* فرانسوی چنین می‌گوید: «عقل و ادراک حضرت محمّد از بزرگ‌ترین عقول بشری و آرای او از محکم‌ترین آرای انسانی بود. او دلی مملو از مهر و محبّت و صفا داشت.»

موفّق‌ترین شخصیّت

در *دایرةالمعارف بریتانیکا* چاپ یازدهم چنین نوشته شده است: «محمّد از همهٔ پیغمبران و شخصیّت‌های مذهبی بیشتر موفق بوده است.»[۳]

۱- تاریخ جامع ادیان؛ ۴۷۴.
۲- نگرشی بر رویارویی غرب با اسلام؛ ۳۵۶.
۳- داستان‌هایی از زندگی پیامبر ما؛ ۱۵۲.

نهایت سادگی در اوج قدرت

در *دائرةالمعارف* **چمبر**[1] ذیل مدخل **محمّد** چنین آمده است: «قدرت و نیروی پرکشش حیات او، عبارت بود از توحید (یگانگی خدا) و رغبت شدید او به این که ملّتش را به پذیرش این عقیده متقاعد کند. صداقت و پاکدامنی ریشه‌دار و عمیقی از خود نشان می‌داد و بایستی دارای شخصیّت و نشاط فوق‌العاده‌ای باشد، زیرا نه فقط مردانی از طبقات و انواع مختلف به خود جلب کرده بود، بلکه نسبت به او فداکار نیز بودند. از لحاظ اخلاق شخصی، نسبت به خانواده‌اش محبّت و وفاداری و صمیمیّت و ملایمت و روح عفو و اغماض نشان می‌داد. آن هنگام که در اوج قدرت بود، درنهایت سادگی زندگی می‌کرد.»[2]

بعد از خدا، بزرگ تویی

آلفونس لامارتین می‌نویسد: «محمّد شخصیّتی است مافوق بشر و مادون خدا، پس بی تردید فرستادهٔ خداست.»[3]

برابری و مساوات در تعالیم محمّد

درگزارشی که در هفته‌نامهٔ *تایم* آمریکا منتشرشده، چنین آمده است:

«تعالیم محمّد، اساساً و اصولاً براساس مساوات و آزادی است، زیرا این تعالیم، برابری تمام افراد در پیشگاه خداوند را اعلام می‌دارد.»[4]

ترغیب به نیرومندی

ویل دورانت چنین نوشته است: «هیچ پیغمبری به اندازهٔ محمّد، پیروانش را به‌نیرومندی تشویق و ترغیب نکرد و هیچ پیغمبری نیز به اندازهٔ او در این راه توفیق نیافت.»[5]

---

1. Chamber's.

۲- همان‌جا.

۳- پژوهشی درباره قرآن و پیامبر؛ ۴۲.

۴- اسلام، شتاز و پویا؛ ۲۱-۲۰.

۵- اشخاص در آثار دکتر شریعتی؛ ۷۵۲.

ارزش علم در اسلام

کونستان ویرژیل گیورگیو می‌نویسد: «با این که [پیامبر] اُمّی بوده، در اولین آیاتی که بر وی نازل شده، صحبت از قلم و علم، یعنی نوشتن و نویساندن و فراگرفتن و تعلیم دادن است.[۱] در هیچ یک از ادیان بزرگ، این اندازه برای معرفت، اهمیّت قایل نشده‌اند و هیچ دینی را نمی‌توان یافت که در مبدأ آن، علم و معرفت این قدر ارزش و اهمّیّت داشته باشد.»[۲]

تأثیر بر نسل‌های آینده

ادوارد گیبون[۳] و سیمون *اوکلی*[۴] نوشته‌اند: «هیچ تبلیغی جز جاودانی بودن مذهب او این چنین تحیّر ما را در پی ندارد. همان اثر خالص و کاملی که [حضرت] محمّد در مکّه و مدینه به جاگذاشت، حتا پس ازگذشت دوازده سده از انقلاب او همچنان حفظ می‌شود. تصور عقلانی خدا، به وسیلهٔ بت‌های قابل مشاهده پست نشده است. افتخارات و شرافت رسول خدا حدّ تقوای انسانی را در نوردیده و قوانین زندهٔ او، پیروانش را در مرزهای منطق و مذهب، مقیّد و محدود ساخته است.»[۵]

ارزش زن

اچ. آ. ار. گیب در کتاب **مکتب محمّد** نوشته است: «اکنون همهٔ مردم جهان به این حقیقت گردن نهاده‌اند که اصلاحات [حضرت] محمّد ارزش و موقعیّت زنان را بالا برده است.»[۶]

۱-نخستین آیاتی که بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شد، آیات ۵-۱ سورهٔ علق بود که ترجمهٔ آن چنین است: بخوان به نام پروردگارت که بیافرید# انسان را از خون بسته بیافرید# بخوان و پروردگارت ارجمندتر است.# همان که به وسیلهٔ قلم بیاموخت# به انسان آنچه نمی‌دانست بیاموخت.#

۲- **محمّد پیغمبری که از نو باید شناخت**؛ ۵۷.

3. Edward Gibbon.

4. Simon Ockley.

۵- **سیرت و شخصیّت حضرت محمّد**، ۲۳.

۶- همان، ۲۶.

نماد اخلاق نیک

توماس کارلایل نوشته است: «[حضرت] محمّد از آغاز کودکی، به امانتداری، صحیح اندیشیدن و استواری در گفتار و رفتار، خوگرفته بود. تاریخ ما ثابت می‌کند که او پیوسته انسانی با محبّت و مهربان، اجتماعی و راستگو بوده است. چون بعید می‌دانم که سخنانم موجب تغییر دین برخی هم کیشانم به اسلام گردد، نگرانی‌ای ندارم که کمالات [حضرت] محمّد را بر زبان بیاورم. اما دروغ‌هایی که از سر تعصّب برای حفاظت از آیین مسیحیّت به [حضرت] محمّد نسبت داده شده‌اند، عاقبت به ضرر خود ما تمام خواهد شد.»[1]

تاریخ روشن زندگی پیامبر ﷺ

مورخ انگلیسی *ریوزندباسورث اسمیت* در کتاب *محمّد و آیین محمّد* نوشته است: «ما از پیامبران پیشین اطلاعات زیادی در دست نداریم، اما تاریخ دین اسلام و حضرت محمّد خیلی روشن است و همچون آفتاب هیچ راز پوشیده‌ای در تاریخ زندگی‌اش وجود ندارد.»[2]

تفوق بر معاصران

دیسون نویسندهٔ فرانسوی، می‌نویسد: «[حضرت] محمّد در زمان خود، باهوش‌ترین اعراب و پرهیزکارترین و بردبارترین و ملایم‌ترین آنان با دشمنان دین بود و امپراتوری اسلام پابرجا و برقرار نشد، مگر در سایه برتری او بر رجال آن زمان. دینی هم که آورد و مردم را به آن فرامی خواند، برای مللی که آن را پذیرفتند، دارای منافع عظیمی بود. نبوغ و استعداد [حضرت] محمّد بزرگ‌ترین اسباب موفّقیّت و بزرگی مرتبه و شهرت او شد؛ افزون براین دانش کامل او به ادیان زمان خود، مؤید این شهرت می‌شد. در نیکی کردن و اظهار خدمت و

۱- اندیشه تقریب، ۶۱-۶۰.

۲- همان، ۶۱.

قدردانی از خوبی‌های دیگران و اقرار به نیکی مردم، بهترین سرمشق برای عموم بود و رفتارش در قلوب همگی تأثیر شگفتی برجای نهاد. پیش از آن که حلیمهٔ سعدیه، پیغمبر را برای شیر دادن ببرد، ثوبیه، کنیز ابولهب، چند روزی او را شیر داد و چون بزرگ شد و دانست که این زن به او شیر داده است، این نیکی و احسان را فراموش نکرد و همواره می‌کوشید به او خوبی کند و بارها از همسر خود خدیجه درخواست کرد که او را از ابولهب بخرد و آزاد کند، ولی ابولهب از فروش‌اش خودداری کرد[1] و [حضرت] محمّد در نیکی به آن زن از هیچ تلاشی فروگذاری نکرد و تا در مکه بود، به او رسیدگی می‌کرد و پس از هجرت به مدینه، باز او را از یاد نبرد و همواره هدایایی از قبیل لباس و پول برایش می‌فرستاد و چون در بازگشت از جنگ خیبر خبر مرگ ثوبیه را شنید، پرسید: آیا کسانی دارد که بتوان به آنان نیکی کرد؟ ولی آن زن کسی را نداشت که از احسان [حضرت] محمّد بهره‌ور شود.»[2]

نیروی اعجاب‌آور

جان دیون پورت نوشته است: «حصول چنین پیروزی‌ای برای محمّد از آن جهت به سهولت انجام می‌گرفت که نه تنها عظمت و علوّ اخلاقش با قدرت شمشیر ممزوج شده بود، بلکه شخصیّتش به حدّی از نفوذ سرشار بلاغت و فصاحت و نیروی اقناع برخوردار بود که به محض خارج شدن کلمات از دهان او – که با نیروی الهام توأم بود – عمیق‌ترین آثار را در فکر و ذهن اعراب بر جای می‌نهاد و دهان به دهان نقل می‌شد و به دورترین نقاط می‌رسید. کتابی که محمّد به آنان و به تمام جهان شرق عرضه داشت، مملو از وعده‌ها و نویدهای درخشان بود.»[3]

۱- در برخی منابع آمده است که خود ابولهب، ثوبیه را آزاد کرده است. (مؤلف).

۲- **نظریات دانشمندان جهان درباره...**، ۱۱۰-۱۰۹.

۳- **عذر تقصیر به پیشگاه محمّد در قرآن**؛ ۵۷.

مکارم اخلاقی پیامبر ﷺ

ژنرال سرپرسی *سایکس* در کتاب *تاریخ ایران* نوشته است: «هرکه حالات و خصایل حضرت محمّد را بی‌طرفانه مطالعه کند، تصدیق می‌کند که او به شهامت و شجاعت اخلاقی، محبّت و اخلاص و سادگی و بی‌آلایشی، متّصف بود.»[۱]

انسان بزرگ زمین

ساچیکو موراتا و *ویلیام چیتیک* در کتاب *سیمای اسلام* نوشته‌اند:

«پیامبر خدا، بزرگ‌ترین انسان عصر خویش در پهنهٔ زمین بوده است.»[۲]

قرآن و پیامبر ﷺ

پروفسور *رینولد الین نیکلسون*[۳] (۱۸۶۸-۱۹۴۵م) در کتابی به نام *تاریخ ادبیات اعراب*[۴] که به سال ۱۹۱۴ م منتشر شده است، می‌نویسد: «به علاوه، می‌بینیم که «قرآن» سندی است بی‌اندازه بشری و انسانی و هر شکلی از اشکال شخصیّت محمّد را منعکس می‌کند و ارتباط نزدیک با حوادث خارجی زندگانی او را نشان می‌دهد، به طوری که در این‌جا (قرآن) مواد منحصر و غیرقابل بحث و تکامل و پیشرفت اسلام و ریشه‌های اصلی آن دیده می‌شود؛ در صورتی که چنین وضعی در ادیان بودایی، مسیحی یا سایر ادیان کهن وجود ندارد.»[۵]

پاکی حضرت محمّد ﷺ

رینهارت دوزی[۶] (۱۸۲۰-۱۸۷۹م) خاورشناس مشهور هلندی، می‌نویسد: «برای یک محقّق اروپایی محال است که به راستی گفتار و پاکی حضرت محمّد

۱- تاریخ ایران: ۷۲۳/۱.

۲- سیمای اسلام: ۳۴.

3. Nicholson Reynold Alleyne.

4. Literary History of the Arabs.

۵- داستان‌هایی از زندگی پیامبر ما: ۱۵۴.

6. Reinhart Dozy

ایمان نیاورد و اعتراف نکند که این مرد خدا از روی کمال و صدق و عقیدهٔ پاک، عمر خود را در نشر تعالیم الهی‌ای که مأمور ابلاغشان بود، صرف نکرده است.»[۱]

فداکاری در راه حقیقت

کوبولد اینفلین می‌گوید: «من به حضرت محمّد ایمان دارم و در برابرش خاکسارم آه که او چقدر در راه حقیقت، فداکاری کرده است.»[۲]

منبع سرشار

دنکان بلاک مکدونالد[۳] می‌نویسد: «شخصیّت حضرت محمّد پس از گذشت چهارده سده هنوز هم منبع سرشاری برای مسلمانان به شمار می‌رود.»[۴]

حلم و بینش سیاسی پیامبر صلى الله عليه و آله و سلم

پروفسور توشی هیکو *ایزوتسو*[۵] ژاپنی (متولد ۱۹۱۴ م) استاد فلسفهٔ دانشگاه مک‌گیل کانادا و استاد ممتاز دانشگاه کیوی ژاپن[۶] می‌نویسد: «استادمونتگومری وات[۷] در این حلم قریش، که به صورت حکمت سیاسی و راه و رسوم فرمانروایی درآمده بود، شالوده و اساسی تشخیص داده است که بر روی آن مردم مکه توانسته بودند باکمال موفّقیّت پایهٔ کاردانی و مهاجرت بازرگانی خود را بنا نهند.[۸] اگر بگوییم که سیاست حکیمانه‌ای که حضرت رسول پس از مهاجرت به مدینه

۱- آیات ربانی، ۱۶۴.

۲- همان، ۱۶۵.

3. D. B. Macdonald.

۴- اسلام در قرن بیستم، ۱۴۰.

5. Toshihiko Izutsu.

6. Keio

7. Montgomery Watt.

۸- نگا: م. وات، محمّد در مکه، ۱۰-۱۱.

در پیش گرفت، ریشه در این خصلت فطری قریش داشته است، از حقیقت چندان دور نشده‌ایم. شاید کاملاً چنین نباشد، ولی احادیث مربوط به سیرهٔ نبوی به وضوح نشان می‌دهند که حضرت رسول سیاستمداری درجه اول و نیز مردی حلیم بوده است. باید میان این دو صفت روابط درونی مستحکمی وجود داشته باشد. برخلاف مکّیانِ دیگری که این هنرمندی سیاسی را در کسب و کار و سوداگری به کار می‌بردند، وی از آن تنها برای ساختن امّت دینی خود بهره‌برداری می‌کرد.»[1]

پیامبر پرشور دینی

دکتر *رابرت. ا.* هیوم دین‌شناس معروف، می‌نویسد: «او [محمّد] مردی بود با تجربهٔ دینی غیرقابل تردید. او با اعتقاد شخصی گریزناپذیر یک خداوند قادر، از یک تاجر معمولی به یک پیامبر پرشور دینی تبدیل یافته بود. او که خود اهل دعا و نیایش بود، بسیار دوست داشت که پیروانش نیز خداوند قادر متعال را نیایش کنند و آنان نیز از این نظر بسیار صادق بوده‌اند. محمّد مردی بود که به آرمان دینی، آن گونه که خود می‌پنداشت، بسیار وفادار بود. او به کرّات جان خود را به خاطر دینش به مخاطره انداخت و پیروانش نیز به قدرت کنترل‌کنندهٔ خداوند اعتماد مطلق داشته‌اند. حضرت محمّد یک رهبر جذاب و یک سازمان‌دهندهٔ کارآمد بود. او موفق شد قبایل مختلف عرب را که مدام در جنگ و ستیز با یکدیگر بودند، بر حول یک مبنای مذهبی جدید، متحد کند و پیروانش نیز به واسطهٔ اشتراک دینی، همواره همبستگی و اتحاد خود را حفظ کرده‌اند.»[2]

۱- خدا و انسان در قرآن، ۲۷۴-۲۷۳.

۲- ادیان زنده جهان، ۳۰۲.

نیروی حیاتی جدید

جواهر لعل نهرو[۱] نویسنده و نخست وزیر فقید هند، می‌نویسد: «این سخن درست است که پیغمبر اسلام نیروی حیاتی جدیدی در مردم سرزمین عربستان دمید و روح‌شان را از شور ایمان و شوق اعتقاد سرشار ساخت.»[۲]

زندگی ساده

ا. س. بوکوئت[۳] از زندگی و اخلاق پیامبر چنین سخن به میان می‌آورد: «محمّد، شکوه مادی را تحقیر می‌کرد. او مرتاض نبود، امّا زندگی‌اش با نهایت سادگی و صرفه جویی می‌گذشت. رفتار و سلوک (متواضعانه) و سادهٔ او آن‌چنان مشهور است که هیچ دلیلی بر انکارش وجود ندارد. او با نهایت خلوص می‌گفت: که به فرمان خدا باید از پوشیدن لباس‌های زربفت و ابریشمین خودداری کند.»[۴]

تسخیر قلب‌ها

لوئی توماس نویسنده معروف آمریکایی، می‌گوید: «کمتر خانواده‌ای در عربستان دیده می‌شود که نام یکی از فرزندان خود را «محمّد» نگذارد و اصولاً انتشار این نام در عالم بیشتر از انتشار «پطرس» و «یوحنا» است.

محمّد پیغمبر عرب، اول کسی بود که وحدت ملّی عرب را عملی ساخت، آن قبایل را در زیر یک پرچم گرد آورد و شگفت این است که هنگامی ظهور کرد که نه تنها عربستان، بلکه سراسر جهان محتاج به ظهورش بود! او با قدرت و اعمال نفوذ، وحدت عرب را ایجاد نکرد، بلکه بر اثر کلام شیرین و اخلاق نیک خود، قلوب این قوم را تسخیر کرد تا از روی میل از او پیروی کرده و به گفته‌هایش ایمان آوردند، به راستی می‌توان گفت: فرزند مکه صفایی داشت که در سایر پیغمبران یافت نمی‌شد. در

۱- Neheru, Jawahirlal.

۲- کشف هند، ۳۷۹/۱.

3. A. C. Bouquet.

۴- سیرت وشخصیت حضرت محمد، ۱۶.

او نیرویی بود که با آن میان دل‌های پراکنده و جدا از هم ایجاد ائتلاف می‌کرد و به طوری آنان را متحد می‌کرد که در پندار و احساس، در حکم یک دل بودند.»[1]

اصلاحات کامل و گسترده

بندلی جوزی اخلاق و رفتار پیامبر ﷺ را چنین بیان می‌کند: «چون در کار و اصلاحاتی که محمّد انجام داد تحقیق کردیم، چاره‌ای جز اقرار به این موضوع نداشتیم که به بیشتر وعده‌های خود عمل کرده و بخش مهمی از آمال خود را به منصّهٔ ظهور رسانده است و اگر عمر بیشتری می‌کرد، به طور قطع اصلاحاتش در ملّت عرب، کامل‌تر و وسیع‌تر بود و با وجود این، آنچه در این چند سال در مدینه انجام داد - با آن که همواره گرفتار جنگ و رقابت و دسیسه و حسد و مکر و نفاق بود و منافقان در برابرش کارشکنی می‌کردند - بسیار مهم و بزرگ بوده و جز دشمنان و معاندان و متعصبان و آنان که چشم دیدن حقایق را ندارند، کسی منکر اقدامات بی‌مانندش نیست.»[2]

شخصیّت متفکر

هانری ماسه نویسنده مشهور، می‌نویسد: «اگر دربارهٔ پیغمبر اسلام یک بحث اجمالی داشته باشیم، از یک سو شخصیّتی که همواره متفکّر و در اندیشه است با نفسی که باطنش مملو از غم و اندوه باشد، در برابرمان مجسم می‌شود و از دیگر سو مدارکی که از او در دست است، شخصی را به ما می‌شناساند که معتقد به خدای یگانه و زندگانی اخروی است و از صفات برجسته‌اش مهربانی بی‌شائبه و عزم و اراده و اعتقاد است و افزون بر این، مردی است حاکم و اداره‌کننده و سیاسی و جنگی که در عین حال ظالم و آشوب طلب نیست و برعکس همیشه طالب صلح و آرامش بوده است.»[3]

۱- نظریات دانشمندان...، ۷۵.

۲- همان؛ ۸۹-۸۸.

۳- همان؛ ۹۰.

خدمت به انسانیت

لادی ایفلین کوبولد انگلیسی می‌نویسد: «هیچ شبهه‌ای نیست که پیغمبر اسلام توانست بهترین معجزات و عجایب را انجام دهد و ملّت عرب سرسخت و لجوج را به دور انداختن عبادت بت‌ها و پذیرش عبادت خدای یگانه متقاعد سازد.

محمّد مردی سپاس‌گزار و ستایشگر بود و موفّق شد که از ملّت عرب، ملّت جدیدی بسازد و آنان را از تاریکی به روشنی هدایت کند و با آن که بزرگ جزیرةالعرب و پیشوای قبایل آن بود، هیچ وقت به القاب و عناوین اهمّیّت نداد و درصدد استفاده از آنان برنیامد و [در] تمام مدّت زندگی خود به همین اکتفا کرد که فرستادهٔ خداوند است. او خانهٔ خود را نظافت و کفش خود را اصلاح می‌کرد و بزرگوار و مهربان بود؛ هیچ فقیر و درمانده‌ای نزدش نرفت، مگر آن که نسبت به او آن‌چه داشت، احسان می‌کرد و دارایی‌اش غالباً به حدی کم بود که برای ادارهٔ معاش خودش هم کافی نبود و در نهایت نیز عمری با کمال افتخار به پایان آورد؛ عمری که در راه خدا و خلق و خدمت به انسانیّت صرف شد.»[1]

قدرت بدون فخرفروشی

ریوزند با سورث اسمیت مورخ شهیر انگلیسی، نوشته است: «او قدرت قیصر و پاپ را یکجا داشت؛ قدرت پاپ را بدون جلوه‌فروشی‌هایش و قدرت قیصر را بدون لژیون[2] مخصوص قیصر. او ارتش دایمی، گارد محافظ، کاخ و درآمد ثابت نداشت. اگر شخصی بتواند مدعی حکومت الهی شود، آن شخص جز محمّد کسی دیگر نیست؛ زیرا تمام قدرت را بدون نیاز به حمایت دیگران داشت. او فراتر از عناوین و تشریفات، احترام‌های توخالی و بی‌ارزش و چاپلوسی‌ها و تشریفات دربار (قیصر) بود. برای پادشاهان و شاهزادگانی که در جامعه‌های

۱- همان. ۱۱۵-۱۱۴.

۲-لژیون Legion یکی از تقسیمات ارتش روم که به اختلاف اوقات از سه هزار تا شش هزار نفر می‌شد و هر یک از افراد آن را لژیونر می‌گفتند. فرهنگ عمید.

پرجلال متولد می‌شوند، این چیزها حکم اساس زندگی را دارند، اما حتا آنان که به عنوان مردان خودساخته شناخته شده‌اند و در پروندهٔ زمان مشخص‌اند، همچون: سزار[۱]، کرومول[۲] و ناپلئون[۳] نیز نتوانستند در مقابل جذبه‌های پرزرق و برق حکومت‌های دنیوی مقاومت کنند و این در حالی است که محمّد با واقعیّت آشنا بود و به همین جهت برای این گونه مقام‌ها اهمّیّتی قایل نمی‌شد و زندگیِ خصوصی‌اش مطابق با زندگیِ همهٔ مردم بود.»[۴]

اسوهٔ ایده‌آل

دی، جی هوگارث[5] در کتاب ***تاریخ عرب*** نوشته است: «حرکات روزانهٔ او [محمّد ﷺ]، خواه بسیار مهم و بزرگ و خواه کوچک و کم اهمّیّت، خود [به خود] قوانینی را به وجود آورد که امروزه میلیون‌ها نفر از آنان پیروی می‌کنند. رفتار هیچ فردی جز او در هیچ‌کدام از اقوام بشری، این چنین مورد تقلید قرار نگرفته است، حتا رفتار بنیانگذار دین مسیح اینگونه در زندگیِ معمولی پیروانش حاکم نبوده است. بهِ علاوه بنیانگذار هیچ آیینی جز پیامبر اسلام، تعالیمی چنین منحصر به فرد و بزرگ از خود باقی نگذارده است.»[۶]

۱- سزار Sezar ژول (قیصر یولیوس) Gesar Jules پاتریسین Patricien رومی (و. ۱۰۱ مقتول ۴۴ ق.م) وی یکی از افراد قبیلهٔ مشهور ژانس ژولیا (Julia) بود که خود را از نسل زهره می‌دانست وی با هم‌دستی کراسوس و پمپئوس به حکومت رسید.

۲- اولیور کرومول Cromwell, Oliver (۱۵۹۹-۱۶۵۸ م) که از سال ۱۶۵۳ تا سال ۱۶۵۸ م بر بریتانیا فرمانروایی داشت وی مردی شگفتی‌ساز در عرصه‌های نظامی بود.

۳- ناپلئون بناپارت Napoleni Bonaparte (۱۷۶۹-۱۸۲۱ م) امپراتور جهانگشای فرانسوی.

۴- **سیرت و شخصیّت حضرت محمّد**؛ ۱۹-۱۸.

5. D.G. Hogarth.

۶-همان، ۲۳-۲۲.

صداقت حضرت محمّد ﷺ

توماس کارلایل نوشته است: «آیا کسی این تهمت دروغ دربارهٔ وی [پیامبر اسلام ﷺ] را باور خواهد کرد؟ من ابداً باور نمی‌کنم، حتا اگر دروغ و فریب در بین همهٔ انسان‌ها آنچنان رواج یابد که بسان سخن راست مورد پذیرش قرار گیرد، زیرا در این صورت مردم ابله و دیوانه خواهند بود.

ای وای! این چه سخن زشتی بود که سفیهان و نابخردان بر اثر کفر و الحاد ساختند و همین سخن، نشانی از خباثت و پلیدی دل‌ها و مرگ روح آنان است و انسان دانشمند، هیچگاه سخنی کفرآمیزتر از این نشنیده است!

ای برادران! مگر امکان دارد کسی با دروغ، چنین آیینی استوار در تاریخ بسازد که تاکنون این همه درخشش داشته باشد؟ به خدا سوگند که این سخن، دروغی است که مثل دروغ‌های دیگر در تاریخ مکه، جمعی از کینه‌توزان یا دنیاپرستان آن را جعلش کرده‌اند!...

با یقین می‌گویم که محال است محمّد دروغ گفته باشد، زیرا اساس کارهایش را بر صداقت می‌بینم، چنانکه اساس دیگر فضایلش بر صداقت بوده است. صداقت و اخلاص عمیق در روح او موج می‌زد...»[۱]

دل‌بستگی به خداوند

جی. لیندساری جانسون[۲] نوشته است: «جهالتی که از جانب پاره‌ای از مسیحیان متعصّب، نسبت به مذهب اسلام به نمایش درآمد، وحشتناک است... [حضرت] محمّد به تنهایی درمیان ملت‌های آن زمان، خدای واحد را می‌پرستید و دیگر خدایان را مردود می‌شمرد. وی بر تقوا، به عنوان یک اصل اساسی، نماز روزانه برای خدا، احترام به همهٔ مردم، عدالت، نیکوکاری و میانه‌روی اصرار

۱- اندیشه تقریب؛ ۳۷.

2. G.Lindsary Johnson.

می‌ورزید. غالب سخنان پوچی که مسیحیان متعصّب وادارمان می‌کردند که باور کنیم در قرآن نوشته شده، نه به وسیلهٔ [حضرت] محمّد گفته شده و نه در ترجمهٔ صحیحی از قرآن دیده می‌شود.»[۱]

استقامت در برابر سختی‌ها

جرجی زیدان (۱۸۶۱-۱۹۱۴م) نویسنده و روزنامه‌نگار مسیحی لبنانی، نوشته است: «همین که قریش از آن اقدامات خود سودی ندیدند، به آزار مسلمانان پرداختند. مسلمانان با بردباری رنج می‌کشیدند و همین که کار سخت شد و مسلمانان بیش از اندازه مورد عذاب و توهین واقع شدند، پیغمبر دستور داد مسلمانانی که قوم و قبیله ندارند تا در پناهش باشند، از مکه به حبشه بروند؛ از این رو هشتاد و سه نفر با عده‌ای زن و بچه به حبشه رفتند و این هجرت، هجرت نخستین اسلام به شمار می‌آید. بدیهی است که این مسافرت در آن زمان بسیار دشوار بوده است، زیرا مهاجرین می‌بایست از بیابان‌های خشک و دریا بگذرند و با زن و بچه، این سختی‌ها را پشت سربنهند و همین اقدام آنان بهترین گواه است که پیروان پیغمبر به پیشوای خود ایمان کامل داشتند و به دستور او رنج سفر را بر خود هموار می‌ساختند.

اینک جای آن دارد که آن‌چه دربارهٔ دعوت اسلام پس از مطالعات بسیار به نظر ما رسیده است، برای خوانندگان شرح دهیم:

پاره‌ای از نویسندگان غیرمسلمان، پنداشته‌اند که پیغمبر برای ریاست و دنیاداری به این کار مهم دست زد، ولی ما معتقدیم که این پندار، بی‌پایه و مایه است، زیرا تاریخ دعوت اسلام گواهی می‌دهد که پیامبر از روی کمال خلوص و ایمان و بدون هیچ نظر دنیوی به دعوت مبادرت کرد.

پیغمبر اسلام به نبوّت خود ایمان و اطمینان قطعی داشت و به طور قطع می‌دانست که از جانب خداوند به دعوت مردم برانگیخته شده است و اگر این

۱- سیرت و شخصیّت حضرت محمّد، ۲۳.

ایمان، قطعی و کامل نبود، نمی‌توانست آن همه رنج و آزار را تحمل کند، زیرا حضرت رسول پیش از دعوت، به واسطهٔ زناشویی با خدیجه از جاه و مقام و ثروت برخوردار بود و مردم، دوستش داشته و به او احترام می‌گذاشتند و زندگانی آسوده‌ای می‌گذراند و برعکس، پس از دعوت، دچار رنج بسیار شد؛ تا آن اندازه که به خاطر او، مردم مکه با بنی‌هاشم از در ستیز وارد شدند و چون او هم از بنی‌هاشم بود، مکیان میان خود پیمانی بسته و در درون کعبه نهادند و به موجب آن، متعهد شدند که با بنی‌هاشم (اقوام پیغمبر) داد و ستد نکنند و از آنان دختر نگیرند و به آنان دختر ندهند. بنی‌هاشم در اثر این پیمان، مدت سه سال شهر مکه را ترک کرده و به کوه‌ها و غارها پناه بردند و اگر هم به مکه می‌رفتند، پنهانی می‌رفتند و فقط کسانی آشکارا در مکه آمد و شد می‌کردند که همچون ابولهب (عموی پیغمبر) با محمّد دشمنی سخت داشتند.

شاید پاره‌ای تصور می‌کنند که استقامت پیغمبر اسلام بر دعوت خود، به واسطهٔ پشتیبانی ابوطالب، عموی او، بوده است، ولی این نیز اشتباه است؛ زیرا پیغمبر پس از مرگ ابوطالب، بیش از پیش در دعوت خود پابرجا ماند. ابوطالب و خدیجه، سه سال پیش از هجرت درگذشتند و پس از مرگ آنان کار بر رسول اکرم دشوار شد و قریشیان از هر سو بر وی تاختند؛ به‌ویژه ابولهب و حکم بن عاص و عتبة بن ابی معیط. همسایگان پیامبر زیادتر از سایرین او را آزار می‌دادند و غالباً هنگام نماز، شکمبه بر سر و رویش می‌ریختند و خوراکش را آلوده می‌ساختند.

پیغمبر از مکه به طایف رفت، تا مگر در آن‌جا یار و یاوری بیابد، ولی در آن‌جا نیز چیزی جز دشنام و آزار ندید، تا آن‌جا که مردم طایف دسته‌ای از نادانان و اراذل خود را مأمور کردند که با پیامبر بستیزند و در ملأعام مسخره‌اش کنند همین که پیغمبر از آنان کناره می‌گرفت و به گوشه‌ای پناه می‌برد، عده‌ای می‌آمدند و دوباره فرومایگان را به از سرگیری آزارهایشان تشویق می‌کردند.

پیغمبر تمام این رنج‌ها را به جان می‌خرید و دعوت خود را ادامه می‌داد و فقط نزد خدای خویش از نادانی مردم شکوه می‌کرد.

حضرت رسول از طائف به مکه برگشت و دشمنان خویش را بدتر از سابق دید؛ به گونه‌ای که هرکس از دور و نزدیک با او به ستیزه برمی‌خاست و تهدیدش می‌کرد. پیغمبر با اراده‌ای ثابت و محکم بر این مصیبت‌ها صبر می‌کرد، درحالی که یقین داشت که اگر از دعوت خود دست بردارد، با او همه نوع همراهی و مهربانی خواهد شد؛ ولی دست از دعوت خود برنداشت، چون به نبوّتش ایمان کامل داشت و می‌دانست که از جانب خداوند به این مأموریت برگزیده شده است.

همین که پیغمبر از مسلمان شدن نزدیکان و اقوام خود نومید شد، در موسم حج بر سر راه مسافران حاضر می‌شد و آنان را به اسلام دعوت می‌کرد و در آن‌جا هم از تعرض مصون نبود و به ویژه عمویش ابولهب میان سخنانش می‌دوید و می‌گفت: «ای مسافران! به سخن برادرزادهٔ مرا گوش مدهید! او می‌گوید: از لات و عزی (نام دو بت) دست بکشید و گمراهی‌های تازه‌اش را بپذیرید، زنهار! از محمّد مشنوید!»

البته این اعتراضات، از تصمیم و ارادهٔ پیامبر نمی‌کاست و به طور مرتب، مسافران و حجاج را به دین اسلام می‌خواند.»[1]

۱- تاریخ تمدن اسلام، ۲۴-۲۳.

بخش دوم

شخصیّت پویا و الگوی والا

نوشتهٔ:
پروفسور کی. اس. راما کریشنا رائو
رئیس بخش فلسفهٔ دانشکدهٔ دولتی دانشگاه
زنان میسور، مندیسا (کارناتیکا)

عشق محمّد

مـــاه فـــروماند از جـمال مـحمّد
ســـرو نـباشد بـه اعـتدال مـحمّد
قدر فلک را کمال و منزلتی نیست
در نـــظر قـــدر بـا کـمال مـحمّد
وعـدهٔ دیـدار هـرکس بـه قیامت
لیـــلة اســری شب وصـال مـحمّد
آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی
آمـــده مـجموع در ظـلال مـحمّد
عرصه گیتی مجال همت او نیست
روز قـــیامت نگـر مـجال مـحمّد
و آن همه پیرایه بسته جنت فردوس
بـو کـه قـبولش کـند بلال محمّد
هم‌چو زمین خواهد آسمان که بیفتد
تـا بـدهد بـوسه بـر نـعال محمّد
شمس و قمر در زمین حشر نتابد
نـــور نـتابد مگـر جـمال مـحمّد
شـــاید اگـر آفـتاب و مـاه نـتابد
پیش دو ابـروی چـون هـلال مـحمّد
چشم مرا تا به خـواب دیـد جـمالش
خـواب نـمی‌گیرد از خـیال محمّد
سعدی اگـر عـاشقی کـنی و جـوانـی
عشق مـحمّد بس است و آل مـحمّد

(شیخ سعدی شیرازی)

تولّد و تحوّل

طبق گفته‌های مورخان مسلمان، محمّد در ۲۰ آوریل ۵۷۱ میلادی در منطقهٔ بیابانی عربستان دیده به جهان گشود. نام او به معنی «بسیار ستایش شده» است.

روحیه و پیام والای محمّد باعث شد که صحرای عربستان از هیچ، به دنیایی نوین با زندگی، فرهنگ، تمدّن و حکومتی نوین تبدیل شود که از مراکش تا جزایر هند شرقی را در برگرفت و بر زندگی مردم در سه قارهٔ آسیا، اروپا و آفریقا تأثیر گذاشت.

تردید در نوشتن

هنگامی که قصد داشتم در مورد محمّد، مطلبی بنویسم در ابتدا تردید داشتم، چون مسلمان نیستم و نوشتن در مورد چنین دینی، کار بسیار دقیقی است؛ آن هم باتوجّه به این که افراد زیادی وجود دارند که به ادیان مختلف، مؤمن‌اند و حتا در میان پیروان یک دین هم اختلافاتی وجود دارد.

با این که ممکن است ادعا شود، مذهب امری فردی است، ولی نمی‌توان انکار کرد که دامنه‌اش تمام جهان دیده و نادیده را دربرمی‌گیرد. دین، قلب‌ها، جان‌ها و ذهن‌های ما را، هم در سطح خود آگاه و هم در سطح ناخودآگاه، تحت تأثیر قرار می‌دهد. این موضوع زمانی اهمیّت بیشتری پیدا می‌کند که اعتقاد محکمی به این موضوع داشته باشیم که: گذشته، حال و آینده، با ریسمانی ظریف و ابریشمی به یک دیگر متصل شده‌اند؛ در این حالت، مرکز ثقل ریسمان دائماً تحت فشار شدید است و از این نقطه‌نظر، هرچه کم‌تر در مورد سایر مذاهب گفته شود، بهتر است.

شناخت ادیان

با این حال، این موضوع جنبهٔ دیگری هم دارد؛ زندگی ما خواه ناخواه با زندگی سایر افراد درهم تنیده شده است. ما از یک غذا می‌خوریم، از یک چشمه می‌نوشیم و از یک هوا تنفس می‌کنیم؛ از این نقطه نظر هر فرد باید بکوشد تمام مذاهب دنیا را بشناسد و زمینه را برای درک متقابل فراهم سازد.

در عین حال افکار ما، آن‌گونه که در ظاهر به نظر می‌رسد، از هم گسیخته نیست، بلکه در شکل ادیان بزرگ جهان تبلور یافته است. در این صورت، اگر قرار است شهروند خوبی برای دنیای خود باشیم، موظفیم که دستِ کم برای شناخت ادیان بزرگ و نظام فلسفی نوع جهان بکوشیم. ناگفته نماند که این کار باید با دقّت تمام انجام شود. موضوع نوشتهٔ من، عقایدی مذهبی است که دارای وجههٔ تاریخی است و پیامبر آن هم، شخصیّتی تاریخی دارد. حتا فردی همچون: **ویلیام مویر**، هنگامی که در مورد قرآن می‌نویسد، می‌گوید: «احتمالاً نتوان کتاب دیگری پیدا کرد که طی دوازده سده چنین خالص و دست نخورده باقی مانده باشد.»

برداشت نادرست

[حضرت] محمّد نیز شخصیّتی تاریخی است که تمام اعمالش به دقت، ثبت و برای نسل‌های بعد نگهداری شده است.

اکنون در زمانی زندگی می‌کنیم که تصویر نادرستی که پیشتر به علل سیاسی یا غیره از اسلام ارایه می‌شد، رنگ باخته است. پروفسور **بوان** در ***تاریخ قرون وسطای کمبریج*** می‌نویسد: «شرح اسلام و [حضرت] محمّد به گونه‌ای که در اروپای پیش از سدهٔ نوزدهم به رشتهٔ تحریر درآمده است، اکنون تنها حکم کنجکاوی‌های ادبی دارد. به عنوان مثال: نظریهٔ اسلام و [توسعهٔ آن به زور] شمشیر، دیگر چندان در دنیای امروز خریدار ندارد. این اصل اسلام که «اجبار برای پذیرش دین وجود ندارد»[1]، کاملاً شناخته شده است. **گیبون**، تاریخ‌دانی که

۱- ﴿لاإکراه فی الدین﴾: «در پذیرش دین [اسلام] هیچ گونه اجباری نیست». (بقره/۲۵۶).

شهرت جهانی دارد، می‌گوید: «اعتقاد خطرناکی که به پیروان [حضرت] محمّدنسبت داده شده، این است که آنان وظیفه دارند تمام ادیان را با شمشیر از میان بردارند.»

به گفتهٔ این مورخ، این اتهام، مبنایی جز جهل و تعصّب ندارد و از جانب قرآن، رد شده است و تاریخ کشورگشایان مسلمان و مدارای آنان با مسیحیان نافی این حکم است. [حضرت] محمّد تنها با تکیه بر قدرت اخلاقی خود به موفّقیّت دست یافت، ولی بعدها، آن هم تنها در دفاع از خود، و بعد از به شکست رسیدن تلاش‌های مکررش برای دستیابی صلح با مشرکان شرایط موجود پایش را به میدان جنگ باز کرد و با این وصف هم پیامبر استراتژی رایج میادین جنگ را به کلی تغییر داد. تعداد کل کشته‌ها طی جنگ‌هایی که در شبه جزیرهٔ عربستان و به رهبری [مستقیم یا غیر مستقیم] وی در برگرفت، از چند صد نفر [1] تجاوز نکرد! او حتا در میدان جنگ نیز به اعراب بدوی یادآور شد که در حال جنگ هم نماز جماعت بر پا دارند. هنگامی که در کشاکش جنگ، وقت نماز فرا می‌رسید، آنان نماز جماعت را حتا در میدان جنگ هم ترک نمی‌کردند. درحالی که یک گروه نماز می‌خواند، گروه دیگر می‌جنگید و سپس جای خود را عوض می‌کردند. در تاریخ اعراب، ورود شتر قبیله‌ای به چراگاه قبیلهٔ دیگر به جنگی چهل ساله منجر شد که روی هم رفته به مرگ هفتاد هزار انسان انجامید! پیامبر اسلام به آن اعراب خشن، مدارا و خویشتنداری آموخت. پیامبر فضای میدان جنگ را تلطیف کرد و به اعراب آموخت که یکدیگر را فریب ندهند، به عهد و پیمان وفادار باشند، از کشتن زنان و کودکان و پیرمردان خودداری کنند، از قطع و سوزاندن درختان بپرهیزند و مزاحم کسی که مشغول عبادت است، نشوند به هنگام فتح مکه او در اوج قدرت خود بود و شهری که دعوتش را ردکرده و خود و پیرانش را شکنجه و تبعید کرده بود، اکنون در اختیارش بود و براساس قوانین جنگی، می‌توانست شمشیر انتقام از نیام برکشد، ولی گفت:

۱-تعداد کشته‌ها از هر دو طرف در تمام غزوه‌ها و سریه‌ها در زمان حیات پیامبر ﷺ از ۹۱۸ نفر فراتر نرفت. الاسلام و اثره فی الحضارة، ۵۹-۵۸.

«امروز از شما انتقام گرفته نمی‌شود و همگی آزاد هستید!»

او همچنین گفت:

«من هر نوع تمایز و نفرت بین انسان‌ها را زیر پا می‌نهم.»

او به منظور اتّحاد انسان‌ها مجوز جنگ دفاعی را صادر کرد، و چون به هدف خود رسید، حتا بدترین دشمنان خود را نیز عفو کرد؛ حتا کسی را که عموی عزیزش حمزه[۱] را کشت، مثله کرد و بخشی از جگرش را به دندان گرفته بود!

مساوات و برادری

اصول برادری جهانی و مساوات انسان‌ها، یکی از مهم‌ترین موارد کمک [حضرت] محمّد به ارتقای اجتماعی بشریّت بود. خانم ***ساروجینی نایدو*** در این مورد می‌گوید: «اسلام، نخستین دینی بود که اصول دموکراسی را رعایت کرد. هنگامی که مؤمنین روزی پنج بار با صدای مؤذن به مسجد می‌روند، دمکراسی اسلام بروز می‌کند. این دمکراسی آن‌جا مشخص می‌شود که روستایی و سلطان پنج بار در روز در کنار هم زانو زده و می‌گویند: خدا از همه بزرگ‌تر است.»

مهاتما گاندی می‌گوید: «کسی گفته است که: اروپاییان در آفریقای جنوبی از ظهور اسلام در هراس‌اند؛ همان اسلامی که اسپانیا را متمدن کرد، روشنایی را به مراکش برد و جهانیان را به برادری فراخواند. اروپاییان و آفریقای جنوبی از اسلام در هراس‌اند؛ چون در این سرزمین برادری، گناه و اسلام، به معنی برابری با رنگین پوست است، پس ترس آنان کاملاً بجاست.»

هر سال، در موسم حج، جهان شاهد نمایش جهانی اسلام در از بین بردن تفاوت‌های نژاد، رنگ و رتبه است. مردم اروپا، آفریقا، عربستان، ایران، هند و

۱- حمزه در جنگ احد، در سال سوم هجری، در سن ۵۹ سالگی به دست وحشی پسر حرب، به شهادت رسید، وحشی شکم حمزه ﷺ را درید و جگرش را بیرون کشید و برای هند دختر عتبه بن ربیعه برد و هند جگر حمزه را در دهان گذاشت و جوید و سپس بیرون انداخت و آمد حمزه را مثله کرد و از تمام اندام او، برای خود یاره و خلخال و بازوبند درست کرد! پیامبر پس از فتح مکه، وحشی و هند را مورد عفو قرار داد. (مؤلف)

چین، در مدینه به عنوان اعضای یک خانواده به هم می‌پیوندند. و تنها لباسی که به تن می‌کنند، دو تکه پارچهٔ سفید است و درحالی که سرهای خود را تراشیده‌اند و اثری از غرور در کسی دیده نمی‌شود، می‌گویند: «خدایا! من به فرمان تو آمدم، هیچ شریکی برای تو نیست و من به سوی تو آمدم.»

به عقیدهٔ **پروفسور هورگرونج**: «ائتلافی که توسط رسول خدا بین ملل مختلف بنیان گذاشته شد، اتحاد بین‌المللی برادری انسانی را بر چنان پایه‌هایی استوار ساخت که توانست راهنمای کشورهای جهان باشد. حقیقت این است که هیچ کشوری در دنیا نمی‌تواند نظیری برای کاری که اسلام انجام داده است و عبارت است از تحقق عینی اتحادیهٔ ملل، ارائه دهد.»

نمونه‌های عملی مساوات و برادری

پیامبر اسلام بهترین شکل حکومت دمکراسی را ارائه داد. خلفایی همچون: علی که داماد پیامبر بود، همچون افراد عادی در مقابل قاضی حاضر می‌شدند. ما از رفتاری که امروز توسط سفیدهای متمدّن با سیاهان می‌شود، اطلاع داریم. وضعیّت بلال را در نظر بگیرید که چهارده سده پیش و در زمان پیامبر برده‌ای سیاه‌پوست بود. وظیفه اذان گفتن، که در هنگام ظهور اسلام [و پس از آن] بسیار اهمیّت داشت، به این بردهٔ سیاه واگذار شد. در فتح مکه، هنگامی که بلال برای گفتن اذان بر بام کعبه که مقدس‌ترین مسجد مسلمانان است ایستاده بود، عده‌ای فریاد زدند: «وای بر او که بر بام کعبه ایستاده است!» در آن هنگام بود که پیامبر این آیه را برای نخستین بار قرائت کرد:

«ای مردم! ما، شما را از یک مرد و زن آفریدیم [و جماعت‌ها و قبیله‌های‌تان کردیم تا همدیگر را بشناسید و] گرامی‌ترین شما نزد خدا، پرهیزکارترین شماست.»[1]

این آیه باعث چنان استحاله‌ای در آنان شد که خلیفهٔ اسلام، دختر خود را به

۱- ﴿یا ایها الناس انا خلقنکم من ذکر و انثی و جعلنکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقاکم﴾ حجرات/۱۳.

همسری آن غلام سیاه درآورد[1] و خلیفهٔ دوم، عمر هرگاه او را می‌دید، به احترامش از جای خود برمی‌خاست! به این دلیل است که گوته بزرگ‌ترین شاعر آلمانی، در مورد قرآن می‌گوید: «نفوذ عظیم این کتاب در تمام دوران‌ها باقی خواهد ماند.»

جرج برنارد شاو نیز می‌گوید: «تنها دینی که طی صد سال آینده شانس حکمروایی بر انگلستان و کل اروپا را طی صد سال آینده دارد، اسلام است.»

به رسمیّت شناختن حقوق زن

سرچارلز ادوارد آرچیبالد هامیلتون می‌گوید: «اسلام به ما می‌گوید: انسان در ذات خود بی‌گناه است. زن و مرد منشأ مشترکی دارند و دارای استعدادهای هوشی، معنوی و اخلاقی مشابهی هستند.

اعراب بر این باور بودند که هرکس قدرت استفاده از نیزه و شمشیر را داشته باشد، وارث خواهد بود، ولی اسلام به دفاع از جنس ضعیف‌تر پرداخت و برای زنان حقّی از ارث را در نظر گرفت. این دین سده‌ها پیش حق مالکیّت زنان را به رسمیّت شناخت، درحالی که دوازده سده بعد، در انگلستان سال ۱۸۸۱م بود که این اصل مترقّی اسلام به اجرا گذاشته شد و زنان، براساس قانون زنان متأهل، حق مالکیّت پیدا کردند. پیامبر اسلام سده‌ها پیش اعلام کرده بود: «زنان نیمهٔ دوم مردان هستند و حقوق‌شان مقدس است، مواظب احقاق حق‌شان باشید!»

صدای انسانیّت

اسلام تا آن‌جا که سیاست و اقتصاد بر رفتار انسان‌ها تأثیر می‌گذارد، اصول بسیار مهمی را برای زندگی اقتصادی انسان‌ها ارائه کرده است. براساس نظر پروفسور **ماسینیون**، اسلام همواره به شخصیّت‌سازی - که اساس بنای تمدن‌هاست - توجّه داشته است؛ این موضوع توسط قانون ارث، پرداخت زکات

۱- در هیچ یک از منابع اسلامی نیامده است که بلال با دختر یکی از خلفا ازدواج کرده باشد. مؤلف

و نیز از طریق غیرقانونی دانستن پاره‌ای اعمال اقتصادی، همچون: انحصار، ربا و احتکار، در اسلام دنبال شده است، از نظر اسلام، قمار حرام است و کمک به ایجاد مدارس، مکان‌های عبادی، بیمارستان‌ها، حفر چاه‌ها و تأسیس دارالایتام از مهم‌ترین و باارزش‌ترین [و پایدارترین] اعمال است. گفته می‌شود: نخستین بار در اثر تعالیم پیامبر اسلام بود که دارالایتام افتتاح شد. ***کارلایل*** در مورد [حضرت] محمّد می‌گوید: «صدای انسانیّت، ترحّم و برابری از درون او به گوش می‌رسد.»

معیارهای عظمت

به گفتهٔ یک مورخ، معیارهای عظمت هر فرد عبارت است از این‌که:
ـ آیا نسبت به معاصران خود برتری داشته است؟
ـ آیا آن قدر عظمت داشته است که از استانداردهای زمان خود فراتر رود؟
ـ آیا میراث جاودانی برای جهان، باقی گذاشته است؟
تجلی دو مورد آخر در رابطه با [حضرت] محمّد قبلاً ذکر شده است.

برتری پیامبر ﷺ بر معاصران

و اما در رابطه با مورد اول: آیا پیامبر اسلام نسبت به معاصران خود برتری داشت؟ سوابق تاریخی نشان می‌دهد که هم دشمنان و هم دوستان معاصر [حضرت] محمّد خصوصیات متعالی، صداقت بی‌نقص، فضایل، صمیمیّت و قابل اعتماد بودن او در تمام زمینه‌های فعّالیّت بشری را به رسمیّت شناخته‌اند؛ حتا یهودیان و افرادی که به او ایمان نیاوردند، برای حل مناقشات فردی خود، به داوری او گردن نهادند و حتا افرادی که به او ایمان نیاوردند، چاره‌ای نداشتند جز آن که بگویند: «ای محمّد! ما تو را دروغگو نمی‌دانیم، ولی کسی را که به تو کتاب داده است و به پیامبری‌ایت برگزیده است، قبول نداریم.»

آنان با تصور دیوانه شدن [حضرت] محمّد سعی کردند با استفاده از خشونت او را درمان کنند، ولی آنان متوجّه شدند که نوری واقعی در وجودش زبانه

می‌کشد. نکتهٔ جالب این است که تمام بستگان نزدیک، پسرعموی عزیز و دوستان صمیمی وی که از نزدیک با [حضرت] محمّد آشنا بودند، همگی به الهی بودن پیامش ایمان داشتند. اگر آن زنان و مردان که همگی باهوش، نجیب و باسواد بودند - کوچک‌ترین تردیدی در صداقت [حضرت] محمّد داشتند، بدون شک، تلاش او برای ایجاد اصلاحاتِ اجتماعی، از پیش محکوم به شکست بود؛ برعکس، یاران صدیق او چنان به وی وفادار بودند که حتا شیوهٔ زندگی‌شان را از پیامبر الهی می‌گرفتند. و به خاطر او تمام خطرها را به جان خریدند؛ از او اطاعت کردند و حتا در زیر بدترین شکنجه‌هایی که گاه به مرگشان می‌انجامید به او وفادار بودند. آیا اگر متوجّه کوچک‌ترین لغزشی در [حضرت] محمّد می‌شدند، این گونه رفتار می‌کردند؟!

صلابت یاران پیامبر ﷺ

تاریخ اسلام بیانگر رفتار بی‌رحمانه‌ای است که در مورد زنان و مردان مسلمان اعمال می‌شد: سمیه، زنی بی‌گناه، با نیزه قطعه قطعه می‌شود! پاهای یاسر را به دو شتر بسته و در جهت مخالف حرکت می‌دهند! خباب بن حارث[1] را وادار کردند روی بستری از زغال‌های سوزان دراز بکشد، در حالی که پاهای خود را بر روی سینه‌اش نهاده بودند تا نتواند تکان بخورد و چربی زیر پوستش آب شود! خباب بن عدی[2] را قطعه قطعه کردند و در اثنای شکنجه از او پرسیدند: آیا دوست نداشت در خانه با زن و فرزندان بود و [حضرت] محمّد به جایش کشته می‌شد؟

او فریاد زد: حاضر است جان و زن فرزندانش را فدای محمّد کند!

آیا این میزان ایمان و اعتقاد در میان پیروان [حضرت] محمّد بهترین گواه بر راستگویی و اعتقاد عمیق او به رسالت خود نبود؟ مردان و زنان پیرو او از بهترین‌های مکه و مردانی دارای مقام و ثروت و نیز از میان خویشاوندان [حضرت] محمّد بودند.

۱- صحیح آن خبّاب بن اَرت بن جندله است، نه خباب بن حارث. (مؤلف)

۲- درست آن خبیب بن عدی است. مؤلف

شخصیّت تحسین برانگیز

به گفتهٔ *دایره‌المعارف بریتانیکا*: «محمّد موفّق‌ترین پیامبر و شخصیّت دینی بود.» این موفّقیّت تصادفی نبود، بلکه ناشی از شخصیّت تحسین برانگیز و ارزش‌های فردی او بود. شخصیّت محمّد از پیچیده‌ترین ویژگی‌های اوست؛ تنها با یک نگاه می‌توان دید که محمّد پیامبر، فرماندهٔ نظامی، فرمانروا، جنگجو، تاجر، واعظ، حکیم، سیاستمدار، خطیب، مصلح، پناگاه ایتام، پشتیبان بردگان، حامی زنان، قانونگذار، قاضی و قدیس است.

سرمشق نیکو

یتیم بودن، بدترین بدبختی روی زمین است و او زندگی خود را این گونه آغاز کرد. در سیر تحول خود، از یک کودک یتیم، تا فراری تحت تعقیب، تا حاکم روحانی و زمینی و در جریان تمام وسوسه‌های و اغواگری‌ها، از آتش آلودگی به دنیا سالم بیرون آمد تا الگویی برای هر انسان باشد.

شخصیّت پویا

موفّقیّت‌های او تنها محدود به یک جنبهٔ زندگی نیست، بلکه تمام جنبه‌های انسانی را در برمی‌گیرد. اگر بزرگی به معنی پاکسازی یک ملّت در منجلاب وحشیگری و ظلمت فرو رفته است، شخصیّت پویایی که توانسته باشد از عهدهٔ چنین کاری برآید و امّتی را از حضیضی که قوم عرب در آنان گرفتار بود، نجات دهد و آنان را به مکانی رهنمون شود که پرچم‌دار تمدن شوند، به راستی مستحق بزرگی است.

سمبل بزرگی

اگر بزرگی یعنی متحد کردن جوامع متفرق از طریق پاکدامنی و برادری، باز هم بزرگی، مستحق پیامبر صحرا است.

اگر بزرگی به معنی زدودن زنگار تعصّبات و خرافات باشد، پیامبر اسلام این کار را برای میلیون‌ها نفر انجام داده است.

اگر بزرگی به معنی ارائهٔ معیارهای والای اخلاقی است، [حضرت] محمّد از نظر دوست و دشمن به عنوان «امین» و «صدیق» شناخته شده است.

اگر یک کشورگشا، فرد بزرگی است، در این جا با یتیمی مواجه هستیم که فرمانروای عربستان شد و امپراتوری بزرگی بنا نهاد که چهارده سده دوام آورده است. اگر معیار بزرگی یک رهبر، میزان وفاداری به اوست، نام [حضرت] محمّد هنوز قلوب میلیون‌ها نفر را در سراسر جهان می‌رباید.

پدیدهٔ نادر خلقت

او فلسفه را در مدارس آتن و رم، ایران، هند یا چین نخوانده بود؛ با این حال، کاشف عالی‌ترین حقایقی است که برای بشر ارزش ابدی دارند و در عین بیسوادی با چنان بلاغت و احساسی سخن می‌گفت که اشک مخاطبان را جاری می‌کرد. او که یتیم به دنیا آمد و از تعلّقات دنیوی بی‌بهره بود، مورد علاقهٔ همگان قرار گرفت. مردانی که از نبوغ سخنرانی و خطابه برخوردار باشند، اندک‌اند؛ «دکارت»[1] یکی از کامل‌ترین نمونه‌های خطبا بود. **هیتلر** در جایی گفته است:

«یک نظریه پرداز بزرگ، الزاماً رهبر بزرگی نیست. در حالی که یک سازمان دهنده، همیشه رهبر بزرگی است. به این دلیل که رهبری، به معنی توان به حرکت در آوردن توده‌های مردم است. استعدادهایی که مولد ایده‌ها هستند، دارای توان رهبری نیستند و تجمیع قوای نظریه‌پردازی، سازمان‌دهی و رهبری در یک فرد، از نادرترین پدیده‌های تاریخ بشری است.»

به این ترتیب، پیامبر اسلام یکی از نادرترین پدیده‌های خلقت بوده است.

زندگی بی‌آلایش

عالیجناب ***باسورث اسمیت*** می‌گوید: «اگر در زمین مردی باشد که بتواند ادعا کند از طرف خداوند فرمان رانده است، او [حضرت] محمّد است؛ چون تمام

۱- رنه دکارت Rene Descartes (۱۵۹۶-۱۶۵۰م) فیلسوف، ریاضی‌دان و فیزیک‌دان فرانسوی.

قدرت را بدون ابزار آن و حامیان معمول، در اختیار داشت. او اهمّیّتی به زرق و برق نمی‌داد و سادگی زندگی خصوصی‌اش در راستای زندگی عمومی‌اش بود.»

با فتح مکه [در سال هشتم هجری]، بیش از یک میلیون مایل مربع سرزمین در اختیار او بود، با این حال همچنان کفش‌هایش را، خود وصله می‌زد؛ لباس‌هایش را از پشم خشن انتخاب می‌کرد، شیر بزها را می‌دوشید، اجاق را تمیز می‌کرد، آتش را روشن و به امور معمول خانواده، رسیدگی می‌کرد. خوراکش خرما و آب بود. برخی اوقات چندین شب خانواده‌اش چیزی برای خوردن نداشت. تشک او از برگ درختان خرما تهیه شده بود و بیشتر شب‌ها را به عبادت می‌ایستاد.[۱] او با تضرّع و زاری از خداوند درخواست می‌کرد که قدرت کافی برای عمل به وظایف به او اعطا کند. هنگامی که از دنیا رفت، تنها دارایی‌ای از خود باقی گذاشت[۲]، چند سکه بود که بخشی از آن بابت بدهی‌هایش پرداخت و مابقی به مستمندان انفاق شد. لباس‌هایی که هنگام مرگ بر تن داشت، پر از وصله بود.

شخصیّت استوار و فروتن

پیامبر خدا با تغییر شرایط، تغییر نکرد؛ چه در هنگام شکست و چه در پیروزی و در قدرت و ضعف، همان مرد بود با همان شخصیّت. صداقت [حضرت] محمّد با هیچ معیاری قابل قیاس نبود. او انسان بود و همدلی انسانی و عشق به انسان‌ها تا اعماق جانش ریشه دوانده بود.

۱- عروه از حضرت عایشه‌رضی الله عنها روایت می‌کند که: پیامبر خدا در شب به عبادت می‌ایستاد و بر اثر آن پاهایش می‌آماسید. عایشه رضی الله عنها گفت: ای رسول خدا! چرا چنین می‌کنی؟ در صورتی که خداوند گناهان پیشین و پسینت را آمرزیده است؟ پیامبر فرمود: «آیا دوست نداری که بنده‌ای سپاسگزار باشم؟» این حدیث را امام بخاری (حدیث ۴۸۳۷) و امام احمد (حدیث ۲۴۸۴۴) و امام مسلم (حدیث ۲۸۲۰) (۸۱) و امام بیهقی در **السنن الکبری** (۴۹۷/۲ و ۳۹/۷) و امام طبرانی در **المعجم الاوسط** (حدیث ۳۸۲۲) روایت کرده‌اند. مؤلف

۲- از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت است که فرمودند: رسول خدا ﷺ در حالی از دنیا رفت که زره وی در عوض ۳۰ صاع جو به رهن نهاده شده بود (گرو بود). این را امام بخاری (احادیث ۲۹۱۶ و ۴۴۶۷) و احمد (حدیث ۲۵۹۹۸) و بیهقی در **السنن الکبری** (۳۶/۶) و بغوی در **شرح السنة** (حدیث ۲۱۲۹) و ابن حبان (حدیث ۵۹۳۶) و اسحاق بن راهویه (حدیث ۱۵۵۱) روایت کرده‌اند. مؤلف

در وجودش اثری از غرور و تکبر نبود. چه نامی جز بنده و رسول خدا می‌توان بر او نهاد؟ او پیامبری بود همچون تمام پیامبران دنیا، که شما برخی از آنان را می‌شناسید و برخی را نمی‌شناسید، در صورتی که فردی به یک نفر از آنان نیز ایمان نداشته باشد، نمی‌تواند مسلمان باشد. به گفتهٔ یک محقق عربی: «باتوجّه به احترامی که پیروانش به او می‌گذاشتند، اصلی‌ترین معجزه‌اش این بود که هرگز ادعا نکرد قدرت آوردن معجزات را [بدون اذن الهی] دارد.» او معجزاتی انجام داد، ولی نه برای پیشبرد دین خود، بلکه برای نشان دادن قدرت خدا. او هیچ گنجی در زمین و آسمان نداشت. هرگز مدعی اطلاع از آینده [بدون اذن الهی] نشد و این درست در زمانی بود که مردم به معجزات عادت داشتند.

آموزه‌های پیامبر ﷺ و برداشتی نوین از دین

او پیروان خود را به مطالعهٔ طبیعت و قوانین آن فراخواند. قرآن می‌گوید:

«خداوند، آسمان‌ها و زمین و هرچه راکه در بین آن‌هاست، بیهوده خلق نیافرید. او همهٔ آنان را براساس حق آفریده است، ولی بسیاری از مردمان نمی‌دانند.»[۱]

دنیا یک توّهم، یا عاری از هدف نیست. دنیا براساس حق، آفریده شده است. تعداد آیات قرآنی که انسان را به تدبّر در عالم [فرا] می‌خوانند، چند برابر آیاتی است که به نماز، روزه یا حج امر می‌کنند. ایجاد روحیهٔ علمی، ناشی از تعلیمات محمّد، پیامبر خدا، بود. قرآن می‌گوید: **«خدا انسان را برای عبادت خلق کرده است.»**[۲] ولی عبادت، معانی متفاوتی دارد و عبادت خدا محدود به نماز نیست؛ و هر کاری که با نیّت رضای خدا انجام شود و در جهت منافع بشر باشد، عبادت تلقی می‌شود. همچنین قرآن، زندگی و کار برای آن را به شرطی مقدس می‌داند، که با صداقت، عدالت و خلوص نیّت انجام شود. قرآن می‌گوید: «اگر از چیزهای پاک تناول کنید و خدا را شکر نمایید، او را عبادت کرده‌اید».

۱- ﴿و ما خلقنا السموات والارض و ما بینهما لاعبین ما خلقتهما الا بالحق و لکن اکثرهم لایعلمون﴾ سورهٔ (دخان ۳۸ و ۳۹).

۲- ﴿و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون﴾ (ذاریات/۵۶).

حدیثی از پیامبر نقل شده است که می‌گوید: «هر که به تمنّای قلب خود پاسخ دهد، خدا به او پاداش می‌دهد، به شرطی که از روش‌های مجاز استفاده کند.»

شنونده‌ای گفت: «ای رسول خدا! در این صورت، او تنها به هوای نفس خود عمل کرده است!»

در پاسخ شنید: «اگر از شیوه‌ای نامناسب استفاده کند، به شدت تنبیه خواهد شد، ولی در غیر این صورت، چرا باید به دلیل انجام کار درست، تنبیه شود؟»[1]

این مفهومی جدید از دین است که افزون بر توجّه به معنویّات، به بهبود زندگی دنیوی نیز می‌اندیشد. تأثیر این اندیشه بر روابط انسانی، قدرت عظیمی که بر توده‌های مردم دارد، تفسیر جدیدی که از تکلیف ارائه می‌دهد و نیز مناسب بودن آن، هم برای افراد جاهل و هم دانشمندان، یکی از آموزه‌های پیامبر اسلام است.

ولی باید در نظر داشت که تأکید بر اعمال صالح، به معنی قربانی کردن ایمان نیست. در حالی که مکاتب مختلفی وجود دارند که برخی عمل را در مسلخ ایمان و برخی ایمان را در مسلخ عمل قربانی می‌کنند، اسلام، مبتنی بر عمل صالح و ایمان قلبی است.

در اسلام، هدف به اندازهٔ وسیله و وسیله به اندازهٔ هدف ارزش دارد. به گفتهٔ قرآن: «افرادی که ایمان دارند و عمل صالح انجام می‌دهند، وارد بهشت خواهند شد.»[2] افرادی که ایمان دارند، ولی عمل نمی‌کنند، جایی در اسلام ندارند. همچنین ایمان با عمل نادرست، مغایرت دارد. قانون الهی، یعنی قانون تلاش.

۱- امام مسلم در کتاب صحیحش به سند خود از ابوذر ؓ روایت کرده است:... پیامبر خدا ﷺ فرمود:... و نزدیکی و هم بستری با همسران‌تان صدقه است. صحابه گفتند: ای رسول خدا! یکی از ما شهوتش را برآورده می‌کند برایش اجر و پاداش هم هست؟ فرمود: «مگر ندانستید که اگر آن (شهوتش) را از راه حرام برآورده سازد گناهکار می‌شود؟ پس به همین ترتیب اگر از راه حلال شهوتش را برآورده کند، اجر و پاداش دریافت می‌نماید.» **شرح السنه** (حدیث ۱۶۴۴). مؤلف

۲- آیات بی‌شماری در قرآن به این موضوع اشاره می‌کنند که برخی از آنان عبارت‌اند از: بقره/ ۲۵ و ۸۲؛ نساء/ ۵۷ و ۱۲۳، هود/ ۲۳، ابراهیم/ ۲۳، کهف/۱۰۷، حج/ ۱۴، ۲۳ و ۵۶، عنکبوت/ ۵۸، روم/ ۱۵، لقمان/ ۸، سجده/ ۱۹، شوری/۲۲، جاثیه/۳۳، محمّد/۱۲ و بروج/ ۱۱. (مؤلف).

آموزه‌های قرآنی

قرآن در رابطه با موقعیّت انسان در جهان می‌گوید:

«خداوند هر آن چه راکه در زمین و آسمان است، مسخر شما گردانده است. شما بر زمین و آسمان برتری دارید.»

در رابطه با خدا، قرآن می‌گوید:

«ای انسان! خداوند توانایی‌های عالی به تو داده است و مرگ و زندگی را آفریده است تا شما را آزمایش کند و ببیند کدام یک از راه راست منحرف می‌شوید.»[1]

هر انسانی به رغم برخورداری از ارادهٔ آزاد، تحت قیود مشخّصی نیز هست. خدا در قرآن می‌گوید: اراده‌اش بر این تعلّق گرفته است که هر انسانی را در شرایطی که برایش مناسب تشخیص می‌دهد، بیافریند. به گفتهٔ خداوند، او شیوهٔ خاصی برای امتحان هر انسان دارد:

«شما همواره درحال امتحان شدن هستید. و چنانچه براساس دستورات خدا زندگی کنید و بمیرید، در راه خدا مرده‌اید.»[2]

قرآن به انسان می‌گوید که زندگی این دنیا را پایان زندگی انسان فرض نکند، چون زندگی جاویدان بعد از مرگ شروع می‌شود.

به گفتهٔ اسلام، کسانی که موقعیّت‌های دنیا را هدف قرار می‌دهند، عاقبت عمل خود را خواهند دید و سرانجام اعمال خود را مشاهده خواهند کرد. اسلام از انسان می‌خواهد که با خواهش‌های نفس امّاره بستیزد و به جایی برسد که نفس لوّامه بیدار شده و به دنبال کمال روحی باشد. به گفتهٔ قرآن:

«ای نفس آرام و مطمئن! بازگرد به سوی پروردگارت، درحالی که تو از او راضی هستی و او نیز از تو راضی است. بنابراین، در صف بندگان من درآی و در بهشت من جای گزین!»[3]

۱- لقمان/۲۰ و جاثیه/۱۳.

۲- ملک/۲.

۳- ﴿یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی﴾ سورهٔ فجر، آیات ۲۷، ۲۸، ۲۹ و ۳۰.

از نظر اسلام، این هدف اصلی انسان است؛ یعنی از یک سو تبدیل شدن به ارباب کاینات و از سوی دیگر رسیدن به آرامش در سایهٔ پروردگار خود. در این مرحله، عشق خدا، خوراک روحِ انسان و چشمهٔ حیات، منبعِ نوشیدنی اوست. غم و شکست بر او چیره نخواهد شد و موفّقیّت، به غرور او نخواهد انجامید.

کشورهای غربی درصددند که ارباب جهان شوند، ولی روح‌شان هنوز به آرامش و طمأنینه نرسیده است.

اسلام، مسیر سعادت

توماس کارلایل تحت *تأثیر فلسفهٔ زندگی در اسلام* می‌گوید: «اسلام، یعنی تسلیم شدن در برابر خداوند؛ یعنی تمام قدرت ما وامدار تسلیم در برابر اوست. هرچه او با ما می‌کند وهرچه به سوی ما می‌فرستد - حتا اگر مرگ یا بدتر از آن باشد - خیر است و برای ما بهترین گزینه. ما خود را به خدا می‌سپاریم.»

همین نویسنده ادامه می‌دهد: «به گفتهٔ گوته[1]: اگر اسلام این است، آیا همگی مسلمان هستیم؟»

خود *کارلایل* به پرسش گوته پاسخ می‌دهد و می‌گوید: «بله! هریک از ما که زندگی اخلاقی دارد، این گونه زندگی می‌کند. این بالاترین درجهٔ خردمندی‌ای است که از آسمان بر زمین آمده است.»

۱-یوهان ولفگانگ گوته (۱۷۴۹-۱۸۳۲م) شخصبت شهیر ادبی آلمان.

بخش سوم

زندگانی پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

نوشتهٔ:
پروفسور برتولد اشپولر
(۱۹۱۱-۱۹۹۰م)
استاد سابق دانشگاه‌های گوتینگن، مونیخ و هامبورگ

گدای درگه مصطفی

ای صبح صادقان رخ زیبای مصطفی
وی سرو راستان قد رعنای مصطفی
آیینهٔ سکندر و آب حیات خضر
نور جبین و لعل شکر خای مصطفی
معراج انبیا و شب قدر اصفیا
گیسوی روز پوش قمرسای مصطفی
ادریس کو معلم علم الهی است
لب بسته پیش منطق گویای مصطفی
عیسی که دیر دایر علوی مقام اوست
خاشاک روب حضرت اعلی مصطفی
بر ذروه دنا فتدلی کشیده سر
ایوان بارگاه معلای مصطفی
وزجام روح پرور ما زاغ گشته مست
آهوی دلکش شهلای مصطفی
خالی ز رنگ بدعت و عاری ز رنگ شرک
آیینهٔ ضمیر مصفای مصطفی
روح الامین که آیت قربت به شان اوست
قاصر زدرک پایه ادنی مصطفی
گومه به نور خویش مشوغرّه زانک او
عکسی بود ز غرّهٔ غرّای مصطفی
خواجو گدای درگه او شو که جبرئیل
شد با کمال مرتبه مولای مصطفی

(ابوالعطا کمال الدین محمود معروف به خواجو کرمانی)

دربارهٔ نویسنده

برتولد اشپولر[1] در ۵ دسامبر ۱۹۱۱ م در کارلزروههٔ[2] آلمان به دنیا آمد. در دانشگاه‌های هایدلبرگ، مونیخ، هامبورگ و برسلاو به تحصیل پرداخت. در [سال] ۱۹۶۲ به اخذ دو عنوان دکترای افتخاری «الهیات» از برن و «ادبیات» از بوردو نایل آمد. در زمینهٔ «مباحث شرقی» نیز موفّق به اخذ درجهٔ دکترا از مراکز علمی کشورهای لبنان، مصر، عراق، ایران، افغانستان و پاکستان شد. وی به پانزده زبان آشنایی کامل داشت و لهجهٔ مصری را نیز می‌دانست. او از معروف‌ترین دانشمندان عصر حاضر در تحقیقات و تتبعات تاریخی است و به سیاست و فرهنگ ملل اسلامی و مسیحی در خاورمیانه توجّه خاصی دارد. دارای آثار زیادی دربارهٔ تاریخ اقوام ترک زبان و جغرافیای تاریخی مشرق است. مطالعات وسیعی دربارهٔ تاریخ ایران در عصر اسلامی دارد و تاکنون دربارهٔ تاریخ ایران و به ویژه عصر مغول، چندین کتاب تحقیقی مفصل، که از بهترین آثار ایران‌شناسی محسوب می‌شوند تألیف و منتشر کرده است.

از [سال] ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۵ همکار گروه تاریخ سیلیزی، از [سال] ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۷ دانشیار بخش تاریخ اروپای شرقی در دانشگاه برلین و یکی از ناشران سالنامهٔ تاریخ اروپای شرقی بود. در [سال] ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ دانشیار بخش مطالعات علوم و فرهنگ شرق نزدیک در دانشگاه گوتینگن و در [سال] ۱۹۳۸ و ۱۹۳۹ استاد همان دانشگاه از [سال] ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵ در دانشگاه مونیخ، از ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۸ در دانشگاه گوتینگن و از ۱۹۴۸ به بعد در دانشگاه هامبورگ استاد رسمی کرسی «اسلام‌شناسی» بود. از ۱۹۴۹ ویراستاری نشریهٔ *اسلام* را برعهده داشت. در ۱۹۵۵ استاد مهمان در دانشگاه‌های آنکارا، بغداد، بوردو،

۱-Bertold Spuller.

2-Karlsruhe.

لوس آنجلس و کولژدوفرانس بوده است. او همچنین بخش اسلام‌شناسی و مطالعات اسلامی سمینار تاریخ و فرهنگ را اداره می‌کرد و در ۱۹۴۸ ریاست این سمینار را برعهده داشت. از ۱۹۵۲ تا ۱۹۶۵ در مجموعهٔ با ارزش کتاب ***راهنمای خاورشناسی***[1] که به سرپرستی وی و با همکاری شمار زیادی از خاورشناسان جهان منتشر شد، فصول متعددی دربارهٔ تاریخ مذاهب ایران نگاشته است. در ۱۹۶۲ در جشنوارهٔ بزرگداشت ابن خلدون در قاهره شرکت کرد[2] و سرانجام در سال ۱۹۹۰ به خواب همیشگی فرو رفت. از کتاب‌های وی می‌توان به موارد زیر اشاره نمود: ۱- عصر مغول؛ ۲- اسلام در ایران؛ ۳- موقعیت مسلمانان در روسیه از سال ۱۹۴۲؛ ۴- تاریخ کشورهای اسلام؛ ۵- تاریخ ایران در قرون نخستین اسلام؛ ۶- ایران و اسلام.

محمّد ﷺ
(روم و ایران)

در طی سده‌های نخستین تاریخ مسیحیّت، امپراتوری روم چنان توسعه یافته بود که دیگر نمی‌توانست به عنوان یک وجود واحد باقی بماند و دو نیمه امپراتوری از دل آن سر برآورد که آنان را خطی، که تقریباً از شمال به جنوب می‌رفت، جدا می‌کرد و با این حال به رغم اختلاف‌های زبانی‌ای که آنان را به طور فزاینده‌ای از هم دور می‌کرد، به سبب تمدّن مشترک و دین مشابه، با یکدیگر پیوسته بودند.

با این وصف، به زودی توسعهٔ احساسات مربوط به استقلال ملّی و فرهنگی در بین اقوام شرقی سبب شد که شرق نیز به نوبهٔ خویش به دو نیمه تقسیم شود؛ یک نیمه عبارت بود از بخش‌هایی که می‌توان آنان را یونانی یا یونانی مآب تلقی کرد که یونان و سرزمین‌های مجاور آن در بالکان تا شمال آن (به استثنای آن

1.Handbuch Derorientalistik.

۲- **جهان اسلام**، صص ۱۶-۱۵، به نقل از: **فرهنگ خاورشناسان**،۱/۳۲۳-۳۲۲، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۶.

قسمت‌هایی که رومی شده بود) و همچنین آسیای صغیر و سرزمین‌های مجاور دریای سیاه را دربرمی گرفت و نیمهٔ دیگر مشتمل بود بر ناحیه‌ای که اقوام آرامی زبان در سوریه، فلسطین و بین‌النهرین و مصر را - که ساکنانش به زبان قبطی سخن می‌گفتند - شامل می‌شد.

این جدایی به سبب اختلافات مذهبی‌ای که در داخل حوزهٔ مسیحیّت پدید آمد، شدت یافت. بدین‌گونه، نیمهٔ شرقی ناحیهٔ مدیترانه برای نخستین بار به وسیلهٔ خطّی که آن را به دو نیمهٔ شمالی و جنوبی تقسیم می‌کرد، از یکدیگر جدا شد. مقدر بود که حوادث بعدی نشان دهد که این خط که مرز روحانی بین اروپا و شرق بود، اهمّیّت بیشتر کسب خواهد کرد و در تمام طول دریای مدیترانه ادامه خواهد یافت.

در این دوران نیروی تازه‌ای شروع به حرکت کرده بود؛ نیروهایی که در بیرون از مرز روم شرقی ایستاده بود و اکنون می‌رفت که در تاریخ جهان مداخله کند. امپراتوری ایران تحت حکومت هخامنشیان، پادشاهان پارت و سپس ساسانیان، همواره خود را بسان نیرویی مستقل، رویاروی دنیای یونان و روم نگه داشته بود و در اوایل سدهٔ هفتم میلادی، به نظر می‌آمد که توفیق یابد که نیمهٔ جنوبی قلمرو بیزانس را از آن منتزع کند.

پس از طی یک بحران داخلی در اواخر سدهٔ پنجم، شاهنشاهی ایران به وسیلهٔ خسرو اول انوشیروان از نو ساخته شده بود و به جایی رسیده بود که یک قدرت بزرگ محسوب گردد.

در دوران خسرو دوم (۶۲۸-۵۹۰م) ایرانیان طی یک رشته پیروزی‌های بی‌نظیر (۶۱۳-۶۱۵م)، در خاک فلسطین و سوریه پیش رفتند؛ در [سال] ۶۱۹ م، مصر به تصرف‌شان درآمد و آسیای صغیر نیز در معرض تهدیدشان واقع شد، اما هراکلیتوس یکی بزرگ‌ترین امپراتوران بیزانس، از آن پس که سازمان تازه‌ای به دولت روم شرقی داد و آخرین نیروهای آن را در اختیار خویش فرا خواند، طی دو لشکرکشی بزرگ در خلال سال‌های ۶۲۵ - ۶۲۳ و ۶۲۸ - ۶۲۷م بر امپراتوری ایران غلبه یافت و آن را واداشت تا سرزمین‌هایی راکه به تازگی تسخیر

کرده بود، مسترد سازد. این جنگ‌ها کشمکش‌هایی بین غولان نیرومند به شمار می‌رفت. هزاران سرباز که به پیشرفته‌ترین تجهیزات فنی عصر خویش مجهّز بودند و از تمام فنون سپاهی‌گری استفاده می‌کردند، به جنگ پرداختند.

در این میان، چه کسی وقعی به این خبر می‌گذاشت که در همین سال ۶۲۴ م‌در سرزمینی به کلی خارج از حوزهٔ توجّه دنیای معاصر و در یک درهٔ صحرای عربستان، دو دسته از اعراب هم با یکدیگر جنگیدند و دستهٔ کوچک‌تر (شاید مشتمل بر ۳۵۰ نفر)[۱] دستهٔ بزرگ‌تر را (که شاید در حدود ۱۰۰۰ نفر می‌شد) در هم شکست؟!

این در حالی است که امروز از جنگ بین آن دو امپراتوری مقتدر، هیچ اثری باقی نیست، در صورتی که پیروزی آن سیصدوپنجاه نفر در عربستان سبب شد که امروز در سرزمینی از رباط[۲] در کنار اقیانوس اطلس تا جاوه[۳]، از جمهوری تاتارستان در حدود غازان[۴] و کنار ولگا[۵] تا تمبوکتو[۶] در حاشیهٔ جنوبی صحرای آفریقا، همه جا ندای نماز برای الله ـ خدای واحد - به زبان عربی طنین افکند! در حوزهٔ داخل این حدود است که سرزمین اسلام واقع است؛ سرزمینی که سطور بعدی این کتاب با آن سر و کار دارد. اسلام با فرمانروایی بر سرزمین بیزانس و ایران، از یک سو نواحی‌ای را که تا آن وقت با هم در ستیز بودند، با یکدیگر متحد کرد و از دیگر سو با فتح مصر و اسپانیا پیوندهای منطقه‌ای را که از مدّت‌ها پیش وجود داشت، از هم گسست. امپراتوری‌های روم شرقی و غربی، یا دولت‌هایی که جای آنان را گرفته بودند تا به نیمه کاهش یافت؛ بخش‌هایی از آنان که در جنوب و شرق دریای مدیترانه بود، اسلامی شد و یک ضربهٔ بسط و توسعهٔ سیاسی و فرهنگی حوزهٔ مدیترانه که هدفش آن ایجاد وحدت کامل بود، پایان یافت.

۱- شمار آنان ۳۱۳ نفر بود، نه ۳۵۰ نفر.

۲-مرکز حکومت کشور مراکش.

۳-Java بزرگ‌ترین و معتبرترین جزیرهٔ اندونزی.

۴-شهر و مرکز ایالتی در روسیه.

۵-درازترین رود اروپا ۳۶۹۴کیلومتر که در روسیه جاری است و به دریای خزر می‌ریزد.

۶-تُمبوکتو Tombouctou: شهری است در سودان که آفریقای وسطی است و اغلب ساکنان آن مسلمان‌اند.

عرب بدوی در دورهٔ پیش از اسلام

چه چیزی به این دگرگونی انجامید که دورهٔ تازه‌ای در تاریخ جهان شروع شد و ناگهان ناحیه‌ای که زندگی پیشین آن از هرگونه بسط و توسعهٔ مهم از لحاظ تاریخ به دور بود، در صف مقدّم ملل عالم قرار گرفت؟ عربستان، شبه جزیره‌ای که بین مصر، حبشه، ایران، سوریه و بین‌النهرین قرار داشت، اگر عقب‌افتادگی ناشی از مختصات طبیعی‌اش نبود، البته ممکن بود یک مرکز ثِقل سیاست جهانی شود؛ اما بخشِ اعظم سرزمین صحراست و فقط در نواحی دور دست جنوب و در مناطق شمال شرقی آن، حبشه و ایران توانسته بودند پایگاه‌هایی به وجود آورند. فقط بعضی بخش‌های ساحلی به تمدّن عالی‌تر دست یافته بود و البته توانسته بود در طی چندین سده چنین تمدنی برای خویش به وجود آورد، اما این تمدّن نیز مقارن این ایام روی به انحطاط داشت. دنیای خارج به همین قانع بود که اجازه دهد کاروان‌های اعراب، محصولات عمدهٔ آن سرزمین را تا سوریه و بین‌النهرین حمل کنند و خطر مسافرت در آن نواحی غیرمسکون را خود اعراب برعهده گیرند.

بدین گونه، شهر مکه، یکی از مراکز بازرگانی این سرزمین، در عین حال به یک قطب سیاسی آنجا تبدیل شد. بازرگانان محلی یک نوع جمهوری اشرافی سوداگرانه به وجود آورده بودند و این نکته را هم آموخته بودند که از یک پرستشگاه محلی به نام «کعبه» چگونه برای اهداف بازرگانی خویش استفاده کنند. این شهر و نواحی مجاورش به لحاظ اهمّیّتی که به عنوان مرکز داد و ستد برای بخش بزرگی از عربستان داشت، تجاوزناپذیر و «حَرَم» تلقی می‌شد و سوداگران توافق کرده بودند که سه ماه متوالی [1] و یک ماه جداگانه [2] در طی سال، ماه‌های «حرام» تلّقی شوند. در طی این ماه‌ها، رفت و آمد کاروان‌های تجارتی، بی آن که ترس از حملهٔ رقبا و بدویان در میان باشد، می‌توانست جریان داشته باشد.

عامل دوم که در زندگی شبه جزیره تأثیر داشت عبارت بود از: عرب بدوی؛ یعنی آن بخش از سکنهٔ عربستان که عادت کرده بود آزادانه و به دور از هرگونه

۱- ماه‌های: ذیقعده، ذیحجه و محرم.

۲- ماه رجب‌المرجب.

قیدی در بیابان وسیع و خالی نقل مکان کند و فقط به مقتضای قانون خود - که زندگی صحرا آن را تعیین و تحدید می‌کرد - زندگی کند. اینان که قبایل مجزایی تحت ریاست شیوخ خویش درست کرده و آن قبایل نیز به نوبهٔ خویش، براساس خویشاوندی واقعی یا فرضی، اتحادیه‌هایی از قبایل به وجود آورده بودند، به دو گروه بزرگ تقسیم می‌شدند که عبارت می‌شد از: اعراب شمالی و اعراب جنوبی (و سکونت‌گاه اصلی آنان در آن زمان به طور وسیعی جا به جا شده بود.)

دل مشغولی‌های عمدهٔ عرب بدوی هم عبارت بود از: حفظ وحدت قبیله در هر شرایط (هر چند اشخاص غریبه هم امکان داشت به عنوان عضو قبیله پذیرفته شوند)، رعایت مهمان نوازی فوق‌العاده شامل و جامع و نیز اجرای قانون قصاص به عنوان تضمین بقا. هر کس می‌بایست بداند که کشتن عضوی از یک قبیلهٔ دیگر، نه فقط برای خود قاتل، بلکه برای تمام قبیلهٔ او نیز مجازات در پی خواهد داشت. امّا چون در طی زد و خوردهای متعدد که برسر کشمکش راجع به چاه آب و چراگاه گله‌ها پیش می‌آمد مواردی از قتل‌های فجیع هم روی می‌داد، که خون‌خواهی‌های هریک از آن‌ها نیز به نوبهٔ خویش به تلافی‌جویی‌هایی بعدی می‌انجامید که در تمام تاریخ بدوی استمرار می‌یافت و بعضی اوقات، زد و خوردهایی بزرگ‌تر بین دسته‌های مختلف که در شعر مدت‌ها به عنوان «ایام العرب» یا روزهای مشهور عرب مورد تحسین و تفاخر شعرا واقع می‌شد ـ آن سلسله را از هم فرو می‌پاشید. در بین دو عنصر عمدهٔ سکنه، یعنی بازرگانان و اعراب بدوی، نوعی رابطهٔ قابل قبول به وجود آمده بود، چراکه هر یک از آنان به دیگری وابسته شده بود.

وضع دینی

عربستان در یک نقطهٔ کانونی قرار دارد که در آنجا ادیان جهانی نیز همچون نیروهای سیاسی جهان با یکدیگر برخورد دارند، اما در این خصوص نیز

ویژگی‌های طبیعی این سرزمین، مانع از انتشار سریع یک کیش خاص می‌شد و ادامهٔ بقای دیانت اجدادی را ممکن می‌ساخت. در مورد این دیانت هم، البته همه چیز وضع مطلوبی نداشت و اعراب بدوی و سوداگران یا ساکنان شهرهای کوچک، هیچ یک احساسات دینی قوی‌ای نداشتند، ازین رو دین اجدادی را که هم مبتنی بر یک سلسله خدایان محلی از هر دو جنس و هم یک خدای متعال آسمان‌ها –که به طور ساده، خدا در عربی الله خوانده می‌شد و ما فوق خدایان دیگر به شمار می‌آمد – بود، همچنان دست نخورده حفظ کردند. با این همه، علاقهٔ زیادی به مسائل مربوط به دین نشان نمی‌دادند. علت آن که در پرستشگاه کعبه از قطعه سنگ سیاهٔ که احتمالاً از سنگ‌های آسمانی بود و آن را در دیوار یک راست گوشه کار گذاشته بودند، هنوز با دقت نگهداری می‌کردند، آن بود که این معبد، امنیّت مکه را در برابر تجاوز تأمین می‌کرد و سفر زیارت سالیانهٔ قبایل اطراف به آنجا نیز برای ساکنان شهر، صرفهٔ مالی داشت.

مسیحیان و یهودیان در جزیرة العرب

چنانکه در هر دوره و در بین هر قوم بر همین منوال است، حیاتی تا این اندازه دنیاطلبانه و بی‌اعتنا به مسائل مربوط به ماورای طبیعت، نمی‌توانست کسانی را که اذهان‌شان برای مسائل دینی آمادگی داشت، ارضا کند. در بین این گونه افراد علاقه‌مند به مسائل نظری، تأثیر و نفوذ ناشی از ادیان جهانی مجاور در این هنگام پیشرفت داشت و در خود جزیرةالعرب، گروه‌هایی از یهودیان مستقر شده بودند که همچون قبایل عرب به هم پیوسته بودند. اگرچه اغلب به زبان عربی سخن می‌گفتند، اما همچنان بر شریعت موسی استوار مانده و موفق شده بودند که در شمال عربستان و یمن کسانی را به دین خویش درآورند که گاه امیران محلی نیز در میان‌شان بودند. افزون براین تعدادی مانوی[1] هم در میان‌شان بود که پیروان

۱-پیروان «مانی» (۲۱۵-۲۷۶ م) که در زمان ساسانیان پدیدار شد و ادعای پیامبری کرد. کتاب‌های←

یک آیین ثنوی بودند که در طی سدهٔ سوم [میلادی] در بین‌النهرین پدید آمده بود و در ایران، همچنین مصر، شمال آفریقا و جاهای دیگر انتشار یافته بود.

آن‌چه بیشتر اهمیّت داشت، عبارت بود از تأثیرات مربوط به آیین مسیحیّت. اینان. به اشکال مختلف در بین اعراب نفوذ کرده بودند؛ مونوفیزیت[1]ها در سوریه و بین‌النهرین و نسطوریان در ایران از مدّت‌ها قبل، بیشتر قبایل عرب، که توسط روم شرقی و ایران به عنوان محافظان مرزی در مناطق حاصل‌خیز سوریه و عراق مستقر شده بودند، به آیین مسیحیّت گرویده بودند؛ لذا از این مناطق نیز از یمن که در آن هنگام تحت سلطهٔ حبشه بود، آیین مسیحیّت در داخل عربستان راه یافته بود.

شمار قابل ملاحظه‌ای از قبایل، به ناچار، به صورتی سطحی به آیین مسیحیّت گرویده بودند. در شهر صنعاء و در جزیرهٔ سُقطُره، اسقف‌های نسطوری حضور داشتند، اما عربستان مرکزی، و نیز نواحی مجاور مکّه در آن زمان، هنوز فاقد گروه‌های منظّم مسیحی بود، اما تأثیرات ناشی از تعالیم عیسی، احساسات و عواطف طالبان دین را - که در فوق بدان‌ها اشارت رفت - برمی‌انگیخت. به این تأثیرات باید نفوذ گروه‌های یهودی را هم افزود و نباید آن را کم اهمیّت تلقّی کرد. از آن‌گونه اشخاص هم که «حنیف» خوانده می‌شدند و تعدادی از آنان نیز که نام بعضی‌شان بر ما معلوم است نوعی تأثیر و نفوذ بارز در محیط مجاور اعمال می‌شد. یک فعّالیّت منظّم تبلیغی مسیحی نیز این تأثیرات را تکمیل می‌کرد که بخشی از آن شاید با واسطه از جانب «حنفاء» رهبری می‌شد، اما بخش دیگر به وسیلهٔ دعوتگران و مبلغان راستین آن آیین انجام می‌یافت.

شاپورگان و **ارژنگ** از وی است.

۱- Monophysites: قائلان به این که عیسی مسیح فقط یک طبیعت واحد داشت.

جوانی محمّد ﷺ

[حضرت] محمّد از یک خانوادهٔ شریف، اما نه چندان مرفه برخاسته بود. وی چون در کودکی، یتیم و نزد خویشانش بزرگ شده بود،[۱] در دوران جوانی به کارهایی از قبیل شبانی روی نهاد و بعدها به عنوان ضابط و مشاور در کارهای تجاری بانویی بیوه و ثروتمند به نام «خدیجه» برگزیده شد. خدیجه در چهل سالگی خویش، وی را به خاطر محبوبیّت و امانتداری‌اش به همسری برگزید. [حضرت] محمّد در بیست و پنج سالگی خود، درنتیجهٔ ازدواج با خدیجه، وضع مالی ثابت و مرفهی یافته بود.

[حضرت] محمّد بارها و هر بار بیش از پیش به خلوت می‌رفت تا خویشتن را فارغ از ازدحام اغیار به تأملات خود تسلیم کند. وحشت از فنایی ابدی، وی و مکیان قوم وی را که - غرق در امور دنیوی و نزاع و نفاق بودند - تهدید می‌کرد.

ظاهراً در چهل سالگی تقریباً در حدود سال ۶۱۰م، به هنگامی که در غاری واقع در یک کوه مجاور مکه، سر در گریبان اندیشه فرو برده بود، صدایی شنید و سیمایی دید که بعدها او را جبرئیل، فرشته مقرّب، یافت و همین فرشته بود که وظیفهٔ پیامبری را به وی اعلام کرد. کلماتی که تأثیری نازدودنی در خاطرش نهاد، هنوز تا امروز باقی است و بدین‌گونه، نخستین بخش یک سوره یعنی یک قسمت از کتاب مقدس مسلمانان به وجود آمد. این که آیا ابتدای سورهٔ ۷۴ یا سورهٔ ۹۶، نخستین بار نازل شد، نکته‌ای است که نه مسلمانان بر سرش توافق دارند نه غربیان[۲]؛ با این وصف این هر دو، مأموریّتی به وی محوّل می‌کنند که قوم خویش

۱- قبل از تولد پیامبر ﷺ، پدرش عبدالله درگذشت و پس از تولد تا سن چهار سالگی نزد حلیمهٔ سعدیه زندگی به سر برد و سپس به مکّه برگشت و در شش سالگی سایهٔ مادر را نیز از دست داد و پدر بزرگش، عبدالمطلب، سرپرستی‌اش را به عهده گرفت که او هم در سن هشت سالگی پیامبر ﷺ، درگذشت، ولی قبل از وفات، سرپرستی آن حضرت را به پسرش ابوطالب سپرد که از آن پس تا جوانی نزد عمویش ابوطالب بود. مؤلف

۲- مؤلف (اشپولر) در این نظریه خود ره به اشتباه پیموده است، همهٔ‌مسلمانان اتفاق دارند که نخستین آیه‌هایی که بر پیامبر ﷺ نازل شد، آغاز سورهٔ ۹۶ بود و آغاز سورهٔ ۷۴ پس از مدتی از بعثت، نازل شد. البته ابوسلمه بر آن است که آغاز سورهٔ ۷۴ نخست بر پیامبر نازل شد. (مؤلف)

را بیم دهد و تمامی خلق را انذار. بعدها با شکل گرفتن مخالفت هایی بر ضد پیامبر، خود او در آیات اول تا هفتم سورهٔ ۵۱ و نوزدهم تا بیست و پنجم سورهٔ ۸۱، به اوضاع زمان نزول وحی اشاره می‌کند. این آیات نشان می دهند که او در ظهور این فرشته، نشانهٔ قاطعی برای آغاز دعوت یافت.

هیچ‌کس ادعایش را تصدیق نکرد، فقط زنش خدیجه، که در بازگشت به خانه ماجرا را برایش بازگفته بود و از مدت‌ها پیش با افکار شوهر آشنایی داشت، بی‌درنگ در وجودش پیغمبر قوم خویش را بازشناخت؛ و یک تن از خویشاوندانش[۱] که گرایش به دین داشت - یک تن حنیف - آن‌چه را دیده بود، تصدیق کرد.

در واقع دلمشغولی عمدهٔ [حضرت] محمّد عبارت بود از انذار قوم و بیش از هر چیز، انذار همشهریان لاابالی خویش. وی به صراحت از این که خداوند به قوم عرب، پیغمبری داده است که فرمان خدا را با زبان عربی روشن به آنان (آن گونه که قرآن چندین بار بدان تصریح دارد.) اعلام کند، خرسند بود. بعد از نزول نخستین وحی، در ظهور دوباره، این پدیدهٔ مافوق طبیعی، فترتی بالنسبه طولانی پیش آمد و بعد تمام سنگینی وحی الهی بر دوش [حضرت] محمّد فرود آمد.

در طی آیات انذار که یکی بعد از دیگری نازل می‌شد، و وی صورت‌های بیانی فخیم و بی‌همچون یافت[۲] که با آن، قوم خویش را از عذابی که هرگاه در طریق توبه و تسلیم شدن به ارادهٔ خداوند از وی پیروی نکنند بر آنان فرود می آمد، تهدید کرد (مقایسه شود با سوره‌های ۸۶-۸۱).

معلوم شد که مشاجرات و انکارهای مسیحیان ادوار نخستین که [حضرت]

۱- وی پسرعموی بانو خدیجه، ورقةبن نوفل بن اسد بود که آیین ترسایی داشت. او پس از شنیدن داستان نزول وحی بر پیامبر گفت: این همان وحی‌ای است که بر موسی بن عمران فرود آمد و ایشان (محمّد) پیامبر این امّت است. (مؤلف).

۲- اعتقاد مسلمانان در باب قرآن با آنچه مؤلف (اشپولر) می‌گوید، منطبق نیست. برای شناخت بیشتر از اعتقاد مسلمانان در این باب نک: (فیلیپ حتی، **شرق نزدیک در تاریخ**، ترجمهٔ دکتر قمر آریان، ۸۰-۲۷۹).

محمّد را کاملاً برخلاف حقیقت موجود، به تصویر می‌کشیدند، بی‌چون و چرا باطل است و در اینکه وی در خودآگاهی نسبت به پیغمبری خویش صادق بوده است، جای هیچ تردیدی نیست.

اسلام

عقاید دینی که [حضرت] محمّد ترسیم می‌کرد، به وسیلهٔ وی «اسلام» خوانده شد که عبارت بود از: ورود به حالت تسلیم. با این وصف، این عقاید فقط برای معدودی از همشهریان و شماری از منسوبان وی، همچون پسر عمویش علی، و یک تن از سرشناسان شهر به نام ابوبکر -که به خردمندی و نکته سنجی مشهور بود - و شماری از بردگان، پذیرفتنی آمد و شمار زیادی از مکیان، از این دعوت جدید تاثیری نگرفتند و به هنگامی که پیامبر شروع به دعوت و موعظه می‌کرد، دوست داشتند به سخنان قصه‌پردازی توجّه کنند که داستان‌هایی از پهلوانان ایران برایشان نقل می‌کرد!

اما پیغمبر، بی‌هیچ تزلزل و تردید، تأیید و تأکید می‌کرد که پیامش وی وحی الهی است. اندک اندک شمار مؤمنان وی فزونی گرفت و تنی چند از افرادی که اصل و نسب عالی داشتند. به وی پیوستند. از آن جمله بود: عثمان [بن عفان رضی الله عنه] که مردی توانگر بود و عمر [بن خطاب رضی الله عنه] که مردی بود فعّال و بااراده. خویشان [حضرت] محمّد دو دسته شدند؛ ابوطالب عمو و مربی وی و پدر علی، وظیفه‌ای را که جایگاه وی در حمایت از برادرزادهٔ یتیم خویش در مقابل آزار مکیان برعهده‌اش می‌گذاشت، با سماجت و نجابت تمام ادا کرد. با این همه، عموی دیگرش به شدّت با وی به ستیز برخاسته و به همین واسطه در یکی از نخستین سوره‌های قرآن به «ابولهب» ملقب شد.[1] اما تمام مخالفت‌های پنهانی و آشکار این شخص و حتا یک تحریم موقت[2] که بر خانوادهٔ پیامبر تحمیل شد و

۱- وی به خاطر زیبایی چهره‌اش به «ابولهب» ملقّب گشته بود.

۲- این تحریم، تا سه سال به طور انجامید که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به همراه خانواده و یارانش در این مدت در←

آنان را در مضیقه‌ای سخت افکند، فایده نبخشید؛ نه پیروان پیغمبر جدید را از بین برد و نه اکثریّت مکیان به دیانت وی گرویدند.

ضربهٔ سهمگینی که در سال ۶۱۹م بر پیغمبر وارد آمد نخست درگذشت همسر وفادارش خدیجه و سپس ابوطالب بود، یکی اندک زمانی بعد از دیگری. هرچند خانواده‌اش باز از حمایتش دست نکشیدند، اما وضع وی به گونه‌ای محسوس دشوارتر شد؛ به طوری که شماری از پیروانش - که عثمان دامادش از آن جمله بود - به امر وی به حبشه مهاجرت کردند.

در این حال شهر مدینه (که در آن زمان «یثرب» خوانده می‌شد و در ۲۵۰ مایلی شمال مکه واقع شده بود) به سبب اختلافات بین دو قبیلهٔ متخاصم اوس و خزرج از یک سو و تصادم بین این دو قبیله با سه قبیلهٔ یهودی دیگر مستقر در آنجا از دیگر سو، چنان گرفتار هرج و مرج و تفرقه شده بود که مصالحه میان آنان فقط با حکمیّت کسی که اهل شهر نبود، امکان داشت. براین اساس فرستادگانی از شهر نزد [حضرت] محمّد رفتند و او را به شهرشان دعوت کردند. پیغمبر با خوشحالی این فرصت را غنیمت شمرد و ابتدا پیروان خویش را بدانجا فرستاد و اقدامات احتیاطی به جا آورد و خود نیز به همراه یار معتمدش [ابوبکر] در سپتامبر ۶۲۲م رهسپار یثرب شد و در آن شهر اقامت گزید، با این اقدام، قطع رابطه و قهر نهایی را با شهر زادگاه خویش اعلام کرد و بدین ترتیب، مهاجرت از مکه به مدینه انجام شد؛ واقعه‌ای که «هجرت» خوانده شد و مسلمانان به درستی، آن را مبدا تاریخ خویش قرار دادند. گاه‌شماری آنان، براساس یک تصمیم بعد از [حضرت] محمّد، مبنی است بر حساب سالی که (چون در آن افزایش روز یا ماه به شمار ایام سال، مردود شمرده می‌شود) صرفاً قمری محسوب می‌شود و بدین جهت، گاه ده روز و گاه یازده روز از سال شمسی کوتاه‌تر است، چراکه ماه‌ها در طی فصول جابه‌جا می‌شوند و سی و سه سال اسلامی به طور تقریب با سی و دو سال شمسی معادل می‌آید.

شعب ابی‌طالب زندگی به سر برد.

[حضرت] محمّد ﷺ در مدینه

از این پس وضع [حضرت] [محمّد] در مدینه به خوبی استوار گشت و برای نیل به قدرت، موانع جدّی در سر راه او در این شهر پدید نیامد؛ البته در آغاز کار، تأمین نیازهای اقتصادی و ایجاد رفاه برای پیروانش، که از مکه مهاجرت کرده بودند، دشواری‌هایی به وجود آورد. پیغمبر درصدد برآمد تا این دشواری‌ها را از طریق ایجاد رابطهٔ خونی، در بین ساکنان تازه (مهاجرین) و بومیان شهر (انصار) حل کند و از این مهم‌تر کوشید تا با صدور یک حکم، تمام اهل شهر را فارغ از گرایش‌های دینی‌شان متقاعد سازد که باهم در رفع اختلافات بکوشند و در حمایت از مسلمانان تشریک مساعی کنند.[۱] اعراب غیرمسلمان و یهودیان، از اتحاد بر ضدّ مصالح مسلمانان ممنوع شدند؛ این ضابطه که عین عبارت آن به ما رسیده است، از لیاقت و قدرت سیاستمدارانه‌ای حکایت می‌کند که محمّد در این ایام و سال‌های بعد، از خویش نشان داد و همراه با محبوبیّت دلربای شخص او و آوازه‌اش در میان پیروانش، می‌بایست یک عامل اساسی در پیشرفت وی بوده باشد.

بدر

این‌گونه اصلاحات و مقرّرات، مسلمانان را به صورت یک امّت به هم پیوسته درآورد. و او اکنون می‌توانست از پیروان خویش بخواهد که خود را برای جنگ با شهر پدران خویش آماده کنند و برای این مهم، یک کاروان متعلّق به مکیان را به عنوان هدف حملهٔ خویش برگزید. با این وصف رهبر دوراندیش کاروان، موفّق شد آن را از بیراهه به مقصد برساند. وقتی عدّهٔ مکیان به ۹۵۰ مرد با ۷۰۰ شتر و یکصد اسب رسید، صلاح در آن دیدند که خود را برای یک پیکار واقعی با پیغمبر مهیا کنند و به همین منظور در مسیر راه تجاری خویش، در «بدر» با دستهٔ تحت فرماندهی [حضرت] محمّد – که تعداد آن اندکی بیش از سیصد نفر

۱- منظور مؤلف (اشپولر) سیاست پیغمبر در عقد پیمان برادری بین مهاجرین و انصار است و آن‌چه در این باب می‌گوید، تعبیر درست و پسندیده‌ای نیست. (آریان)

می‌شد - برخورد کردند. پیامبر، با وصف کم‌تر بودن شمار یارانش از سپاه دشمن، در شروع حمله به خود تردید راه نداد و مؤمنان با شور و نظم کافی دست به حمله زدند، در صورتی که مکیان با همان شیوهٔ نسبتاً به دور از انضباطی که از قدیم در میان اعراب معمول بود به مبارزه پرداختند. در جریان نزاعی سخت و نسبتاً خونین (که طی آن پیغمبر در حق دشمنانش دعای بد کرد و این امر، از قرار مذکور، کفه را به زیان آنان برگرداند)[1] مکّیان مغلوب شدند و نخستین پیروزی نظامی برای [حضرت] محمّد به دست آمد.

مؤمنان و منافقان

جنگ بدر در سال ۶۲۴ م به شرحی که پیش از این رفت، از لحاظ نتایجی که در برداشت، به عنوان یکی از مهم‌ترین جنگ‌ها در تاریخ جهان قلمداد شد. این جنگ پیغمبر را درین اعتقاد که خداوند وی را تأیید می‌کند، راسخ کرد و ثبات عزم مؤمنان را نیز قوتی تازه بخشید و جایگاه [حضرت] محمّد ﷺ را در نزد قبایل بدوی اطراف به طرز عجیبی بالا برد.

شمار مؤمنان در مدینه فزونی یافت و یک گروه از اهل مدینه که فقط در ظاهر به محمّد ایمان آورده بودند و همواره با صراحتی روزافزون مخالفت پنهانی‌شان را نسبت به وی اظهار کرده بودند، به تدریج دیگر نتوانستند نقش مهمی در جریان امور داشته باشند و حتا به عنوان یک گروه خودآگاه و مستقل، باقی بمانند. یکی از قبایل یهودی مدینه[2] که از دید [حضرت] محمّد مورد ایراد و ملامت

۱- قول پیغمبر دراین مورد براساس آن‌چه در **الکامل ابن اثیر** ۸۵/۲ [**والسیرةالنبویة** ابن هشام ۲۷۳/۲] هست، چنین است: ﴿**اللهم هذه قریش قد اقبلت بخُیلائها و فخرها، تحادّک و تکذب رسولک، اللهم فنصرَک الذی و عدتن. اللهم احنهم الغداة.**﴾ (آریان)

«بار خدایا! اینان قریشیانند که خرامان و خودنمایان از راه رسیده‌اند تا با تو بستیزند و پیامبرت را دروغگو بخوانند. بارخدایا! یاری‌ات را به من رسان که نوید آن را به من دادی! خدایا! بامداد فردا نابودشان فرمای!». (ترجمه فارسی **تاریخ کامل** ۹۵۲/۳). (مؤلف)

۲- قبیلهٔ یهودی بنی قینقاع. (مؤلف)

بود، به اجبار و اکراه از شهر مزبور، تبعید شد. در میان پیروان آن حضرت، به اندازهٔ کافی افراد پرشور و با غیرت پیدا می‌شد که حاضر بودند هر کدام از دشمنانی را که رسول خدا اراده کند، از پای درآورند.

اُحُد

در سال بعد [حضرت] محمّد ﷺ یک بار دیگر به کاروانی از قریش حمله کرد و مکی‌ها که تا این زمان به این اکتفا کرده بودند که اسیران خویش را که در جنگ بدر گرفتار شده بودند در مقابل یا دست به تلافی زنند، یا آن که بدون کشمکش داعیه مخاصمه را از دست فروگذارند. اینان با صرف هزینه‌ای هنگفت، لشکری بالغ بر سه هزار مرد جنگی، همین تعداد شتر و دویست اسب تدارک دیدند. در جبههٔ مقابل [حضرت] محمّد در پی انشعاب سیصد تن از منافقانِ لشکرش بعد از خروج از مدینه، با هفتصد نفر در برابر مکّیان صف آرایی کرد و سپاه مکه نتوانست از استقرار پیامبر در محل مساعدی در دامنهٔ کوه احد جلوگیری کنند. حملهٔ مسلمانان چنان سخت و پایداری‌شان به حدی بود که اگر کمان‌دارانشان – که دفاع از جانب چپ لشکر به آنان واگذار شده بود – برای شرکت در غارت بنهٔ اردوی دشمن مواضع خود راترک نکرده بودند، به پیروزی دست می‌یافتند، اما فرمانده دستهٔ سواران مکه، خالدبن ولید، بر عقبهٔ سپاه دشمن تاخت و چون شایعهٔ کذب کشته شدن پیغمبر، در میان مسلمانان انتشار یافت. خالد در آنجا هم نفوذ کرد. در حقیقت پیغمبر فقط مجروح شده بود و کسانش وی را از میدان معرکه نجات داده بودند.[1] درنتیجهٔ حملهٔ خالد، مکیان فرصت پایان دادن به قدرت خصم با حمله به شهر مدینه –که در آن زمان بی‌دفاع مانده بود – از دست دادند.

۱- ابوبکر، عمر، طلحه، زبیر، علی و حارث بن صمه از آن افراد بودند.

محمّد ﷺ در سنین پیری

جایگاه [حضرت] محمّد در بین مؤمنان و قبایل بدوی لطمه دید. اما؛ با نزول آیاتی (سوره /۳آیات ۱۰۳ به بعد) در سرزنش گروه اول به علت بی انضباطی‌شان در جنگ، جایگاهش در میان این گروه اعاده شد و چند لشکرکشی هرچند کوچک هم، به تثبیت دوبارهٔ جایگاه وی و مسلمانان در میان قبایل بدوی انجامید و سرانجام با محاصره و تبعید دومین قبیه از قبایل سه‌گانهٔ یهودی مدینه، آرامش و امنیّت مسلمانان از نو تامین شد.

در خلال سال‌های ۶۲۶ و ۶۲۷م، وقتی مکّیان درصدد برآمدند با لشکری بالغ بر ده هزار نفر مدینه را محاصره کنند، خطر تازه‌ای مسلمانان را تهدید کرد. ظاهراً به سفارش سلمان فارسی، شخصیّتی که درباره‌اش افسانه‌هایی پدید آمده و بیانگر وجود عنصر ایرانی در آغاز دعوت اسلام است، برای محافظت از قسمت‌های بی دفاع مدینه، خندقی حفر شد و برای مکیان ناآشنا به فنون جنگی، چنان مانعی ایجاد کرد که هرچند سواران‌شان به آسانی می‌توانستند از آن بگذرند، اما جرأت این کار را به خود ندادند و سرانجام هوای نامساعد و کمبود آذوقه مجبورشان کرد که بدون دستیابی به مقصود، عقب نشینی کنند. جنگ خندق برای محمّد یک موفّقیّت واقعی بود و توانست از آن همچون امری که به‌طور آشکارا تسخیرناپذیری مدینه را اثبات می‌کرد، به خوبی استفاده کند.

به طور کلی در دورهٔ مدینه، آن چه به عنوان وحی بر [حضرت] محمّد نازل می‌شد، خیل کم‌تر بود و دیگر در قالب آن شور و جذبهٔ دینی اوایل عهد مکه ظاهر نمی‌شد و غالب آموزه‌ها اکنون احکام فقهی و قواعد مربوط به زندگی جاری امّت بود.

حدیبیه

در همین اوان بود که محمّد تصمیم گرفت برای به جا آوردن زیارت کعبه -که وی از اهمیّت آن به خوبی آگاه بود -کسب اجازه کند، لذا با عده‌ای از اصحاب

عازم مکه شد و درخصوص این که واقعاً درصدد بود با اعمال زور به خانهٔ خدا وارد شود، نمی‌توان اظهارنظر کرد.[1] در هر حال، مکّیان چنین اجازه‌ای ندادند و برای دیدار وی با سپاهی رهسپار حدیبیه - نقطهٔ پایان حوزه قدرت خود - شدند.

پیغمبر با اخذ بیعت[2]، از ایمان همراهانش اطمینان حاصل و بعد با مکیان پیمان صلحی منعقد کرد که به وی و پیروانش اجازه می‌داد سال دیگر، به شرط آن که غیرمسلح باشند، برای ادای حج بازآیند. وی همچنین راضی شد که در پیمان مصالحه از وی به «نامش» یاد کنند، نه با عنوان «رسول خدا». مؤمنان همراهش، از جمله عُمر از این تصمیم برآشفتند.[3] و فقط بعدها وقتی ملاحظه کردند که جایگاه عقیده‌شان، آن‌گونه که در آغاز کار پنداشته‌اند، آسیبی ندیده است، بدان تن دادند.

اقدام [حضرت] محمّد ﷺ یک هنرنمایی دیپلماتیک بی‌مانند بود، چرا که با این اقدام توانست به عنوان یک طرف قرارداد هم‌شأن با مکّیان از طرف آنان به رسمیّت شناخته شود. این قول ظاهراً اغراق است و نظری که بیشتر قابل دفاع است این است که: سیر حوادث، مکّیان را ملزم به این شناسایی دو جانبه کرده بود و این سیر از همان زمانی که برای رهایی اسیران بدر، مجبور به دادن فدیه شدند، شروع شده بود.

فتح مکّه

[حضرت] محمّد از حقّ عقد اتحاد (که البته پیش از این نیز واجدش بود) استفادهٔ تام کرد و دست به کار ایجاد یک هستهٔ مرکزی از قبایل بدوی، که نسبت به وی اظهار تبعیّت می‌کردند و در آستانهٔ پذیرش اسلام بودند، شد و با این کار

۱- اگر جناب اشپولر ماجرا را با دقت مطالعه می‌کرد، می‌فهمید که هیچ‌گاه پیامبر ﷺ تصمیم اعمال زور نداشته است. (مؤلف)

۲- بیعت پیامبر ﷺ از اصحاب برای خون‌خواهی عثمان رضی الله عنه بود؛ زیرا به آن حضرت خبر رسیده بود که مکیان عثمان رضی الله عنه را که نمایندهٔ پیامبر برای مذاکره با قریش بود، به شهادت رسانده‌اند. (مؤلف)

۳- عمر رضی الله عنه از مفاد صلح نامه ناراحت بود، نه خشمگین. (مؤلف)

توانست آنان را بر ضدّ قبایل هم پیمان مکّه به راه اندازد. وی چندین ناحیه، از جمله واحهٔ یهودی‌نشین خیبر راکه مجاور مدینه بود، فتح کرد و چندین اردوکشی مختلف نظامی به راه انداخت. در این میان در ۶۲۹م براساس آن چه در حدیبیه شرط شده بود، مراسم حج به جای آورد و این امر بدون حادثه‌ای انجام یافت و حتا زمینه‌ساز نخستین فرصت برای تماس با اعیان مکه - که تا آن زمان بدخواه وی مانده بودند - شد.

در این زمان بیش از پیش روشن می‌شد که گفتمان [حضرت] محمّد روی به غلبه دارد و از بین مخالفان سابقش کسانی که واجد بصیرت و تشخیص بودند - مثل عمویش عباس و خالدبن ولید که فاتح واقعی جنگ «احد» بود - مصلحت را در این دیدند که با وی کنار بیایند. و براین اساس حمله به شهر زادگاه خویش، از این پس امری نبود که [حضرت] محمّد جرأت اقدام به آن کار را نکند. وی مقدمات را با نهایت احتیاط فراهم آورد، اما مقصد را تا پایان مخفی نگاه داشت.

در [سال] ۶۳۰م ضربهٔ نهایی فرود آمد و شهر تقریباً بدون هیچ مقاومتی تسلیم شد و امنیت جانی و مالی کسانی که از جنگ دست برداشتند و در خانه ماندند، تضمین شد و این نکته‌ای بود که پیغمبر برآن تاکید ورزید. علاوه بر این، وی حسن نیّت صادقانه‌ای نسبت به مکّیان ابراز کرد و از لحاظ مادی، به قدری به آنان امتیاز داد که اعتراض صحابهٔ قدیم را برانگیخت و لازم شد که پیغمبر تاکید کند که دلجویی از این «*المؤلفة قلوبهم*» به وسیلهٔ مال، امری است که کاملاً به دستور خداوند انجام گرفته است (سورهٔ ۹، آیهٔ ۶۰)؛ و در جریان این فتح، یکی از زیباترین سوره‌های قرآن، سورهٔ یکصد ودهم است، که بعد از فتح مکه بر پیامبر نازل شد و واقعه را با این کلمات کوتاه و عالی بیان می‌کند.

«چون یاری و پیروزی خداوند فرا رسید و دیدی که مردم گروه گروه به دین خدای در می‌آیند، به ستایش خداوند تسبیح بگوی و از وی آمرزش بجوی، از آن که اوست که همواره پذیرای توبه است!»

کامل کردن اسلام، وفات پیغمبر ﷺ

اکنون مکّیان، بی‌مقاومت به اسلام گرویدند و هدف زندگی [حضرت] محمّد تحقق یافت و بعد از این در بنای دولت اسلام پیشرفت بیشتری حاصل شد. چند حمله بر ضد مرزهای بیزانس و بدویان مجاور صورت گرفت. در ماه فوریه درخصوص مراسم حج بیت الله (که دوسال وی را از آن بازداشته بودند) احکام و قواعدی نازل شد. پیش از آن وی مشرکان را بین تسلیم و نابودی مخیر کرده بود و مانع شرکت‌شان در مراسم حج شده بود.

از این پس، تمام امتیازات ناشی از نسب، بی اعتبار اعلام شد و میزان ارتباط هرکس با اسلام، یگانه ملاک ارزش او شناخته شد. این امر، آن‌چه را مقصد و موضوع حیات پیغمبر شمرده می‌شد، تکمیل کرد و یکی از آخرین سوره‌های قرآن (سورهٔ ۵۵، آیهٔ ۳) این آشکارا به آن اشاره می‌کند:

«امروز دین‌تان را کامل و نعمت خویش را بر شما تمام کردم و راضی شدم که اسلام دین‌تان باشد.»

اندک زمانی بعد از بازگشت از این حجة الوداع، تبی بر پیامبر عارض شد که به سرعت بنیه‌اش را فروکاست و سرانجام در ۸ ژوئن ۶۳۲ میلادی، در سن ۶۲ سالگی در کنار زن جوان خویش عایشه، دختر ابوبکر چشم از جهان فروبست. رحلت وی مؤمنان را سخت غافلگیر کرد و آنان را پریشان ساخت و این بیشتر بدان سبب بود که هرچند خود [حضرت] محمّد بارها از وفات خویش سخن گفته بود، اما به هیچ وجه به صراحت تمام این نکته را بیان نکرده بود که از این پس چه کاری باید کرد.

زندگانی پیامبر ﷺ

وقتی زندگی پیغمبر از نظر می‌گذرد، هیچ‌کس نمی‌تواند دراین باب تردید کند که ظهور وی بر بسیاری از افراد کارهایی همچون: زنده به گور کردن دختران (از آنجا که اعراب به بازماندگان ذکور بیشتر اهمّیّت می‌دادند) بخت‌آزمایی و

آوازه‌خوانی خط بطلان کشید و قماربازی و شراب‌خواری را به کلی ممنوع اعلام کرد. لزوم تعاون، نیکی در حقّ بردگان و فقیران و اسیران و مسافران درمانده دراین آیین، به طور بارزی با آن‌چه پیش از آن متداول بود، تفاوت داشت. خود وی هرگز مدعی نشد که انسان پاک و بی‌گناهی است، بلکه همواره خاطرنشان می‌ساخت که عاری از ضعف‌های بشری نیست و با سایر مردم تفاوتی ندارد؛ البته این امر مانع از آن نشد که از همان مراحل نخست، در جامعهٔ اسلامی سیمایش مورد تجلیل و تکریم فوق‌العاده واقع نشود و عصمت و لغزش‌ناپذیری و علم به احوال آینده به وی منسوب نگردد و یک سلسله افسانه‌ها دربارهٔ شخصیتش، که از دوران جوانی‌اش آغاز می‌شود و تمام زندگی‌اش را در برمی گیرد، پدید نیاید و این طرز تلقّی‌ها حتا در سیره‌ای که به قلم ابن اسحاق (۷۶۸م) نوشته و توسط ابن‌هشام (۸۳۴م) تهذیب شد، نیز آمده است!

این طرز تلقّی از پیغمبر، در تطور زندگی عامّه مسلمانان تأثیر وسیعی داشته است و هنوز هم دارد. و براساس آن، گفتار و کردار [حضرت] محمّد به عنوان نمونهٔ عالی رفتار و گفتار، نگریسته شده و به تمام احکام و اوامر او اهمّیّتی که خاص کلام وحی است، داده شده و سعی براین بود تا تمام امور را بدان‌گونه که ممکن بود وی چنان خواسته باشد، تحت ضابطه درآورند. بدین گونه علم خاصی به نام «علم حدیث» به وجود آمد که احوال و اقوال پیغمبر یا آن‌چه را که گمان می‌رفت اقوال و احوال او بوده است، جمع و تدوین می‌کرد و می‌کوشید تا آنان را به عنوان قواعد رفتار عمومی تنظیم و تعیین کند؛ این احادیث در آغاز به طور شفاهی نقل می‌شد، اما بعدها مجموعه مفصل مکتوبی از این روایات شفاهی پدید آمد.

تکالیف اسلامی

براساس آن‌چه که پیغمبر به وسیلهٔ وحی، تعیین کرده است، واجبات دین اسلام، در پنج مورد[1] زیر خلاصه می‌شود که تکلیفِ ششمِ مربوط به جهاد بر ضد کفار، بعد از تردید و تأمل بسیار مسکوت مانده است:

۱. شهادت به وحدانیّت خدا و نبوّت پیغمبر؛

۲. نماز پنج نوبت نماز در روز؛

۳. روزهٔ ماه رمضان؛

۴. زکات که بر اساس قواعدی خاص می‌بایست پرداخته می‌شود؛

۵. حج مکه در صورت امکان حداقل یک بار در طول عمر می‌بایست انجام شود.[2]

۱- حدیث راجع به ارکان پنج‌گانهٔ اسلام را، امام بخاری (حدیث: ۸ و ۴۵۱۵) و احمد در **مسند** (حدیث‌های ۴۷۹۸، ۵۶۷۲، ۶۰۱۵ و ۶۳۰۱) و مسلم (حدیث ۲۲/۱۶) و ابی یعلی (حدیث ۷۵۶۱) و حمیدی (حدیث ۷۰۳) و بغوی در **شرح السنة** (حدیث ۶) و ابن منده در **الایمان** (احادیث: ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۱۴۸، ۱۴۹ و ۱۵۰) و طبرانی در **المعجم الکبیر** (حدیث‌های ۱۳۲۰۳ و ۱۳۵۱۸) و بیهقی در **السنن الصغیر** (۲۲۷)، از عبدالله بن عمر رضی الله عنه روایت کرده‌اند که لفظ آن چنین است: عن النبی ﷺ انه قال: **﴿بنی الاسلام علی خمس: شهادة أن لا اله الا الله و ان محمّداً رسول الله، و اقام الصلاة، و ایتاء الزکاة، و حج البیت. وصوم رمضان﴾** البته با الفاظ دیگری هم روایت شده است. (مؤلف)

۲- **جهان اسلام**، ۴۳-۲۵.

بخش چهارم

رد تهمت‌ها

نوشتهٔ:

جان دیون پورت

(۱۷۸۹-۱۸۷۷ م)

مقدمه

محمّد رسولِ امینِ خدا — *سرِ انبیاء سرور اصفیا*
یتیمی جهان زیر فرمان او — *همه دُرّهای یتیم آنِ او*
سر انبیاء، تاج کِسرا فکن — *کز او یافته طاق کسرا شکن*[1]

برای تخریب شخصیّت یک فرد، ساختن داستان‌های واهی و خلاف واقعیّت و انتشار آن‌ها، حربه‌ای کارآمد و مؤثر است که بارها نیز آزموده شده است و غالباً پس از شایع‌شدن این‌گونه مطالب، نه تنها باور عامهٔ مردم، بلکه باور دانشمندان نیز، نسبت به فردی که شخصیّت‌اش تخریب شده است، تغییر می‌کند، و بعد از آن سیمایی از او در نظرشان مجسّم می‌شود. که دشمنانش معرفی کرده‌اند، نه سیمای واقعی‌اش!

هنگامی که حضرت محمّد در شهر مکّه به پیامبری، برانگیخته شد و مبارزه‌اش برای زدودن بیداد و شرک آغاز شد، سران مکّه دریافتند که گفتار و کردار وی به ضررشان و شخص وی نیز تهدیدی جدّی برای منافع و پست و مقام‌شان است؛ لذا دست به‌کار شدند و برای مقابله با این بحران، تشکیل جلسه دادند. از آن‌جا که این دعوت نوین، جنبشی بزرگ در شهر مکه به راه انداخته بود و افرادی از اقشار مختلف به آن پیوسته بودند، اگر چنین ادامه می‌یافت، اقتدار سران مکه از بین می‌رفت و به تراژدی بزرگی می‌انجامید.

راه چاره چیست؟

شکنجه کردن یاران وی می‌توانست راهکاری موقت باشد، ولی این کار نه تنها سبب نمی‌شد که یارانش از پیرامونش پراکنده و متفرق شوند، بلکه موجب می‌شد که مسلمانان در آیین جدید خود، جدیّت بیشتر نشان دهند و شمارشان رشد سریع‌تری پیدا کند.

۱- سند بادنامه منظوم. ۹۵.

مشرکان مکه پس از رایزنی‌های زیاد، دریافتند که تنها راه‌چاره، حملهٔ مستقیم به شخصِ پیامبر است، و باید به هر نحو ممکن و با تمام توان، شخصیّت وی را مخدوش و تخریب کنند تا عامهٔ مردم به اختیار خود به وی نزدیک نشوند و از او هراس داشته باشند.

به همین منظور، پیامبر را ساحری بزرگ معرفی کردند که با جادوی خود، میان زن و شوهر، فرزندان و والدین، غلام و سرور جدایی می‌افکند و آنان را برضدّ یکدیگر می‌شوراند. گاهی وی را دیوانه خواندند که جن‌ها به او حمله کرده‌اند. وگاه نیز ایشان را شاعری توانا معرفی کردند که با سخنش فتنه بر می‌انگیزد.

گرترا طعنی کنند ایشان مگیر از بهر آنک

مردم بیمار باشد یافه[1] گوی و هرزه لا[2][3]

مشرکان تا آخرین توان خود در تخریب شخصیّت پیامبر کوشیدند، اما از آن جا که خداوند، یار و یاورش بود و دمی تنهایش نمی‌گذاشت، تمام کوشش‌هایشان بی‌نتیجه ماند، و درخت اسلام، رشد کرد و تنومند شد.

هنگامی که مسیحیان، اسلام را پشت درهای کشورهای خود یافتند، هراسان شدند، اربابان کیسا جایگاه خود را در معرض خطر دیدند و حکومت‌ها بیمناک شدند و برای در امان ماندن از حملات برق آسا سهمگین این دین، دستگاه‌های تبلیغاتی خود را به کار انداختند و از تجربهٔ هرچند ناموفق مشرکان عرب بهره جستند و به مبلغان و نویسندگان مأموریّت دادند که تا جایی که می‌توانند، شخصیّت محمّد را هدف قرار دهند، افسانه‌ها بسازند و به وی نسبت دهند، تهمت‌هایی که مردم را متنفر می‌سازد، بر دامن وی بربندند، او را دشمن مسیح معرفی کنند.

فرامین کلیسا به دقت اجرا شد تا جایی که به تصور مسیحیان قرون وسطا از مسلمانان، ملتی بت‌پرست بودند که بتی به نام «ماهوم»[4] ساخته‌اند و می‌پرستند!!

۱- یافه: سخنان بیهوده و پوچ.

۲- هرزه‌لا: بیهوده‌گو، چراکه لائیدن به معنی گفتن است.

۳- دیوان حکیم سنایی غزنوی، ۴۷.

4.Mahom.

ادوارد گیبون مورخ معروف انگلیسی در کتاب ***سقوط و انقراض امپراتوری روم*** در خصوص یکی از عجایبی که به محمّد نسبت داده‌اند، چنین نوشته است:

«مسیحیان با کمال بی‌باکی به محمّد نسبت داده‌اند که «به نظر می‌آید که یک کبوتر اهلی از آسمان به زمین فرود می‌آید و در گوش او چیزهایی فرو می‌خواند!» چون این معجزهٔ مجعول راگروتیوس به زبان عربی نقل کرده بود، پوکوک دانشمند معروف و مترجم همان کتاب، نام مؤلف کتابی را که گروتیوس این داستان را از او نقل کرده است، پرسید، گروتیوس مجبور شد اعتراف کند که این داستان نزد خود مسلمانان، مجهول است! و برای این‌که این امر به نفرت و ریشخند مسلمانان نینجامد، دروغ این مرد زاهد (!) از پنج نسخهٔ عربی حذف شد، ولی با این حال، همین داستان در متن کتاب که به کرّات به لاتین چاپ شده است، به صورت واضح و برجسته‌ای ذکر شده است.»[1]

عامهٔ مردم اروپا بر اثر ساده‌لوحی و بی‌دانشی خود، با شوق و ذوق به این‌گونه اوهام و اراجیف گوش فرا می‌دادند و آن‌ها را باور می‌کردند، سره را از ناسره باز نمی‌شناختند، و نیازی نیز به شناختن واقعیّت احساس نمی‌کردند.

مبلغان و نویسندگان مسیحی به علّت تعصّب افراطی، یا برای به دست آوردن جایگاه و مال، دست به شایعه‌سازی و دروغ‌پردازی پیرامون شخصیّت پیامبر می‌زدند تا مردم را حتا از اندیشیدن دربارهٔ او و آیین اسلام بازدارند. **توماس کارلایل** خاورشناس مشهور، می‌نویسد: «کتاب‌ها و سندها و استنادات دشمنانهٔ مبلغان مسیحی درخصوص پیغمبر اسلام و آیین او، به منزلهٔ اسکناس‌ها و اوراقی تقلبی است که از دست جنایتکار سازندهٔ آنان خارج می‌شود و در صورت عدم اثبات جعلی بودن آن، مختصر سودی به سازندهٔ آن می‌دهد، ولی صدماتش متوجّه دیگران می‌گردد.

معاندان پیغمبر اسلام و دین او، از روی تعصّب جاهلانه یا کسب منفعت، به کینه‌توزی و دروغ‌پردازی اقدام می‌کنند و دیگران را به گمراهی می‌افکنند و از حقایق دور می‌کنند.»[2]

۱- عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ۲۷-۲۶.

۲- اسلام از دیدگاه دانشمندان غرب، ۱۵.

همین دانشمند در جایی دیگر می‌نویسد:

«اعتراف می‌کنم که این روزها از اظهارات منتقدانی که بر محمّد تهمت زده و می‌گویند: «محمّد از روی عمد و قصد و نقشهٔ قبلی یا به طور کلی با فریب ارادی (یا به طور مطلق) راه فریبکاری پیموده است.» نمی‌توانم چیزی بفهمم! و از این بالاتر این معنی را نمی‌توانم درک کنم که چگونه او را متهم می‌کنند و می‌گویند: «این مرد در سراسر زندگی با فریبندگی زیسته است و در چنان عالمی قرآن را بسان جاعل یا جادوگری نوشته است؟! ولی فکر می‌کنم هرکه قرآن را با بصیرت بخواند، قطعاً آن را به صورت دیگری مشاهده خواهد کرد.»[1]

جان دیون پورت خاورشناس و اسلام‌شناس نامی انگلیسی در کتاب ***عذر تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن*** برخی از تهمت‌ها را دستاورد یونانیان می‌داند و به شدت طرز برخورد مسیحیان را با فرض درست بودن این گونه تهمت‌ها زیر سؤال برده و برخلاف آموزه‌های آیین مسیحیّت می‌داند. وی می‌نویسد:

«این که به کرّات گفته‌اند: محمّد تحت تأثیر ضربات صرع واقع می‌شد، از گفته‌های بی‌اساس و اظهارات ناهنجار یونانیان است که خواسته‌اند در پناه اتهام عوارض چنین مرضی، بر تبلیغ‌کنندهٔ عقیدهٔ تازه و بدیع، لکه‌ای وارد سازند و ویژگی‌های اخلاقی‌اش را مورد نفرت و انزجار جهان مسیحیّت قرار دهند. این اشخاص متعصب و شرور، بایستی فکر می‌کردند که اگر واقعاً محمّد به چنان مرض شدید و مخوفی مبتلا می‌بوده است، به جای این که این‌گونه عوارض را نشانهٔ خشم و غضب خدا نسبت به او بدانند، بایستی طبق تعلیمات شفقّت و ترحّم آیین مسیح، برای او - که به چنین مشقت و بدبختی دچار شده است - متأثر باشند و دل‌شان بسوزد، نه این که از این جریان خوشحالی کنند!»[2]

دانشمندان منصف غربی در قبال این‌گونه تهمت‌ها و سخنان بی‌اساس، ساکت نمانده‌اند و به شدت به رد این خرافات پرداخته و سره را از ناسره جدا

۱- عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ۱۶.

۲- همان، ۲۱.

ساخته‌اند و پیامبر را آن‌گونه که بوده است، به مردم معرفی کرده و از صداقت، درستی، امانتداری، پاکدامانی و... وی سخن‌ها گفته‌اند. که بر اثر تلاش آنان، از حجم دروغ‌پردازی‌ها کاسته شده و مردم به جست و جوی حقیقت برآمده‌اند.

لورافکشیا واگلیری دانشمند ایتالیایی، می‌گوید:

«شکی نیست که از شمار آن دروغ‌هایی که در قرون وسطا در وصف محمّد و دیانت او می‌گفتند، در این دوره کاسته شده است خیلی تخفیف یافته و مردم طالب به دست آوردن حقیقت تاریخی محمّد و اسلام‌اند.»[1]

آن‌چه در این فصل می‌آید، حاصل پژوهش خاورشناس و اسلام‌شناس شهیر انگلیسی ***جان دیون پورت*** است که در کتاب ***عذر تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن*** آورده است و در آن، به چهار تهمت اساسی‌ای که بر شخصیّت پیامبر وارد کرده‌اند، با سبکی اروپایی پاسخ داده است. برخی از نوشته‌ها و استدلالات وی مغایر با آموزه‌های اسلامی است، امّا باید در نظر داشت که: تهمت‌هایی چنان را پاسخ‌هایی چنین باید!

۱- نظریات دانشمندان جهان درباره قرآن و محمد، ۱۶۳.

کژماندن دهان آن مرد که نام محمّد ﷺ را به تسخر خواند

آن دهان کژ کرد و از تسخر بخواند
نام احمد را، دهانش کژ بماند
باز آمد کای محمّد عفو کن
ای ترا الطاف عِلمِ مِن لَدُن
من ترا افسوس می‌کردم ز جهل
من بُدَم افسوس را منسوب و اهل
چون خدا خواهد که پردهٔ کسی درد
مَیلش اندر طعنهٔ پاکان برد
جون خدا خواهد که پوشد عیب کس
کم زند در عیب معیوبان نفس
چون خدا خواهد که مان یاری کند
میل ما را جانب زاری کند
ای خنک چشمی که آن گریان اوست
ای همایون دل که او بریان اوست

(مولانا جلال الدین رومی)

رد تهمت‌ها

اتهاماتی که برضدّ محمّد اظهار شده، به شرح زیر به چهار قسمت تقسیم می‌شوند:

۱. منظور ارضای حس جاه‌طلبی، دینی ابداع کرد و جعل کرد، بدون این که از جانب خدا وحی‌ای به او [نازل] شده باشد.

۲. دینش را به وسیلهٔ شمشیر تبلیغ کرد و از این جهت موجب تضییع خون‌های بی شماری شد و بدبختی‌های زیادی برای بشریّت ایجاد کرد.

۳. بهشت او، خاصیتی شهوانی دارد، چنانکه در قرآن نیز ذکر شده است.

۴. باتجویز تعدّد زوجات، شهوت پرستی را تجویز و تقویت کرد.

تهمت اوّل

مبرّا بودن محمّد از اتّهام جاه‌طلبی روی هم رفته از تمام اوضاع و احوال زندگی‌اش ثابت است؛ به‌ویژه این که: تحکیم دین خود و دستیابی به قدرت نامحدود را در زندگی‌اش تجربه کرد، اما برای بزرگ نمایی خویش از آن‌ها بهره نگرفت و تا واپسین لحظه، بر همان سادگی اخلاقی و فروتنی‌اش پایبند ماند.

درخصوص گرایش به زنان نیز می‌توان گفت: باتوجه به رواج نامحدود تعدّد زوجات در عربستان هنگام بعثت، نامعقول و متناقض به نظر می‌رسد که با محدود کردن تعداد همسران یک مرد، درصدد ترویج شهوترانی و ارضای غرایز خویش برآمده باشد!

افزون براین در دفاع از او باید گفت: همچون دیگر همنوعانش دارای امیالی بود که بشر را به جنس مخالف علاقه‌مند می‌کرد و او هیچ‌گاه از یک بشر عادی، مستثنا نبود و همیشه تاکید می‌کرد: «بشری هستم همچون شما[1]» و در مقایسه با

۱- قل ا نما انا بشر مثلکم: کهف / ۱۱۰، فصلت / ۶) (مولف)

داود - مردی که با ارادهٔ خاص پروردگار همچون قطعه یخی در معبد دیان[۱] آویخته شده است - که هم پیامبر بود و هم پادشاه، بسیار پاک و منزه بود.

میشل[۲] دختر دوم شائول[۳]، نخستین عیال داود بود که در دورانی که داود مغضوب واقع شد، از او گرفته شد. داود از آن به بعد با چندین زن، یکی پس از دیگری ازدواج کرد[۴]، و در عین حال، خواستار پس‌گرفتن زن اول بود. قبل از این که این زن نزد داود بازگردد، بایستی از شوهرش که او را به شدت دوست می‌داشت، به اجبار گرفته می‌شد و چون او را از شوهرش پس گرفتند، شوهر تا جایی که توانست پشت سر او دوید و همچون کودکی گریه می‌کرد![۵]

داود از وصلت با دختر یک نفر شاهزادهٔ غیرمختون بیم نداشت و با این که از چندین همسر، فرزندانی داشت، با این حال در شهر اورشلیم (بیت‌المقدس) زنان غیررسمی می‌گرفت و بالاخره در مورد «بات شیبا»[۶] افزون بر زنای محصنه (العیاذ بالله) مرتکب جنایت دیگری شد و از روی تعمّد و خونسردی، موجبات قتلی را فراهم ساخت.[۷] وقتی که داود به علّت پیری از آن همه لباس‌هایی که به او می‌پوشاندند، گرم نمی‌شد، فکر کردند که دختر باکرهٔ جوانی را برای پرستاری و سرگرمی‌اش به کار گیرند تا ضمناً همخوابهٔ او هم باشد[۸]. داود به آنان سفارش کرد که در حد توان زیباترین دختر را برایش بیاورند! حال جای این سؤال هست که: آیا این عمل، زیبندهٔ یک آدم پاکدامن و عفیف است؟! البته نویسندگان

۱- **تورات.**

۲- نام وی در **اول سموئیل** (میکال) آمده است. فصل ۱۸، آیه‌های ۳۰-۲۰.

۳- در منابع اسلامی از آن با نام «طالوت» یاد می‌شود. (مؤلف)

۴- **اول سموئیل**، فصل ۲۵، آیهٔ ۴۶.

۵-دوم سموئیل، فصل۳، آیه‌های ۱۶-۱۳.

۶- **سلاطین**، فصل ۱.

۷- مؤلف با اشارهٔ اجمالی در حواشی مربوط به این داستان‌ها کتاب **عهد عتیق** راکه مورد احترام یهودیان و مسیحیان است، مرجع و مستند تحقیق قرار داده است و باتوجّه به عصمت انبیا - که اعتقاد ماست - بی‌پایگی این مقوله مندرجات تورات و امثال آن بیشتر روشن می‌رود. (سعیدی)

۸- اول پادشاهان، فصل ۱، آیه‌های ۴-۱.

مسیحی‌ای که در این خصوص به محمّد اتهام می‌زنند، باید این ضرب‌المثل معروف را به خاطر بیاورند: «ساکنان خانه‌های بلوری نباید اولین کسانی باشند که به خانهٔ دیگری سنگ پرتاب می‌کنند!»

تهمت دوم

در مورد تحصیل قدرت و به کاربردن آن، محمّد فقط از موسی سرمشق گرفته و از او تقلید کرده است، که: اگر موسایی که خودش شارع و ناشر قانون است به عنوان یک نفر راهنما، با قدرت یک نفر سردار قیام نکرده بود، نمی‌توانست فرزندان اسرائیل[1] را از مصر نجات دهد و آن‌چه که مسلم و محقّق است، این است که: برای طرح آن نقشه و موفّقیّتی که براساس آن به دست آورد، تاکنون کسی پیدا نشده که او را توبیخ کند، یا نسبتِ جاه‌طلبی به او بدهد؛ درصورتی که بدون آن قدرت، نمی‌توانست رسالتی را که یهوه (خدای یهود) برعهده‌اش نهاده بود، انجام دهد.

عربستان نیز دارای چنین موقعیّتی بود که میان قبایل متعدّد تقسیم شده بود و اغلب با یکدیگر در حال جنگ و جدال بودند. محمّد برای این که همهٔ آنان را به صورت جامعهٔ واحدی درآورد و دینش را میان‌شان مستقر سازد، راه دیگری نداشت جز این که به عنوان راهنما و سردار آنان قیام کند و در هرحال، وضع به گونه‌ای بود که به کلی او را از تهمت جاه‌طلبی، مبرا و منزه نگاه می‌دارد.

اما عنوان (یا اصطلاح) فریب و مکر، یعنی کذب و جعلی که چنان بی‌دریغ و در حد افراط و مبالغه به دکترین (تعلیمات و فلسفهٔ) محمّد نسبت داده‌اند: باتوجّه به این حقیقت که نخستین اصل دعوت او، یگانگی خدا است و این همان اصلی است که حضرت مسیح تبلیغ‌اش کرده است، به قدر کافی، نشانهٔ عدالت و واقعیّت (مدعای او) است.

۱- حضرت یعقوب علیه السلام (مؤلف)

اتهام مکر و فریب، هرچند ممکن است، دربارهٔ ادعای نبوّتش گفته شده باشد، فعلاً مسلم است که محو بت‌پرستی و تأسیس پرستش خدای واحد، درمیان ملّتی که غرق در بت‌پرستی و به‌کلی بی‌خبر از خداپرستی بوده‌اند، پیامی بود در خور رسالت آسمانی؛ و نیز این نکته، محقّق است که محمّد در عربستان شالودهٔ بنای یگانه‌پرستی را ریخت و قاطعانه بت‌پرستی را در آن کشور از بین برد، و بعد از آن و با وصف گذشتن هزار و چند صد سال، به هیچ صورتی در آن‌جا بروز و ظهور نکرد، درصورتی که مسیحیان، به محض این‌که بت‌های نصب‌شدهٔ ایشان را از بین بردند، بازهم به بدعت و گمراهی، متهّم شدند.[۱]

احکام محمّد، جز منع و الغای بت‌پرستی، هرجا دینش رواج یافت، عمل به وظایف اخلاقی را، که عبارت از نظم و ترتیب عملیات و ارتباط اشخاص نسبت به یکدیگر است، الزام و اجبار می‌کند و در سراسر قرآن، اجرای این اوامر با شدّت و حِدّت شگفت و با تأکید تمام براجرای این اوامر توصیه شده است و این موضوعی است که مورد تصدیق بزرگ‌ترین دشمنان محمّد واقع شده است.

در میان اشارات و کنایات و رموز عدیده‌ای که بر عادات و رسوم اعراب منطبق است، و در ضمن گفتن و نوشتن از آن لذت می‌برند، هیچ‌یک از دکترین‌های (آموزه‌ها و فلسفهٔ) محمّد، مبهم و پیچیده نیست و هیچ‌یک نیز به اندازهٔ سفر شبانهٔ (معراج) محمّد، استهزا و طعن و طنز نویسندگان مسیحی را در پی نداشته است؛ ولی این منتقدان می‌بایست به خاطر می‌آوردند که چنان داستانی یک ذرّه باورنکردنی‌تر و نامعقول‌تر از داستان اغواشدن مسیح در بیابان به وسیلهٔ شیطان نیست.[۲] آن جایی که می‌گوید:

۱- بدین طریق که ایرین معروف، ملکهٔ شرق، عیال لیؤا، ملقب به بت‌شکن که قبل از وفات شوهرش به عنوان نایب‌السلطنهٔ پسرش قسطنطین منصوب شده بود، دستور داد که چشم‌های این پسر را از حدقه درآوردند. و آن وقت بر تخت سلطنت جلوس کرد و در سال ۷۸۷ م مجلس شورای نیس را دعوت کرد و به وسیلهٔ این مجلس از نو پرستش صورت‌ها (نقوش) رسمیّت یافت. (دیون پورت)

۲- نک: **انجیل متی**، فصل ۴، آیهٔ ۸؛ **انجیل مرقس**، فصل اول، آیهٔ ۱۳؛ **انجیل لوقا**، فصل ۴، آیه‌های ۶-۵.

«دوباره شیطان، او (مسیح) را به بالاترین نقطهٔ کوه می‌برد و تمام سلطنت‌های روی زمین و قدرت و شکوه آنان را به او نشان می‌دهد الخ...»

حقیقت این است که: سفر شبانه (معراج) کنایه و رمزی است که توضیح آن سهل است، با این بیان که:

تصور می‌شود که بُراق -که معنی‌اش برق است- چیزی باشد که سرعتش از جریان برق بیشتر است و نردبان نوری که جبرییل و او (محمّد ﷺ) بدان وسیله به آسمان صعود کردند، تفکّری بود که به وسیلهٔ آن از میان تمام آسمان‌ها تا عرش خدا عبور می‌کنیم و خروس عجیبی که شنیدن صدایش مسرّت‌آور و لذت‌بخش بود و انسان هیچ‌گاه صدای آن را نشنیده، یا به آن توجهی نکرده است، دعا و نماز مرد صالح است و همچنین بقیهٔ مطالب و مضامین.

به‌علاوه، با کمال سادگی و بی‌طرفی این پرسش به میان می‌آید که:

موضوع مجاز و کنایه و استعاره‌ای که در سبک و روش خودشان دارند و غوامض را بدان‌ها حل می‌کنند، چرا مورد استفادهٔ محمّد نباشد؟ همان‌طور که در بیان داستان پیغمبری که نمایندهٔ خدای حقیقت است در تورات آمده است که خدا با یکی از ارواح خبیثه برای فریب دادن «اخاب» مشورت می‌کند؛ آن‌جا که می‌گوید:

«آن‌گاه خداوند فرمود: چه کسی می‌تواند *اخاب* را فریب دهد تا به راموت جلعاد حمله کند و همان جا کشته شود؟

هر یک از فرشتگان نظری دادند، سرانجام روحی جلو آمد و به خداوند گفت: من این کار را می‌کنم!

خداوند پرسید: چگونه؟

روح گفت: من حرف‌های دروغ را در دهان [تمام] پیامبران می‌گذارم و اخاب را گمراه می‌کنم.

خداوند فرمود: تو می‌توانی او را فریب دهی، پس برو و چنین کن.»[1]

۱- **اول پادشاهان**، فصل ۲۲، آیات ۲۰،۲۱،۲۲.

و باز در خصوص عهد جدید، به همان عذر باید متوسل شد؛ آن‌جا که مسیح می‌گوید: «او شراب است، راه است و راست»[۱]

و نیز آن‌جا که می‌گوید: «نان و شراب، جسم و خون او هستند»[۲]

در این صورت تقاضای عادلانه است که مسلمانان اجازه داشته باشند از این‌گونه استعارات و مجازها برای حلّ مشکلات و مطالبی که در ظاهر نامفهوم هستند، بهره بگیرند؛ وگرنه سبک و روش آنان مورد اتّهام قرار خواهد گرفت و هیچ‌یک از آن موارد، آن‌قدر بزرگ یا خطرناک نیستند، همچون چیزی که تأسیس دکترینی (فلسفه‌ای) می‌کند که به موجب آن تعلیم داده می‌شود که یک تکّه نان به وسیلهٔ ادای کلمات چندی که کشیش بر زبان می‌راند، به چیز دیگری، تبدیل و قلب ماهیّت حاصل شود. براین معنی که محمّد می‌گوید: «دین تازه‌ای برای اعراب نیاورده، بلکه فقط برای این منظور قیام کرده است که همان دین کهن راکه خداوند به ابراهیم وحی کرده و ابراهیم به اسماعیل، مؤسس ملت‌شان (اعراب) سپرده است، تبلیغ کند». اعتراض کرده‌اند و گفته‌اند محمّد که در حقیقت و در عمل دین نوینی تأسیس کرده است و در نتیجه، گفته‌هایش مجعول است؛ ولی اگر این دین از آن جهت دین تازه‌ای است که در موضوع پرستش و تعیین وظایف اخلاقی با دین گذشته اختلاف دارد، می‌توان گفت که: به طور قطع و مسلم، نه دین موسی و نه دین عیسی مسیح و نه دین محمّد، هیچ کدام ادیان تازه‌ای نیستند؛ دین موسی جز تجدید و اجرای قوانین همان دینی که آدم و نوح و ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسماعیل بدان عقیده داشتند و برای پرستش خدای یگانه و عشق به او و اطاعت او از جان و دل و انجام همان وظایف اخلاقی که ضرورت جامعهٔ بشری و نیز ارادهٔ خدا برعهده انسان نهاده بود، می‌کوشیدند چیز دیگری نیست. از این‌جاست که عیسی مسیح به ما می‌گوید: خدا را بیشتر از همه چیز و همسایگان را همچون خودمان دوست بداریم.

۱- **انجیل یوحنا**، فصل ۱۴، آیهٔ ۶.

۲- **انجیل متی**. فصل ۲۶، آیات ۲۸-۲۶؛ **انجیل مرقس**، فصل ۱۴، آیات ۲۵-۲۲؛ **انجیل لوقا**، فصل ۲۲، آیات ۲۰-۱۷؛ **اول قرنتیان**، فصل ۱۱، آیات ۲۷-۲۳.

این بود همهٔ قانون و پیغمبران، یعنی موسی و سایر پیغمبران به بنی‌اسرائیل دینی تعلیم دادند که از هر جهت عبارت بود از: عشق و پرستش یک خدای جاوید و لایزال و عشق و علاقهٔ بی‌اندازهٔ افراد نسبت به یکدیگر؛ بنابراین، فلسفهٔ خود عیسی مسیح، چیز تازه‌ای نبود مگر همانی که موسی قبلاً تعلیم داده بود[1]، فقط با این تفاوت که وظایف اخلاقی ما نسبت به یکدیگر بیشتر از سایرین، توصیه و تأکید شده بود و بدین وسیله نازل‌ترین و جاهل‌ترین افراد بشر می‌توانست راه معارضهٔ با مفاسد اخلاقی را درک کند، چنانکه آیهٔ: «با دیگران همان‌طور رفتار کنید که انتظار دارید با شما رفتار کنند»، به وضوح نشان می‌دهد.

هنگام ظهور مسیح، یهودیان ساکن «جودیا» از لحاظ اخلاق، بی‌اندازه فاسد بودند و از سال‌ها پیش خودخواهی و خودپسندی جنون‌آمیزی در میان‌شان چه طبقهٔ روحانیون و چه مردم عادی، رواج یافته بود. هیچ‌چیز جز حرص و آز و غارت و بی‌عدالتی و ظلم وجود نداشت و برای این‌که حقانیت‌شان را به صورت خشک و جامدی در رعایت پاره‌ای تشریفات و رسوم دینی حفظ کنند، روح واقعی آن را از دست داده بودند. هدف فعّالیّت مسیح و برنامهٔ رسالت او آن‌گونه که پیدا است - همین بود که آن روح را زنده کند و تمام تعلیمات او آشکارا متوجّه همین معنی است و با اندک توجّهی روشن می‌شود که مسیحیت از ریشه و اساس، جز تجدید دین موسی نبود.

وظیفهٔ محمّد به نشر و اجرای تعلیمات اخلاقی منحصر نمی‌شد، بلکه می‌کوشید که اساس عبادت خدای یگانه را مستقر سازد؛ زیرا مردمی که محمّد به حکم مقدرات درمیان‌شان ظهور کرده بود، از هر دو جهت گمراه بودند، بنابراین، هدف او این بود که دین اسماعیل، مؤسس ملّتش (ملّت عرب)، را از نو زنده کند و برای اثبات این‌که محمّد وقتی که به اعراب می‌گفت دین تازه‌ای تبلیغ نمی‌کند، بلکه برهمانی پای می‌فشرد که نیای بزرگ‌شان اسماعیل علیه‌السلام سده‌ها پیش منتشر کرده بود، همین دلیل کافی است.

۱- در **انجیل متی**، فصل ۵، آیه ۱۷،سخن عیسی علیه‌السلام چنین آمده است: «فکر نکنید که من آمده‌ام تا تورات و نوشته‌های پیامبران را منسوخ نمایم، نیامده‌ام تا منسوخ کنم، بلکه تا به کمال برسانم.»

ما می‌پرسیم: آیا می‌توان باور کرد که آن مردی که چنان اصلاحات بزرگ و پایداری در کشورش ایجاد کرد؛ در همان کشوری که مردم سده‌ها در منجلاب بت‌پرستی غوطه‌ور شده بودند و این آیین در زشت‌ترین شکل جایگزین یگانه‌پرستی شده بود و مردی که کشتن کودکان را در میان آنان از بین برد و استعمال مشروبات الکلی و قمار - دو منشاء انحطاط اخلاق - را منع کرد و تعدّد زوجاتی را که وجود داشت و بدان عمل می‌کردند، در حد معیّنی محدود کرد، و باز تکرار می‌کنم آیا می‌توان باور کرد که چنان مصلح بزرگ و غیوری، فریبکار باشد و سراسر زندگی‌اش صرف نفاق شده باشد؟

آیا می‌توان تصور کرد که رسالت الهی‌اش فقط اختراع و ابداع خودش بوده است و خودش هم می‌دانست که کذب است؟

خیر! هیچ چیز جز یک وجدان متکی بر حسن نیّت نمی‌توانست محمّد ﷺ را آن گونه ثابت و پایدار و بدون تردید و تزلزل رهبری کند، بدون این‌که از همان زمان نزول نخستین وحی‌ای که به خدیجه عرضه داشت، تا آخرین دقیقه‌ای که در کنار عایشه جان سپرد، خودش را در برابر دوستان نزدیک و اصحابش گم کرده باشد.

قطعاً یک مرد خوب و صدیق، که اعتماد کامل به آفریننده‌اش دارد و اصلاحات زیادی در دین و در رفتار جمعی انجام می‌دهد، ابزار مستقیمی است در دست خدا و می‌توان گفت: از طرف خدا صاحب رسالت است.

بنابراین، محمّد ﷺ بدون شک به رسالت خودش و مأموریّتش از جانب خدا ایمان داشت و به عنوان پیغمبر خدا این تحوّل عظیم را - گو این‌که (به نظر بعضی) ناقص باشد - در کشورش ایجاد کرد. در این صورت چرا محمّد دست کم همچون سایر بندگان مؤمن خدا، بنده‌ای مؤمن شناخته نشود؟ و چرا باور نشود که در عصر خود و در کشور خودش، مبلغ حقیقت و صداقت بوده است، تا به افراد همنوع خودش وحدت و حقانیت خدای یگانه و آموزه‌های مدنی و اخلاقی مناسب با شرایط و متناسب با اوضاع و احوال‌شان را تعلیم دهد؟

نکتهٔ دیگر این است که: عقیدهٔ او دربارهٔ رسالتش، بی‌اساس نبود، زیرا درمیان آن همه استهزا و مشّقت و رنج، بدون تزلزل و تردید راهش را در پیش گرفت. هیچ تهدید و صدمه و آزاری نتوانست او را از نشر دعوت یگانگی و حقّانیّت خدا و تبلیغ پاک‌ترین و عالی‌ترین معانی اخلاقی‌ای که تا آن زمان سابقه نداشت، بازدارد. او (محمّد) طالب هیچ نوع قدرت دنیوی یا سیطرهٔ روحی نبود. تنها خواسته‌اش رعایت حس عفو و اغماض و تسامح و گذشت و فراهم شدن بستر برای ارشاد خلق در محیطی آزاد بود. او مردم را دعوت می‌کرد که با عدالت رفتار کنند و عاشق رحم و مروّت باشند و در مقابل خدایشان تواضع در پیش بگیرند و به منظور تأیید این آموزه‌ها به همه وعده می‌داد که برای مردگان، اعم از ظالم و عادل، قیامتی خواهد بود. محمّد را با پیروان فاسدش و از جمله با «تیمور» در اصفهان و «نادر» در دهلی و نیز با مردم بدبختی که در عصر ما قبرس و چیووس کاساند را خراب کردند، مقایسه کنید!

ورود یک کشورگشای شرقی به کشوری، معمولاً تداعی کنندهٔ قتل و کشتار نظامی و غیرنظامی و افراد گناهکار و بی گناه است.

محمّد صلى الله عليه و آله و سلم در انتقام‌گیری اشتباهاتی داشته است[1]، ولی اغلب آنان قابل اغماض هستند، زیرا استثناهایی در این زمینه دیده می‌شود که در راه امنیّت و نظم عمومی به کار رفته است. معبد خدا به واسطهٔ وجود بت‌ها از قداست افتاده بود و او آمده بود تا آن را تطهیر کند. با بیان جملات بلند و زیبای: **«جاء الحق و زهق الباطل»** سیصد و شصت بت راکه در آن معبد مقدّس نصب شده بود، یکی پس از دیگری در هم کوفت و با پایان یافتن مأموریتش، برخلاف دیگر کشورگشایان، شهری[2] که فتح کرده بود، برای خودش تخت و تاجی تهیّه نکرد و در برابر معبدی[3] که به نام خدا، آن را از صورت قبلی نجات داده بود، برای

۱- متأسفانه مؤلف از نظر یک اروپایی در این خصوص قضاوت کرده است. (مترجم)

۲- شهر مکه مکرمه که در سال هشتم هجری فتح شد. (مؤلف)

۳- خانهٔ کعبه در شهر مکه. (مؤلف)

خودش و به نام خودش کاخی بر نیفراشت و شهر زیارتگاه دینش را ترک کرد تا با کسانی که در هنگام آزمایش همراهی‌اش کرده و پایداری به خرج داده بودند، زندگی کند. این نوع ظلم‌ها به که نسبت داده می‌شود؟ جواب آن آسان است، به کنستانتین که به دروغ، بزرگ نامیده شد. پس از مرگ مسیح علیه‌السلام دو نوع دکترین (عقیده و فلسفه) مشخّص و متمایز رواج یافت که نام مسیحیّت به آن‌ها داده شده است: نوع اول، همانی است که به وسیلهٔ حواریون (بولس و یوحنا) معرفی و تبلیغ شد و نوع دوم به وسیلهٔ کنستانتین (قسطنطین). این امپراتور که تحت تأثیر عوامل سیاسی، به مسیحیّت گرویده بود و به جهت ظلم و ستم‌هایش به حق به «نرون دوم» ملقّب شده بود،[1] در ۳۲۴ میلادی، بر شورای نیس[2] مسلط شد و دکترین خدایی مسیح برای نخستین بار به وجود آمد.

دربارهٔ منازعات خونین و بی‌فایدهٔ مذهبی‌ای که جان هزاران مسیحی را گرفت و کسانی که می‌بایست همچون برادر و رفیق با یکدیگر زندگی کنند، در جریان آن مرتکب شدیدترین ستمگری‌ها شدند، سنت هیلاری که در آن زمان، یعنی در سدهٔ چهارم می‌زیسته و کشیش بزرگ **پراتیه** که یکی از قدیمی‌ترین پدران کلیسا بوده است، تاسف و عدم موافقت خود را با توبیخ و تعرض به شرح زیر ابراز می‌کنند:

«نکته‌ای است هم تأسف‌آور و هم خطرناک، و آن عبارت است از این که همان‌طور که میان مردم، افکار و نظریات مختلف وجود دارد، به همان نسبت عقاید و ایمان مختلف نیز موجود است و به همان اندازه که منابع کفر و گمراهی

۱- «نرون» عیالش را در آب جوش انداخت. پسرش کریسپوس (Crispus) را محکوم به مرگ کرد، دو شوهر دو خواهرش «کنستانیتا» و «اناستاسیا» را به قتل رساند. پدرزنش «ماکزی میلیان هرکولس» را کشت. خواهرزاده‌اش، پسر «کنستانیتا» که پسر دوازده ساله‌ای بود، با افراد دیگری که روابط خانوادگی دورتری با او داشتند، مقتول کرد. درمیان مقتولین مردی بود به نام «سوپاتور» که یکی از رهبران بت‌پرستان بود. و گناه این مرد آن بود که اجازه قتل پدرزن «کنستانتین» را نداد! به هرحال ایشان اولین امپراطور مسیحی هستند. (دیون پورت)

۲- سنهودس، یا شورای نیقیه (Consultation denicee). گردهمایی سنهودس یکم در شهر نیقیه برپا شد که در آن (۲۰۴۸) اسقف فراهم آمدند. کنستانتین از این میان (۳۱۸) اسقف برگزید که یک دل و یک زبان بودند وباهم ناسازگاری نداشتند. (مؤلف)

وجود دارد، به همان نسبت نیز احتمال خبط و اشتباه می‌رود؛ زیرا مستبدانه ایجاد ایمان و عقیده می‌کنیم و به همان نحوه مستبدانه بیان و تقریر می‌کنیم! نه فقط هر سال، بلکه هر ماه برای توضیح و تقریر رموز و اسرار نامرئی عقاید جدیدی وضع می‌کنیم! از آن‌چه داشتیم پشیمان می‌شویم و از آنانی که پشیمان می‌شوند، دفاع می‌کنیم، اشخاصی را که از آنان دفاع کرده‌ایم، لعن و تکفیر می‌کنیم، با دکترین (عقیدهٔ فلسفی) دیگران را در وجود خودمان محکوم می‌کنیم، یا آن‌چه را خودمان داریم، و متقابلاً یکدیگر را تکه پاره می‌کنیم و خودمان باعث خرابی یکدیگر می‌شویم.»

کنستانتین با نیرو و نفوذی که به وخیم‌ترین نتایج انجامید، در شورای نیس بر روحانیّت مسلط شد و مصائبی که از آن سرچشمه گرفت، به شرح زیر خلاصه می‌شود:

کشتارها و خرابکاری‌های نه فقره جنگهای صلیبی بر ضدّ ترکان بیگناه (غیرمهاجم) در طول دویست سال که در ضمن آن جان میلیون‌ها نفر از بین رفت، با کشتارهای «اناباتیست‌ها»[1] قربانی‌های «لوتران‌ها»[2]، بانیست‌ها از رودخانهٔ رن تا منتهای بخش شمالی کشتارهای «سنت بارتولومیو» در فرانسه و چهل سال جنگ و زد و خورد و کشتار در فاصلهٔ بین زمان «فرانسیس» و ورودِ «هانری چهارم» (۱۵۵۳-۱۶۱۰م) به پاریس. قتل عام‌های محاکم تفتیش عقاید از این لحاظ بیشتر ایجاد نفرت و انزجار می‌کند که از مجرای قانون و به نام قانون

۱- بالغ بر پانصد نفر صاحب درجه و مقام و ده هزار نفر از طبقه پایین فقط در پاریس نابود شدند، غیر از چندین هزار نفر افرادی که در ایالات کشته شدند. پاپ آن‌وقت «گریگوری» سیزدهم، نه فقط به کلیهٔ اشخاصی که در کشتار مداخله داشتند آزادی تام و تمام بخشید بلکه حکم کرد که برای این حادثه جشن عمومی بگیرند و مراسم جشن باشکوه و تشریفات مجللی برگزار شد. بالاتر از همه این که گستاخی و جسارت این جانشین مسیح (!) به مرحله‌ای از بی‌شرمی رسیده بود که دستور داد به افتخار این عملیات مدالی تهیه کردند که در یک طرف آن صورت خودش نقش شده بود (؟) و در طرف دیگر آن تمثالی از فرشتهٔ عذاب و تخریب، و روی آن این عبارت نقش شده بود که: کشتار هوکنت‌ها! (دیون پورت)

۲- مطابق تخمین «لیورنت» که تاریخ انگیزیسیون را نوشته است، روی همرفته عدد قربانی‌هایی که از سال ۱۴۸۸ تا سال ۱۸۰۸ در این راه نابود و سوخته شدند ۳۴۰۲۴ نفر بود. همان قدرت برای غرس این نهال در شمال به کار رفت. عین همین وسایل در مقابل طبقات و اقوام دیگر. (دیون پورت)

مرتکب آن فجایع شدند! و بیست سال منازعات پاپ‌ها با پاپ‌ها و بیشاپ‌ها برضدّ بیشاپ‌ها، و مسموم کردن و کشتارها و غارت‌ها و رسوایی‌های[1] ظالمانهٔ بیشتر از دوازده پاپ که به درجات از «نرون» و «کالی‌گولا»[2] از هر نوع جنایتی بیشتر مرتکب شدند، معایب و بدبختی و بالاخره برای بستن این لیست موحش و مدهش کشتار دوازده میلیون سکنهٔ عالم جدید (آمریکا).

با کمال اطمینان باید اعتراف کرد که چنان جنگ‌های مهیب و فجیع و بلکه یک رشته جنگ‌های متوالی دینی برای چهارده سده، جز میان مسیحیان، در جای دیگر وجود نداشت! و هیچ گاه مللی که داغ باطلهٔ کفر بر آنان زده شده است، یک قطرهٔ خون به بهانهٔ دین و به دلیل مذهب نریخته‌اند. مسیو «ژوریو» می‌گوید:

«حقیقت را آزادانه و بی‌پرده بگوییم: سلاطین فرانسه، به تقلید از مسلمانان نهال مسیحیّت را در سرزمین «فریزون‌ها» و «ساکسون‌ها» غرس کردند و نظیر همان «والانس» و «آبشیرانس» که جرأت کرده بودند پاپ را محکوم کنند، به کار برده شد! و همین روش در عالم جدید (آمریکا) اعمال شد. از مجموع این جریانات به وضوح معلوم می‌شود که محمد را به جهت تبلیغ دینش به وسیلهٔ قدرت، یعنی عدم رعایت عفو و اغماض و تسامح درخصوص دیگران، نمی‌توان ملامت کرد؛ زیرا (محمّد) می‌تواند ادعا کند که اگر اعمال قدرت در ذات خود خطا باشد، هیچ‌گاه نمی‌تواند از طریق مشروع و قانونی مورد استفاده قرار گیرد؛ ولی شما از سدهٔ چهارم تا امروز از آن استفاده کرده‌اید! و با این حال مدعی

۱- در سال ۱۶۲۷م پاپ اوربان هشتم، فتوای معروفی صادر کرد به نام "Damini in Caena" و ضمن آن کلیهٔ اشخاصی را که جسارت کند و به شورای دیگری در آینده متوسل شوند، و بر علیه فتواها و دستورهای پاپ اعظم تصمیم بگیرند، تکفیر کرد. کلیهٔ امرا و شاهزادگانی که به خود جرأت بدهند و بدون اجازهٔ پاپ مالیاتی وضع کنند، کسانی که با ترک‌ها [= مسلمانان] و سایر کفار عهدنامهٔ اتفاق منعقد کنند، و همچنین کسانی که برای خطاها و صدماتی که از دربار رم بر آن‌ها وارد می‌شود، به محاکم عرفی و قضات عادی شکایت کنند، مشمول عنوان تکفیر شدند.

اینجاست که باید پرسید: آیا محمّد یا هیچ‌یک از جانشینان او چنین قدرت پردامنه‌ای را به خود گرفتند؟ (دیون پورت)

2.Caligula.

هستید که اصلاً مرتکب این نوع اعمال نشده‌اید و آن‌چه انجام داده‌اید، خیلی بجا و مناسب بوده است! بنابراین، باید اقرار کنید که این طریق، یا این وسایل در ذات خود، باطل نیستند و در نتیجه در سال‌های نخست فعالیتم می‌توانستم از آن استفاده کنم؛ زیرا ادعای این که یک موضوعی که در سدهٔ اول گناه و جنایت بوده است، در سدهٔ چهارم، حق و عدالت شناخته شود، باطل است؛ یا مطلبی که در سدهٔ چهارم حق شناخته می‌شود، بایستی در سده اول، حق باشد، بیهوده است. ممکن است ادعا شود که در سدهٔ چهارم، خدا قوانین تازه‌ای وضع کرده است! مسلمانان مطابق دین‌شان مجازند که برای مبارزه با سایر ادیان، از قدرت و شدّت عمل استفاده کنند و برای سده‌ها این کار را کرده‌اند، اما مسیحیان جز تبلیغ و دعوت، حکمی ندارند و با این حال، در ادوار گذشته با آتش و شمشیر، غیرمسیحیان را نابوده کرده‌اند!»

روح عفو و اغماض و تسامح اسلامی، در برابر تعصّب مسیحیّت به شیوهٔ مطلوبی به قلم مورخ معروف گیبون به شرح زیر ترسیم شده است:

«جنگ‌های مسلمانان به وسیلهٔ پیغمبر تجویز شده بود[1]، ولی خلفا در میان آموزه‌ها و سرمشق‌های زندگانی وی، درس‌هایی از عفو و اغماض و تسامح برگزیدند و نتیجه این شد که مشرکان تقریباً خود به خود خلع سلاح شدند. عربستان، معبد محمّد و دارایی و ارثیهٔ خدایی او شناخته می‌شد، ولی به سایر ملل روی زمین با مراقبت و علاقهٔ کم‌تری می‌نگریست.

مشرکان و بت‌پرستانی که نامش را نمی‌دانستند، به نام شرع و قانون طرد می‌شدند، اما یک سیاست عاقلانه‌ای تعهّدات عدالت را تهیه کرد و پس از اندکی اعمال خارج از عفو و اغماض و تسامح، از جانب فاتحان مسلمان هندوستان به بتکده‌های این کشور پرجمعیّت، آزادی داده شد. شاگردان ابراهیم، موسی و مسیح با رعایت صلح و صفا و براساس قداست دعوت شدند که وحی کامل‌تر

۱- نکته بسیار مهم و جالب دربارهٔ جنگ‌های دوران رسالت که قطعاً جنبهٔ دفاع داشت و ناگزیر از معارضه مشرکین و جهودها بود و بالاخره چنان انقلاب عظیم و تحول ریشه دارای را ایجاد کرد. مطابق تحقیق دانشمندان تعداد کلیهٔ کشته‌ها (از دو طرف) بالغ بر هزار و کسری بیشتر نبود! (سعیدی)

محمّد را بپذیرند، ولی اگر ترجیح می‌دادند که یک جزیهٔ معتدلی پرداخت کنند، از آزادی وجدان و عبادت براساس دین خود، برخوردار می‌شدند.

در میدان جنگ جریمهٔ زندگی‌های محبوسین همین بود که مسلمان شوند و زنان ناگزیر بودند که به دین اربابان‌شان بگروند، نتیجهٔ تعلیم و تربیت اولاد اسیران، به تدریج نسل جدیدی به وجود آمد، ولی میلیون‌ها نومسلمان آفریقایی و آسیایی که دسته‌های انبوه مومنان را تشکیل می‌دادند. بیشتر، از روی میل و رغبت، عقیده و ایمان شان را به خدای یگانه اعلام می‌کردند، تا از روی اجبار. با تکرار یک جمله[1] و از دست دادن غلفه[2] رعیّت یا غلام و اسیر یا جانی، در یک آن، رفیق و هم سطح سردار فاتح مسلمان و در تمام حق و حقوق با او مساوی می‌شد. هر گناهش بخشیده می‌شد و[3] هر نوع تعهّدی از بین می‌رفت و نذور و تعهّداتی که اشخاص قبلاً برعهده می‌گرفتند که با عزوبت زیست کنند (یعنی افرادی می‌کوشیدند که ازدواج نکنند) مبدل به توجّه و عنایت به طبیعت گردید. اشخاصی که در صومعه‌ها و دیرها به خواب رفته بودند، با شنیدن صدای کرنای اعراب بیدار شدند و درمیان تشنّج و اضطراب جهان، هر فردی از افراد جامعهٔ جدید به سطح طبیعی لیاقت و رشدی که داشت، ترقی می‌کرد.»

برای تأیید صحّت نظریهٔ این مورخ دربارهٔ اخلاق تسامح و مدارای محمّد ﷺ سند عمومی ذیل تحریر می‌شود:

این سند از تألیفی به نام «***بیان و توضیحی از شرق و سایرکشورها***»[4] به قلم ریچارد پوکوک» بیشاپ (کشیش بزرگ) میث که در سال ۱۷۴۳ منتشر شده است و در جلد اول، صفحهٔ ۲۶۸ ثبت است، استخراج می‌شود. اخلاق عالی مؤلف از لحاظ تقوا و معنویّت و بینش و دانش، مدرکی است کافی برای اعتبار این سند که به شرح زیر نقل می‌شود:

۱- منظور از این جمله، لا اله الا الله است. (سعیدی)

۲- یعنی ختنه کردن. (سعیدی)

۳- آری، چنین است؛ زیرا پیغمبر فرمود: «الاسلام یجب ما قبله» یعنی: اسلام هرگناه و آلودگی قبلی را تصفیه و تطهیر می‌کند.

4. Adescription of the east and orher countries.

امتیاز و اجازه محمّد ﷺ به صومعه‌نشینان کوه‌سینا و مسیحیان

«نظر به این که خدا بزرگ است و حکومت به دست اوست و همهٔ پیامبران از جانب او آمده‌اند و به جهت این که برای عدم عدالت، حجتّی برضدّ خدا وجود نداشته باشد، به واسطهٔ عطایایی که خدا بیشتر مکرمت فرموده است، محمّدبن عبدالله - پیغمبر خدا و سرپرست دقیق همهٔ جهان - این ورقه را به تمام کسانی که از ملّت او و هم‌کیش او هستند، نوشته است تا بدین وسیلهٔ تضمین و وعدهٔ قاطعی باشد در حقّ ملّت مسیحی و اقوام «نسطوری» هرکه باشد، اعم از این که از طبقهٔ خواص باشد، یا عوام، از اشراف و محترمین باشد، یا از غیر آنان. (مفاد این دستور) به شرح زیر اجرا شود:

۱. هریک از افراد ملّت من که وعده و پیمان مرا که در این قرارداد گنجانده شده است،نقض کند، پیمان با خدا را نقض و برخلاف تعهد رفتار می‌کند و (خدای نکرده) معارض و مخالف دین و در خور لعن و نفرین خواهد شد؛ چه آن شخص شاه باشد و چه گدا، هرکه باشد.

۲. هرگاه هریک از زهّاد و صومعه‌نشینان، ضمن مسافرت، بخواهند در کوهستان، تپه، دهکده و یا در هر نقطهٔ قابل سکونت دیگری مسکن گزینند، چه در دریا و چه در صحرا، یا دیر، یاکلیسا، یا معبد، من در میان‌شان خواهم بود و در حکم نگهبان و حامی آنان و دارایی‌هایشان - با روح خودم و کمک و حمایت خودم - به اتفاق همهٔ همکیشان خودم؛ زیرا آنان بخشی و جزیی از ملّت من و افتخار من هستند.

۳. افزون بر این، به همهٔ مأمورین توصیه می‌کنم که مالیات سرشماری، یا خراج دیگری از آنان نستانند، زیرا نباید از این نوع تحمیلات بر آنان وارد آید.

۴. هیچ‌کس نباید قضات یا حکّام‌شان را تغییر دهد، بلکه بدون هیچ‌گونه تعرّضی باید در مقام خود بمانند.

۵. هیچ‌کس نباید آنان را در حین مسافرت، اذیّت کند.

۶. هیچ‌کس حق ندارد آنان را از داشتن کلیسا محروم سازد.

۷. هرکه این دستورهای مرا باطل کند، به طور قطع بداند که حکم خدا را باطل می‌کند.

۸. به علاوه، نه قضات، و نه حکام، و نه صومعه‌نشینان (روحانی‌های‌شان) نه خدمتگزاران و نه شاگردان‌شان، هیچ‌یک نباید مالیات سرشماری بپردازند، یا از این جهت صدمه‌ای و آزاری به ایشان وارد شود؛ زیرا من حامی‌شان هستم هرکس باشد چه در دریا و چه در خشکی، چه در مشرق و چه در مغرب، چه در شمال و چه در جنوب؛ زیرا چه خودشان و چه دارایی‌شان مشمول همین دستور و پیمان و امتیازند.

۹. آنانی که در کوهستان‌ها گوشهٔ عزلت گزیده‌اند، نه مالیات سرشماری خواهند داد و نه سایر عوارض از درآمدشان اخذ خواهد شد؛ و هیچ فرد مسلمانی در آن‌چه دارند، نباید مداخله کند؛ زیرا کاری را که انجام می‌دهند، فقط برای معیشت خودشان است.

۱۰. هروقت محصول زمین در فصل خودش زیاد شد، سکنهٔ آن سرزمین باید از هر کیلو، میزان معینی به آنان بپردازند.

۱۱. در زمان جنگ نباید از آنان سربازی گرفته شود و نباید مجبورشان کنند که به جنگ بروند و نباید مالیات سرشماری از آنان اخذ شود.

هرچه در این یازده فصل است، مربوط به صومعه‌نشینان (روحانیون) و هرچه در هفت فصل باقی مانده مستقیماً (قید می‌شود) مربوط به هر فرد مسیحی است.

۱۲. سایر مسیحیانی که درحال سکونت هستند و می‌توانند از ثروت و داد و ستدشان مالیات سرشماری بدهند، نباید بیشتر از دوازده درهم پرداخت کنند.

۱۳. غیر از این نباید چیز دیگری از آنان گرفته شود، مطابق قول خدا که می‌گوید: «آنانی را که به کتاب‌های فرستاده شده از جانب خدا احترام می‌گذارند، اذیّت نکنید، بلکه از روی ملاطفت و مهربانی، از چیزهای خوبی که دارید به ایشان بدهید و با آنان صحبت کنید و همهٔ را از اذیّت کردن‌شان منع کنید.»

۱۴. اگر زن مسیحی به ازدواج مسلمان درآمد، مسلمان (شوهر) نباید او را از رفتن به کلیسا و نمازخواندن (دعاخواندن) و کارهای دینی منع کند.[۱]

۱۵. هیچ‌کس نباید [آنان را] از تعمیر و مرمّت کلیساهایشان منع کند.

۱۶. هرکس برخلاف این اجازه‌نامه (امتیازنامه) عمل کند، یا برای چیزی که مخالف این امر باشد، اعتباری قائل شود، حقاً در نظر خدا و پیغمبر خدا مرتد خواهد بود؛ زیرا این امتیازنامه را مطابق همین عهد و وعده به آنان اعطا می‌کنیم.

۱۷. هیچ‌کس حق ندارد به روی آنان اسلحه بکشد، بلکه برعکس، مسلمانان باید به نفع آنان مبادرت به جنگ کنند.

۱۸. به موجب این نوشته دستور می‌دهم که هیچ‌یک از افراد ملّت من نباید تا آخر دنیا برخلاف این میثاق، عمل و اقدامی بکنند.

۱۹. شهود: علی بن ابی طالب (و ده نفر دیگر)

میثاق حاضر به قلم پیشوا و جانشین پیغمبر، علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نوشته شده است. محمّد در مسجد النّبی به دست خودش آن را در سال دوم هجری، روز سوم ماه محرم، نشانی گذاشته است.»[۲]

توجّه به حقایق و مراتب فوق در نظر ارباب بصیرت و متفکّرین بی‌غرض، دلیلی است کافی بر این که تهمت دومی که بر محمّد ﷺ زده‌اند، بی‌اساس و کذب محض و مایهٔ رسوایی است.

۱- علمای ترکیه در این موضوع نظر می‌دهند که، هر پسر مسلمانی که مادرش مسیحی باشد، هروقت مادرش نقاهتی داشته باشد یا پیر شده باشد، باید او را روی چهارپایی (اسب یا قاطر) حمل کند و تا در کلیسا ببرد و اگر فی‌المثل پسر فقیر باشد و چهارپایی نداشته باشد، مکلف است او را روی دوش خودش حمل کند و به کلیسا برساند. (دیون پورت)

۲- چون تاریخ گذاشتن روی اسناد، آن روزها معمول نبود، احتمال قوی می‌رود که نسخهٔ اصلی تاریخ نداشته است و تاریخی که در متن سند گذاشته شده است بعداً از طرف نویسنده روی آن قید شده باشد. (دیون پورت)

تهمت سوّم

یکی از تهمت‌هایی که برضدّ محمّد ﷺ طرح شده است، ویژگی شهوانی لذایذی است که در بهشت به کسانی وعده داده شده است که قوانین او را کار بندند و اعمال‌شان را با دستوراتی که همان قانون معیّن می‌کند، تطبیق دهند؛ ولی پس از تفکر آشکار می‌شود که آن‌چه مسیحیان عموماً در این باره تصور کرده‌اند، بسیار بیهوده و بی‌معنی است. و به طوری که به ما گفته‌اند، جسم‌های ما در قیامت به شکل کاملی درخواهد آمد که به طور نامحدود بر هرچه می‌توانیم مشاهده کنیم، برتری خواهد داشت و حواس ما چنان فعّالیّت فوق‌العاده‌ای از لحاظ کار و وقت به خود خواهد گرفت که برای درک بزرگ‌ترین لذایذ، مهیّا و مستعد خواهد شد، البته هریک به اختلاف موضوعات و زمینه‌های مربوط به خود زیرا در حقیقت اگر از آن عوامل، عملیّات مخصوص به آنان را سلب کنیم و آنان را از وصول به چیزهایی که برای خوشی و تسکین‌شان مناسب است، محروم کنیم، معنی آن غیر از این نخواهد بود که فرض شود نه تنها آن عوامل برای هیچ مقصودی به ما داده نشده‌اند. بلکه حتا به این منظور داده شده‌اند که برای ما ایجاد یأس و زحمت کنند؛ زیرا در حقیقت با تصور این که روح و بدن به وضع کاملی به ما برمی‌گردد، معلوم نیست به چه دلیل می‌توان تصورکرد که حواس، آن چیزهایی را که باید به آن عمل برسند نداشته باشند تا نتوانند از لذایذ برخوردار گردند. آیا استفاده و برخورداری از آن لذایذ گناه یا جرم انفعال و یا انحطاط خواهد بود؟

امّا دربارهٔ آن گونه مسّرت و لذت، به‌ویژه شهوات جنسی، اگر آن را مردود شماریم، باید پرسید: آیا این لذت را خدای متعال به دو جنس از کامل‌ترین مخلوقاتی که در این جهان ظهور کرده‌اند، نبخشیده است، و چون خدای متّعال این لذّت را و آن چه را برای حفظ حیات لازم بوده است، آزادانه برای آنان مهیا

ساخته است، و آنان را کسب لذّت از وجدآمیزترین حظوط[1]، مستعد کرده است تا این وظیفه را عملی سازند و افراد جنس خودشان را زیاد کنند.

این که محمّد در قرآن به مؤمنان وعدهٔ زنان [زیبا رو] را داده است و از باغ‌های فرح بخش و سایر لذایذ و حظوط بحث می‌کند، صحیح است؛ ولی این پندار که مهم‌ترین لذّت را در این قبیل چیزها می‌داند، اشتباه است، زیرا روح شریف‌تر از جسم است، بنابراین، او (محمّد) برای روح و جسم، هر کدام سهمی جداگانه قایل بود و همین است که به وسیلهٔ پاداش‌هایی که وعده داد، با کمال سهولت توانست اعرابی را که جز لذّت‌های جنسی به فکر چیز دیگری نبودند، به این دل خوش کند تا در عبادت خدای یگانه و حقیقی که در تعلیماتش تبلیغ می‌کرد، مستغرق شوند؛ ولی او همیشه برای روح، سهم مخصوص به خودش را از لذت‌ها قایل بود، براین اساس که:

مشاهدهٔ جمال خدا را بزرگ‌ترین لذّت‌ها دانست؛ چون کمال، مسّرت و لذتی است که تمام لذّت‌های بهیمیت[2] و سایر لذّت‌هایی که جنبهٔ حیوانی دارند و با حیواناتی که در مرتع می‌چرند مشترک‌اند را از یاد می‌برد. کسی که به مشاهدهٔ باغ‌ها و زنان (حوریان) و نعمت‌ها و خدمتگزاران (غلمان) در فضایی که طول مسافرتش هزار سال است، مشغول باشد، در نازل‌ترین درجه بهشت جای دارد، ولی در میان این جمعیّت آن کس در عالی‌ترین درجهٔ افتخار و شرف از لحاظ قرب خدا خواهد بود که هر روز با او مواجه باشد، یعنی شاهد و ناظر جمال و جلال او باشد؛ بنابراین، این اتهام که لذایذ منتسب به بهشت محمّد ﷺ کلاً جنبهٔ لذایذ جنسی دارد: نیز دروغ است؛ زیرا برخلاف این نظر معتقدند که آن بیانات جنبهٔ تمثیل و تشبیه دارد و مقصود، لذایذ روحانی است. چنانکه علمای مسیحیّت معتقدند که: «سرود سلیمان» برای عروس و داماد نیست، بلکه باید از

۱- جمع حظ به معنای: حصه و بهره.

۲- حیوانی. لذت‌هایی که از سرشت حیوانی سرچشمه می‌گیرد.

معنای روحانی‌اش استفاده برد و آن را نمونه‌ای از عشق به مسیح علیه‌السلام و کلیسایش تلقی کرد.[۱]

هاید [انگلیسی (۱۶۳۶-۱۷۰۳م)] معروف در صفحهٔ ۲۱ کتاب خودش چنین می‌نویسد: «آن لذت‌های جنسی به نظر مسلمانان دانشمندتر، جنبهٔ مجازی دارند و بنابراین از لحاظ فهم بشری باید مهم‌تر تلقّی شوند، همان‌طور که در کتب مقدس چیزهای زیادی بر حسب اخلاق مردم گفته شده است؛ زیرا وقتی که به سفیر مراکش نامه‌ای نوشتم و باغی همچون باغ بهشت را «وصف کردم» بر من خرده گرفت و در پاسخ نوشت: بهشت چنان جایی است که هیچ‌چیز دنیا را نمی‌توان به آن تشبیه کرد و چیزی است که هیچ چشمی آن را ندیده است و هیچ گوشی نشنیده است و به قلب هیچ بشری خطور نکرده است.»

شهادت هربلوت معروف باید به این نکته اضافه شود. این نویسنده در کتاب **کتابخانه خاورشناسان**[۲] اشاره می‌کند که: مسلمانان کمال خوبی را در ارتباط با خدا می‌دانند و لذایذ آسمانی (ملکوتی) ناشی از نوری است که مؤمن در مواجههٔ با خدا احساس می‌کند و این نور به هرجا که تابید، آن را به بهشت تبدیل می‌کند.

و باز همان نویسنده می‌گوید:

«در این صورت این صحیح نیست که شماری از نویسندگان از درمخالفت با مسلمانان وارد شده و گفته‌اند: آنان جز لذایذ جسمانی، لذّتی دیگر در بهشت نمی‌شناسند.»

از آن‌چه گذشت، این نتیجه به دست می‌آید که: مطالبی خیلی دور از حقیقت دربارهٔ جنبه‌های شهوانی دین محمّد ﷺ گفته و نوشته شده است.

۱- یک نفر مسلمان که تا اندازه‌ای با اطلاع بود نزد من اعتراف کرد که وصف بهشتی که در قرآن آمده است به نظر او قسمت اعظم آن جنبهٔ مجاز دارد و می‌گفت: مثل همان بیاناتی که در کتاب وحی یوحنا ذکر شده است، و به من اطمینان می‌داد که عدهٔ زیادی از دانشمندان مسلمان دارای همان عقیده هستند (نقل از کتاب لین Lane) به نام مصر جدید، جلد اول، صفحهٔ ۷۵، حاشیه. (دیون پورت)

۲-BigliothecaOrientalistes.

تردیدی نیست که از نقطه نظر یک مسیحی در پاره‌ای از عادات و رسوم شرقیان که مورد انتقاد اروپاییان هست، نواقض حقیقی و معایب بزرگی دیده می‌شود، ولی اگر براساس تعلیمات انجیل با مهر و محبّت و شفقّت به این جریان بنگریم، می‌بایست مدارا و مسالمت بیشتری در پیش بگیریم. از این گذشته تاثیر اصالت ونفوذ عوامل آب و هوا و ضروریات وظایف اجتماعی‌ای که به بهشت او صورت شهوات جنسی می‌دهد را باید بیشتر به حساب آورد. همچنین به کسانی که نه از روی تعمّد، بلکه به اشتباه به شخص پیغمبر نسبت فریبکاری می‌دهند و اورا شهوت‌پرست معرّفی می‌کنند، باید گفت: قضیه برعکس است، چرا که او مردی بود فقیر، زحمتکش، تنگدست و نسبت به آن‌چه عوام با کمال اشتیاق برای آن می‌کوشند و می‌خروشند، بی‌اعتنا بود.

تهمت چهارم

تهمت چهارم که بر محمّد ﷺ می‌زنند این است که او با به رسمیّت شناختن تعدّد زوجات، شهوت‌پرستی را تشویق کرده است. تعدّد زوجات به طور کلی از دوران ابراهیم به بعد، در تمام مشرق زمین معمول و رایج بوده است و در صفحات بی‌شماری از کتب مقدس به آن اشاره شده است که در ادامه به بخش هایی از آن اشاره خواهیم کرد و در آن روزگاری که سادگی و صفای زندگی بیشتر وجود داشت، این امر گناهی محسوب نمی‌شد.

تعدّد زوجات در میان یونانیان قدیم نیز مجاز بوده است، و چنانکه پلوتارخ در بحث از یک دسته از جوانان ارتش، به این موضوع اشاره کرده است، «اروپلیدس وافلاطون نیز این موضوع دفاع کرده‌اند.»

رومیان قدیم دارای اخلاق محکم‌تری بودند و هیچ‌گاه در این باره اقدامی نمی‌کردند، گو این که در میان‌شان ممنوع نبوده است و «مارک آنتونی»[1] را نخستین کسی می‌دانند که آزادی گرفتن دو زن را به دست آورد، و از آن تاریخ به

۱- مارک آنتونی Anthony, mark (تولد ۸۳ ق.م)

بعد، این امر در امپراتوری روم به خوبی معمول شد تا دوران سلطنت «تئودوسیوس»[۱] و «هرونیوس» و «آرکاویوس» که برای نخستین بار در سال ۳۹۳م ممنوع اعلام شد.

دربارهٔ دلایل تعدّد زوجات از نظر فیزیولوژی[۲] **﴿علم وظایف الاعضاء﴾** **منتسکیو** دانشمند مشهور، تصریح می‌کند: که زنان در آب و هوای گرم در سنین هشت، نه سالگی و ده سالگی آماده زناشویی هستند،[۳] بنابراین، در آن کشورها دوران طفولیت و ازدواج اکثراً مقارن یکدیگر واقع می‌شوند. زنان در سن بیست سالگی پیر می‌شوند. به همین جهت هیچگاه عقل و زیبایی در آن واحد (در چنان مناطقی) با یکدیگر جمع نمی‌شوند و هر وقت زیبایی جلوه‌گر می‌شود، عقلی نیست، و هنگامی که عقل پدید می‌آید، دیگر زیبایی‌ای وجود ندارد؛ بنابراین، زنان الزاماً باید در حال تبعیّت به سر برند، چون عقل قادر نیست که در پیری آن برتری را ایجاد کند و حتا جوانی و زیبایی توام قادر به اعطای آن نیستند؛ لذا کاملاً طبیعی است که در این گونه موارد، وقتی که قانونی برای مردم وجود نداشته باشد، مرد یک زن را ترک خواهد کرد و زن دیگری خواهد گرفت و تعدّد زوجات به وجود خواهد آمد.

در مناطق معتدله که زیبایی‌های زن به بهترین شکل محفوظ می‌ماند و در جاهایی که سن بلوغ آنان دیرتر فرا می‌رسد، سن پیری شوهران‌شان تا حدی نزدیک به همان سنین پیری زنان است و چون زنان در هنگام ازدواج، عقل واطلاع بیشتری دارند، اگر این اطلاع و عقل، فقط مولود عمر بیشتر باشد، طبیعتاً باید یک نوع مساواتی بین دو جنس ایجاد کند و در نتیجهٔ قانونی که فقط به مرد اجازهٔ گرفتن یک زن می‌دهد حاکم و نافذ خواهد بود.

۱- تئودوسیوس Theodosius ملقب به کبیر، امپراتور روم از ۳۷۹ تا ۳۹۵ م.

۲- فیزیولوژی Physiologie: علم بررسی اعمال طبیعی سلول‌ها و بافت‌های بدن و رابطهٔ آن‌ها با یکدیگر.

۳- در سن نه و ده سالگی به سن بلوغ می‌رسند. (مؤلف)

طبیعت که مردان را به وسیلهٔ نیروی عقلانی و جسمانی، ممتاز قرار داده است، قیود و حدودی غیر از همین قدرت و عقل، برقرار نکرده است، زیبایی هایی به زنان داده و مقرر کرده است که برتری زنان بر مردان با پایان یافتن این زیبایی‌ها سپری شود؛ ولی در ممالک گرمسیر، آن زیبایی‌ها فقط در آغاز جوانی هویداست و هیچگاه در سیر حیات (یعنی در مراحل بعدی) خبری و اثری از آن‌ها نیست.

بنابر آن‌چه گفته شد، قانونی که فقط از لحاظ صلاحیّت جسمی و طبیعی، اجازهٔ ازدواج یک زن را می‌دهد، با آب و هوای اروپا سازگار است، نه آسیا.

این است آن علّتی که اسلام به آن سهولت در آسیا تاسیس شد و با آن همه اشکالات در اروپا پیشرفت کرد. چرا مسیحیّت در اروپا محفوظ ماند؟ و بالاحره چرا مسلمانان در چین آن قدر زیاد پیشرفت کردند و مسیحیان آن قدر کم؟!

از (نوشته‌های قیصر چنین به دست می‌آید که پدران ما (انگلیسیان) در ادوار اولیه، تعدّد شوهر را برای یک زن عملی می‌کردند، به طوری که ده یا دوازده شوهر فقط یک زن را نزد خود نگاه می‌داشتند! مبلغان کاتولیک روم به میان این مردم بدوی رفتند و عزوبت و تجرّد را تشویق کردند و نظرشان این بود که ازدواج یک زن بیوه با هر مردی در حکم تعدّد شوهر است و متخلف قانوناً باید مجازات شود، و در نهایت، به داشتن یک زن اکتفا کردند و این عملی است که موردپسند آلمانیان قدیم هم بود.

اما موضوع مشروعیّت تعدّد زوجات: از مراجعه به منابع اسفار زیر که در کتاب مقدس ذکر شده است، معلوم می‌شود که این امر نه فقط مورد قبول یهوه (خدای یهودیان) بوده است بلکه آن را متبّرک نیز کرده است.[1] **سنت گری سوستوم** وقتی که از ابراهیم و هاجر بحث می‌کند، می‌گوید:

۱- کتاب خلقت، فصل ۳۰، آیهٔ ۵؛ سفر خروج، آیهٔ ۲۱، فصل ۱۱؛ کتاب پنجم از پنج کتابی که موسی نسبت داده می‌شود، فصل ۱۷، آیهٔ ۱۷؛ کتاب شموئیل، فصل اول، آیه‌ی: ۱، ۲، ۱۱ و ۲۰؛ و باز همان مدرک. فصل ۲۹، آیه‌ی: ۳۲ و ۴۳ و کتاب ۲ شموئیل، فصل ۱۲، آیهٔ ۸، و همان منبع، فصل ۵، آیهٔ ۱۳ و کتاب قضات، فصل ۸، آیهٔ ۳۰؛ ایضاً فصل ۱۰، آیهٔ ۴ و ایضاً فصل ۱۲، آیهٔ ۹ و ۱۴. (دیون پورت)

«این چیزها در آن زمان ممنوع نبود و به همین جهت «سنت اگوستین» می‌گوید: به همسری گرفتن چند زن توسط یک مرد در آن روزها عادت ناروا و ناپسندی نبود، بلکه وظیفه‌ای بود که در این اوقات جز بر شهوت‌پرستی و عیاشی حمل نمی‌شود؛ زیرا برای ازدیاد نسل هیچ قانونی تعدّد زوجات را منع نکرده است.»[۱]

بونیفاس اعتراف‌کنندهٔ آلمان سفلی، در ۷۲۶م برای اطلاع از این که یک شوهر چه زمان می‌تواند با دو زن ازدواج کند، از پاپ گریگور سؤال کرد و گریگور در ۲۲ نوامبر همان سال جواب داد: «اگر زن به علت ابتلا به مرضی صلاحیّت ارتباط جنسی نداشته باشد، شوهر می‌تواند زن دیگری به همسری بگیرد، البته به شرطی که شوهر از هر جهت تامین کلیه ضروریات زن را تعهد کند.»

تالیفات زیادی در دفاع از تعدّد زوجات - حتا به قلم نویسندگان مسیحی، منتشر شده است.

برنارد واکینوس پیشوای فرقه کاپوچین، در اواسط سدهٔ شانزدهم در دفاع از تعدّد زوجات، رساله‌ای منتشر کرد مقارن همان زمان رساله‌ای براساس تجویز تعدّد زوجات منتشر شد و نام حقیقی نویسنده‌اش «لیزاروس» بود که اسم مستعاری با عنوان «تیوفیلوس آلبوتین» برگزیده بود. سلدن در تالیفی به نام **اوگزورهبریکا** ثابت می‌کند که تعدّد زوجات، تنها در میان یهودیان، بلکه در میان کلیهٔ ملل دیگر نیز مرسوم بوده است، ولی نامورترین مدافع تعدّد زوحات، جان میلتون معروف بود که در صفحهٔ ۲۳۷ رساله‌ای به نام **تحقیق دربارهٔ فلسفهٔ مسیحیت** پس از بیان مدارک مختلفی از کتاب مقدس در زمینهٔ دفاع از این عمل می‌گوید: «به علاوه، خدا به صورت یک داستان مجازی جلوه می‌کند که گویی دو زن دارد؛ یکی اهولاه و دیگری اهولیاء.»

در هرحال، این نوع بیان به‌ویژه با آن طول و تفصیل، حتا بر سبیل تمثیل، به هیچ وجه در خور مقام خدا نیست، مقصود این است که اگر آن عملی که مدلولش دربارهٔ خدا ذکر شد، در ذات خود، خلاف احترام یا شرم‌آور می‌بود، حتا بر سبیل

۱- به گروتیوس، جلد اول، صفحهٔ ۲۶۵ مراجعه شود. (دیون پورت)

تمثیل نیز گفته نمی‌شد. بنابراین، محمّد، عملی را به رسمیّت شناخت که نه تنها مرسوم بود، بلکه در گذشته نیز از جانب خدا مورد برکت و رحمت واقع شده بود و در دوران جدید، مشروع و محترم اعلام شد. دراین صورت او باید از اتهام تشریع تعدّد زوجات و در نتیجه، رواج شهوت پرستی مبرا دانسته شود.

از اعتراضات مهم بر ضدّ تعدّد زوجات،این است که: این امر به ظلم در رابطهٔ زناشویی می‌انجامد و مساوات بین دو جنس را به هم می‌زند و برای عشق و محبت، مضر است و حسد و خشم و از هم گسیختگی نظم داخلی را در پی دارد.

باور بر این که در ممالکی که تعدّد زوجات، مرسوم است، دارندهٔ خانواده‌ای که مرکب از چند زن است، قدرت ظالمانه‌ای نسبت به آنان اعمال می‌کند، یکی از آن اشتباهاتی است که اروپاییان به علّت عدم اطلاع از اخلاق آسیایی مرتکب می‌شوند. در مشرق زمین هرجا که نظام خانوادگی حکومت می‌کند، قضیّه، برعکس است و استبداد در خانواده‌های فقرا، که محکوم به داشتن یک زن هستند، رواج دارد. غالباً اتفاق می‌افتد که در جایی که زنان متعدّدی هستند، یک نفر بر دیگران ریاست می‌کند و شوهر در این میان، راحت است. کسانی که آثار نویسندگان مشرق زمین را مطالعه کرده‌اند و از این راه به خصوصیات اخلاق شرقی پی برده‌اند، در همان نظر اوّل درمی‌یابند که اظهارنظر راجع به این که زنان در این بخش از جهان در منزل مورد ظلم و ستم واقع می‌شوند، امری است توهمی.

مستر ات کنسن در کتابی به نام *عادات و اخلاق زنان در ایران* می‌گوید: «در انگلستان افزون بر این که تصور شده است زنان در مشرق زمین در مقابل شوهران ستمکار، همچون برده زندگی می‌کنند و در حرمسرا مثل این‌که در قفس باشد به سر می‌برند و این زندگی کم‌تر از حبس نیست، از اوضاع واقعی زنان مشرق خبری دیگر ندارند.»

ولی آن نویسنده، منکر این جریان است و نشان می‌دهد که زنان مسلمان، چه امتیازات و اقتداری دارند؛ صرف‌نظر از این که: حرمسرا برای زنان زندان نیست، بلکه محیط آزادی است و با شوهر همان رفتاری می‌شود که با یک نفر قاچاقچی.

به محض این که شوهر پایش را از خانه بیرون می‌گذارد، در ذهنش این اندیشه هست که او دیگر آقای منزل نیست و بچه‌ها و نوکران فقط تابع خانم بزرگ و در حقیقت، قدرت فائقه در دست اوست. وقتی که این خانم حالش خوب باشد، اوضاع از هر جهت خوب است، ولی وقتی که حالش خوب نباشد، هیچ کاری صورت درستی ندارد.

میرزا ابوطالب خان[۱]، یکی از اشراف ایران که شصت الی هشتاد سال پیش از این، سفری به انگلستان کرده و در عادات و اخلاق داخلی ما مطالعات دقیق داشته است و در رساله‌ای که بعداً منتشر کرد و به انگلیسی ترجمه شده است، دلایلی ذکر می‌کند و نشان می‌دهد که زنان مسلمان، قدرت و آزادی بیشتری دارند، و نسبت به زنان اروپایی از امتیازات بیشتری برخوردارند و به کلی اظهارات اروپاییان درخصوص ستمگری‌های شوهران در تعدّد زوجات را تکذیب می‌کند و می‌گوید:

«تا جایی که می‌دانم زندگی با دو پلنگ ماده آسان‌تر است تا زندگی با دو زن!»

سیاح معروف نیبوهر نیز بر همین عقیده است و می‌گوید:

«اروپاییانی که می‌پندارند زناشویی در میان مسلمانان غیر از آنی است که در میان ملل مسیحی وجود دارد، در اشتباه‌اند. من چنان اختلافی در آسیا ندیدم و همان آزادی و راحتی زنان اروپایی را، زنان آن مناطق هم دارند. تعدّد زوجات در میان مسلمانان مجاز است و ظرافت طبع خانم‌های ما (اروپاییان) تاب تحمّل این فکر را ندارد، ولی اعراب به ندرت می‌توانند چهار زن رسمی داشته باشند و در عین حال، چندین کنیز نیز نگه ندارند. هیچ‌کس جز ثروتمندان شهوت‌پرست نمی‌تواند آن قدر زن بگیرد و رفتار این قبیل مردان، مورد توبیخ و ملامت کلیهٔ مردان موقر و متین است.

۱- ابوطالب خان لندنی (۱۱۶۵-۱۲۲۱ق) در سال ۱۲۱۴ تا ۱۲۱۷ ق سفری به اروپا کرد و سفرنامهٔ وی با عنوان «مسیر طالبی فی بلاد افرنجی» چاپ شده است.

اشخاص متفکر و حساس، در حقیقت براین باورند که این برتری مرد، بیش از آنچه موجب راحتی‌اش باشد، مایهٔ زحمت اوست؛ زیرا هر شوهری طبق قانون، موظف است که نسبت به همسرانش در خور شأن و مقام هریک رفتار کند و محبّت و عنایتش را با تساوی کامل نسبت به همه ابراز دارد، و این‌ها وظایفی است که انجام آن در نظر مسلمانان به هیچ وجه ناگوار نیست، اما برای اعرابی که به ندرت وسایل رفاه برایشان آماده می‌شود، رعایت این مراسم و تشریفات، خیلی گران تمام می‌شود.»

اما این که می‌گویند: تعدّد زوجات برای عشق حقیقی و محبّت و دوستی زن و شوهر، مضر است، نظریه‌ای مشکوک است؛ زیرا اگر این تعدّد زوجات در این نیم کره (اروپا) مجاز و مباح می‌بود - و طبعاً (به علّت هزینهٔ سنگین آن) مخصوص افراد طبقهٔ بالا قرار می‌گرفت - معلوم نیست که تبادل عشق و محبّت در مورد ازدواج دوم، یا سوم کم‌تر از ازدواج اول، به صورتی که فعلاً وجود دارد، جلوه می‌کرد.

مراسم و تشریفات سرد و خنکی که در ازدواج ما (اروپاییان) معمول است از قبیل: پول سنجاق، پول درشکهٔ جداگانه و سایر مقررات و رسومی که میان طبقات بالاتر معمول است، باید بیشتر موجب اخلال در احساسات لطیفی گردد که مربوط به عشق پاک و بی‌شائبه است و زنان در این زندگی کنونی مبتنی بر مُدهای گوناگون بیشتر از کشورهایی که تعدّد زوجات، در آن‌جا رواج دارد، خرید و فروش می‌شوند.

و باز درخصوص این که تصور می‌کنند، تعدّد زوجات، یکی از علل و موجبات خاموش شدن شعلهٔ عشق است، باید گفت:

این بیان از همان منبع اغراض فاسدی سرچشمه می‌گیرد که مثلاً انگلستان قدیم را تنها سرزمین آزادی و سعادت می‌پندارند!

اگر تعدّد زوجات، مقتضی آن همه بدگویی و عامل آن همه معایب و مفاسد و سرچشمهٔ تقلیل و تخفیف در عیش و لذت می‌بود، مطابق قاعده، باید از شیوع آن در چنان بخش وسیعی از جهان که تمدن و تهذیب، کم‌تر وجود دارد، کاسته می‌شد.[1]

۱- **عذر تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن، ۲۳۵-۱۸۸.**

فرجام سخن

ای رحـمت عـالمین، رحـمت از تست

عصیان از ما، چنان که عصمت از تست

لطـفی بکـن و روی مگـردان از مـا

چـون پشـتی عـاصیان امت از تست[1]

اینک پس از سپری شدن سده‌ها، گوهر درج نبوّت و اختر برج فتّوت، حبیب خاص رب العالمین، حضرت محمّد امین، دیگر در نظر غربیان، بتی که «ماهومت»[2] می‌نامیدند، نیست. دیگر آن شخص نیست که به خاطر ضدّیت و دشمنی با حضرت مسیح در جهنّم زندانی است. اکنون نمی‌گویند: که کاردینالی بود. که چون به مقام پاپی نرسید، آموزه‌هایی بنیاد نهاد تا به اهداف خود - که کشورگشایی و سلطنت بود - برسد.

آنان هم‌اکنون اعتراف می‌کنند که محمّد مصلحی بزرگ، نابغهٔ تاریخ، فرمانروای دادگستر، انسانی به تمام معنی و پیشوایی بزرگوار بود[3]، هرگز گامی به سوی باطل برنداشت، شور آفرید و طرحی نو در عالم انداخت، از انسان‌هایی راهزن، دزد، بدکار و...، مردمانی تربیت کرد که امانتدار، پارسا و معتمد بودند و جانی تازه در کالبد مردهٔ انسانیّت دمید.

۱- مختارنامه عطار، ۲۰.

۲- Mahomet ماهوم و ماهوند نیز نوشته‌اند.

۳- با الهام از سخنان نویسندهٔ بزرگ روسی تولستوی.

امروز دانشمندان غربی از کارها و نوشته‌های مغرضانهٔ نیاکان خود بـرضدّ اسلام، محمّد و قرآن شرمگین‌اند، که روح آزادگی خود را به بهای ناچیز فروخته و موجبات سرافکندگی آیندگان خود را فراهم ساخته‌اند.

محمّد کشتی نجات انسانیت از گرداب‌های مرگبار فساد اخـلاق و عـقیده و چشمه‌سار زلالی بود که تشنگان وادی تـوحید و یکـتاپرستی از آن نـوشیدند و عطش خویش را فرو نشاندند.

در این عصر پرفتنه و آشوب، که بنابه گفتهٔ برنارد شاو بیش از هر زمان دیگر به رهـنمودهای پـیامبر نـیاز داریـم، لازم است کـه تـمامی نـویسندگان، عـلما، اندیشمندان، مؤسسات اسلامی، چه در جهان اسلام و چه در فراسوی مرزهای آن، در معرفی هرچه بیشتر و بهتر پیامبر بکوشند، غـبار از سـیمای درخشـانش بزدایند و عامهٔ مسلمانان را با منطق و واقع گرایی قانع کنند که سیره و اخلاق آن حضرت بهترین سرمشق و الگوی ایده‌آل برای به سامان رساندن زندگی فردی، اجتماعی و... آنان است و خشنودی و رضایت پروردگار نیز در همین نهفته است.

صد هـزاران آفـرین ذوالجـلال — بر روان پاک آن نیکو خصال[۱]

«درودی بر او باد که سَفَره کرام از شرح آن قصور نمایند و بررهٔ[۲] عظام از حمل آن فتور، گزیده‌ای را که ایجاد ممکنات به سبب محبّت او بود و ابداع موجودات به وسیلهٔ مودت او.

ای مـهر تـو واسـطه جـهان را — عشق تو وسیله انس و جـان را
نعمت تو چه گفت ایـزد پـاک — لولاک لمـا خـلقت الافـلاک[۳]

بل تحیتی که نسیم سحری را به لطایف جان بـخشد و گـلبرگ طـری[۴] را بـه نظافت روان، نثار روضهٔ سیدی که گل سیراب، نشانهٔ عرق رخسار او بود و سنبل

۱- اسرارالشهود، ۷.
۲- نیکوکاران.
۳- اگر تو نمی‌بودی کاینات را نمی‌آفریدم.
۴- تازه و نو.

پرتاب نمونه‌ای از گیسوی مشکبار او؛ غنچهٔ جمال و گلغونه‌ی[1] «انا خیر البشر»[2] دیده و نرگس نظر او سرمهٔ «مازاغ البصر»[3] کشیده، چنان که در وصف آن‌ست:

ای رخ خوب تو از گل طبقی — گل ز شرم رخ خوبت عرقی
از سر زلف تو سنبل تاری — به ز سنبل سر زلف آری.»[4]

گشت، سراوان، ۱۳۸۵/۱۰/۱۲ خورشیدی

امیر عبدالستار حسین‌بُر

۱- گلغونه: گلگونه، رنگی است که زنان بر رو مالند و در یکی از کتب طبیه به نظر آمده که گلگونه دوای مرکب است از سپند و رو سفیده و شحم حنظل و روغن یاسمین که برای جلا و صفای رنگ رو بر چهره مالند و بعد از نیم ساعتی به آب گرم بشویند. (غیاث اللغات، ۷۴۱).

۲- من بهترین مردمان هستم.

۳- دیدهٔ او خیره نشد. (نجم/۱۷).

۴- روضه خلد، ۳.

کتاب‌نامه

۱. آربری، آرتورجان و دیگران، *تاریخ اسلام؛ پژوهش دانشگاه کمبریج*؛ زیر نظر پیتر مالکوم هولت و آن کاثرین سواین فورد لمبتون، ترجمهٔ احمد آرام چاپ سوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۰.

۲. آرمسترانگ، کارن، *زندگی‌نامه پیامبر اسلام*، ترجمهٔ کیانوش حشمتی، تهران: حکمت، ۱۳۸۳.

۳. ابراهیم حسن، حسن، *تاریخ سیاسی اسلام*؛ ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، چاپ پنجم، تهران: جاویدان، ۱۳۶۲.

۴. ابن اثیر، عزالدین، *تاریخ کامل*، برگردان دکتر سیدمحمّدحسین روحانی؛ جلد سوم، چاپ دوم، تهران: اساطیر، ۱۳۷۴.

۵. ابن حنبل، احمد، *الموسوعة‌الحدیثیة مسندالامام احمدبن حنبل*، حققها، هیئة من العلماء، بیروت: مؤسسةالرسالة، ۱۴۲۱ق - ۲۰۰۱ م.

۶. ابن منده، محمّدبن اسحاق، *کتاب الایمان*، حققه و خرج احادیثه ا. د. علی ناصر الفقیهی، الطبعة الرابعة ریاض: دارالفضیلة للنشر والتوزیع، و بیروت: دار ابن حزم، ۱۴۲۱ق۔ ۲۰۰۱ م.

۷. ابن هشام، ابومحمّد عبدالملک، *السیرةالنبویة*، حققها و ضبطها و شرحها و وضع فهارسها مصطفی السقا، ابراهیم الابیاری، و عبدالحفیظ شلبی، بیروت: داراحیاء التراث العربی، [بی تا].

۸. اسیری لاهیجی، شمس‌الدین محمّد، *اسرارالشهود*، تصحیح م، مقدمه سیدعلی آل‌داود، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۸.

۹. اشپولر، برتولد، *جهان اسلام: دوران خلافت*، ترجمهٔ دکتر قمر آریان،چاپ دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۴.

۱۰. انصاری، عبدالرحمان؛ *سیرت و شخصیّت حضرت محمّد*، ترجمهٔ محمود حکیمی، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۱.

۱۱. ایزوتسو، توشی هیکو، *خدا و انسان در قرآن*،؛ ترجمهٔ احمد آرام، چاپ دوم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸.

۱۲. بایرناس، جان، *تاریخ جامع ادیان*، ترجمهٔ علی اصغر حکمت، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، [بی‌تا].

۱۳. بغوی، ابومحمّدالحسین بن مسعود، *شرح السنة*، حققه و علق علیه الشیخ علی محمّد معوض، و الشیخ عادل احمد عبدالموجود، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۲ق .

۱۴. بوازار، مارسل، *اسلام و جهان امروز*؛ ترجمهٔ مسعود محمّدی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۹.

۱۵. بیهقی، ابوبکر احمد بن الحسین، *السنن الکبری*، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۱۳ هق ۱۹۹۲م.

۱۶. *کتاب السنن الصغیر*، به کوشش عبدالله عمرالحسین، بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۱ق ـ ۲۰۰۱م.

۱۷. پاک‌پور، ناصر (مهتمم)، *اسلام پیشتاز و پویا: گزارشی از هفته‌نامه تایم آمریکا*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۸.

۱۸. پاینده، ابوالقاسم، *ترجمهٔ فارسی قرآن مجید*، تهران: سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۳۶ (تاریخ تحریر مقدمه).

۱۹. ثواقب، جهانبخش، *نگرشی تاریخی بر رویارویی غرب با اسلام*، قم: مرکز نشر دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹.

۲۰. جامی، نورالدین عبدالرحمان، **هفت اورنگ**، تصحیح و مقدمه مرتضی مدرس گیلانی؛ چاپ دوم، تهران: سعدی، [بی تا].

۲۱. حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمّد؛ **دیوان** مقدمه مهدی معینیان، چاپ سوم، تهران: باقرالعلوم، ۱۳۷۷.

۲۲. حسنی ندوی، ابوالحسن علی، ***الاسلام و اثره فی الحضارة و فضله علی الانسانية***، دمشق بیروت: دار ابن کثیر، ۱۴۲۰ ق ـ ۱۹۹۹ م.

۲۳. حمیدی، ابی‌بکر عبدالله بن الزبیر، ***المسند الحمیدی***، حقق اصوله و علق علیه الشیخ حبیب الرحمان لاعظمی، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۹ ق.

۲۴. حنظلی مروزی، اسحاق بن ابراهیم، ***مسند اسحاق بن راهویه***، تحقیق الدکتور عبدالغفور عبدالحق حسین برالبلوشی، المدینةالمنورة: مکتبه الایمان، ۱۴۱۰ ق. ۱۹۹۰م.

۲۵. خطیب تبریزی، ولی‌الدین ابوعبدالله محمّدبن عبدالله، ***مشكاة المصابیح***، تحقیق جمال عیتانی؛ بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۴ هـ ۲۰۰۳م.

۲۶. خواجو کرمانی، ابوالعطا کمال الدین، ***دیوان اشعار خواجو کرمانی***، به کوشش احمد سهیلی خوانساری؛ چاپ دوم، تهران: پاژنگ، ۱۳۶۹.

۲۷. خوافی، مجد؛ روضه خلد، **مقدمه و تحقیق**: محمود فرخ؛ به کوشش: حسین خدیوجم، چاپ دوم، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۸۲.

۲۸. دارمی سمرقندی، عبدالله بن عبدالرحمن، ***سنن الدارمی***؛ حقق نصه و خرج احادیثه و فهرسه: فواز احمد زمرلی و خالد السبع العلمی، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ ق.

۲۹. ***دفتر یادداشت‌های شخصی مؤلف***.

۳۰. دیلمی همذانی، ابو شجاع شیرویه بن شهردار، ***الفردوس بماثورالخطاب***، تحقیق السعیدبن بسیونی زغلول، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۶ ق ۱۹۸۶م.

۳۱. دیون پورت، جان؛ *عذر تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن*، ترجمهٔ سیدغلام رضا سعیدی؛ تهران: دارالتبلیغ اسلامی، [بی‌تا]

۳۲. رامپوری، غیاث‌الدین محمّدبن جلال‌الدین، *غیاث اللغات*، به کوشش: دکتر منصور ثروت؛ چاپ دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۵.

۳۳. زرکلی، خیرالدین؛ *الأعلام، قاموس تراجم لاشهرالرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین*، الطبعةالعاشرة، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۹۲م.

۳۴. زمانی، محمّدحسن؛ *پیامبر رحمت از نگاه مستشرقان*؛ مجلهٔ اندیشه تقریب: ویژه‌نامه پیامبر اعظم (۱)، ۱۳۸۵، صص: ۶۴-۳۵.

۳۵. زیدان، جرجی؛ *تاریخ تمدن اسلام*؛ ترجمه‌ی: علی جواهر کلام؛ چاپ نهم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۹.

۳۶. سایکس، سرپرسی؛ *تاریخ ایران*، ترجمه‌ی: سیدمحمّدتقی فخر داعی گیلانی؛ چاپ ششم، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۷.

۳۷. سعدی شیرازی، مصلح الدین؛ *کلیات، از روی نسخهٔ تصحیح شده مرحوم محمّدعلی فروغی*؛ تهران: ققنوس، ۱۳۷۴.

۳۸. سعیدی، سیدغلام‌رضا؛ *داستان‌هایی از زندگانی پیامبر ما*؛ (ترجمه و اقتباس از کتاب آقای ممتاز احمد پاکستانی)، چاپ سوم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۳.

۳۹. شیمل، آنه‌ماری؛ *محمّد، رسول خدا*، ترجمه‌ی: حسن لاهوتی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.

۴۰. شیبانی شافعی اثری، عبدالرحمان بن علی، *تمییزالطیب من الخبیث فیمایدور علی السنةالناس من الحدیث*، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۸هـ۱۹۸۸م.

۴۱. طبرانی، ابوالقاسم سلیمان‌بن احمد؛ *المعجم الاوسط*؛ تحقیق الدکتور محمود الطحان؛ الریاض: مکتبةالمعارف، ۱۴۱۵ هـ

۴۲. ـــــ؛ *المعجم الکبیر*؛ *حققه و خرج احادیثه*: حمدی عبدالمجید السلفی؛ الطبعةالثانیة، بیروت: دار احیاء التراث العربی، [بی تا].

۴۳. طبری، محمّدبن جریر؛ *تاریخ طبری* (ترجمهٔ کتاب: تاریخ العجم والملوک)؛ ترجمه‌ی: ابوالقاسم پاینده؛ جلد سوم، چاپ پنجم، تهران: اساطیر، ۱۳۷۵.

۴۴. عسقلانی، احمدبن علی بن حجر؛ *فتح الباری شرح صحیح البخاری*؛ رقّم کتبها و ابوابها و احادیثها الاستاد محمّد فؤاد عبدالباقی، الریاض: مکتبة دارالسلام، و دمشق: دارالفیحا، ۱۴۱۸ هـ

۴۵. عطار نیشابوری، فریدالدین؛ *اسرارنامه*؛ با تصحیح دکتر سیدصادق گوهرین؛ چاپ چهارم، تهران: زوار، ۱۳۸۲.

۴۶. ـــــ؛ *دیوان*؛ چاپ دوم، تهران: نخستین، ۱۳۷۶.

۴۷. ـــــ؛ *مختارنامه*؛ *مجموعهٔ رباعیات*؛ تصحیح، مقدمه و حواشی از: محمّدرضا شفیعی کدکنی؛ تهران: توس، ۱۳۵۸.

۴۸. عقاد، عباس محمود؛ *اسلام در قرن بیستم*؛ ترجمهٔ حمیدرضا آژیر، مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۶۹.

۴۹. علوش، ابوعبدالله عبدالسلام بن محمّدبن عمر؛ سنن *الاصفهانی*: *السنن الواردة فی روایةالحافظ الامام الجلیل ابی نعیم صاحب الحلیة*؛ الریاض: مکتبةالرشد ناشرون، ۱۴۲۵ هـ ۲۰۰۴م.

۵۰. فارسی، خطیب؛ *قلندرنامه یا سیرت جمال الدین ساوجی*، تصحیح و توضیح دکتر حمید زرین‌کوب؛ تهران: توس، ۱۳۶۲.

۵۱. فارسی، علاءالدین علی بن بلبان؛ *صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان*؛ حققه و خرج احادیثه و علق علیه: شعیب الارنؤوط؛ الطبعةالثانیة، بیروت: مؤسسةالرسالة، ۱۴۱۴هـ ۱۹۹۳ م.

۵۲. فالح، ابو عبدالله عامر عبدالله؛ معجم الفاظ العقیدة؛ تقدیم الشیخ عبدالله بن عبدالرحمن بن جبرین؛ الریاض: مکتبةالعبیکان، ۱۴۱۷هـ ۱۹۹۷ م.

۵۳. قزوینی، محمّدبن یزید؛ *سنن ابن ماجه*؛ بشرح الامام ابی الحسن الحنفی المعروف بالسندی؛ حقق اصوله و خرج احادیثه و رقمه الشیخ خلیل مامون شیحا، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۱۶ ق.

۵۴. قشیری نیشابوری، ابوالحسین مسلم بن حجاج، **صحیح مسلم** حققه و صححه و رقم کتبه و ابوابه و احادیثه محمّد فؤاد عبدالباقی؛ القاهره: دارالحدیث، ۱۴۱۲هـ

۵۵. کاویانپور، احمد، *آیات ربانی*؛ تهران: اقبال، ۱۳۷۰.

۵۶. کوپل، ژیل؛ *پیامبر و فرعون*؛ ترجمه‌ی: حمید احمدی؛ تهران: کیهان، ۱۳۶۶.

۵۷. کی اس. راما کریشنارائو: *پیامبر اعظم در بیان غیرمسلمانان*؛ ماه‌نامه اسوه، سال نهم، شمارهٔ ۱۰، پیاپی ۱۰۹، دی‌ماه ۱۳۸۵، صص ۹-۳.

۵۸. گیورگیو، کونستان ویرژیل؛ *محمّد پیغمبری که از نو باید شناخت*؛ ترجمه‌ی: ذبیح الله منصوری، چاپ دوازدهم ؛ تهران؟: مجلهٔ خواندنی‌ها، [بی‌تا].

۵۹. معین، محمّد؛ فرهنگ فارسی (متوسط)؛ چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۰.

۶۰. موراتا، ساچیکو، و ویلیام چیتیک؛ *سیمای اسلام*؛ ترجمهٔ دکتر عبدالرحیم گواهی؛ تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸.

۶۱. موصلی، ابویعلی احمدبن علی؛ *مسند ابی یعلی الموصلی*؛ دراسة و تحقیق: عبدالقادر عطا؛ بیروت: درارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸ هـ ۱۹۹۸م.

۶۲. مولوی، جلال‌الدین محمّد؛ *مثنوی معنوی*؛ براساس و نقد نسخهٔ نیکلسون؛ نقد و تحقیق: عزیزالله کاسب؛ چاپ چهارم، تهران: گلی، ۱۳۷۸.

۶۳. میرآخوری، قاسم و حیدر شجاعی؛ *اشخاص در آثار دکتر شریعتی*؛ تهران: فردوسی، ۱۳۷۵.

۶۴. ندوی، سیدسلیمان؛ *در جستجوی الگو: مجموعه هشت سخنرانی پیرامون سیرت پیامبر اسلام*؛ ترجمهٔ: عبدالحکیم عثمانی؛ تهران: عبدالحکیم عثمانی، ۱۳۸۰.

۶۵. نسایی، ابو عبدالرحمن احمدبن شعیب؛ *کتاب السنن الکبری*؛ تحقیق: الدکتور عبدالغفار سلیمان البنداری و سید کسروی حسن؛ بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۱هـ۱۹۹۱م.

۶۶. نظامی، الیاس بن یوسف؛ *کلیات خمسه*؛ با مقدمه و بازنگری: د. م. ظهوریان؛ چاپ دوم، تهران: طلوع، ۱۳۸۳.

۶۷. نهرو، جواهر لعل، *کشف هند*؛ ترجمهٔ: محمود تفضلی، جلد اول، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۱.

۶۸. نیک‌بین، نصرالله، *اسلام از دیدگاه دانشمندان غرب*، دایره انتشارات شرکت سهامی سیمان و فاریست دورود، [بی‌تا].

۶۹. وجدانی، حسین، *نظریات دانشمندان جهان درباره قرآن و محمّد*، تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطایی، ۱۳۶۲.

۷۰. همیلتون، راسکین گیب، *اسلام: بررسی تاریخی*، ترجمهٔ: منوچهر امیری؛ چاپ دوم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.

۷۱. هندی برهان فوری، علاءالدین علی، *کنزالعمال فی سنن الاقوال و الافعال*؛ بیروت: مؤسسةالرسالة، ۱۴۱۷ ق ۱۹۹۷م.

۷۲. هیوم، رابرت، *ادیان زنده جهان*؛ ترجمهٔ: دکتر عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۹.

۷۳. یزدی، عضد، *سندبادنامه منظوم*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمّدجعفر محجوب؛ بازسرائی افتاده‌ها: محمّد جلالی چیمه، تهران: توس، ۱۳۸۱.

۷۴. یمانی، محمّد عبده، *علموا اولادکم محبة رسول الله*، بیروت: مؤسسةالکتب الثقافیة، ۱۴۱۸ق. ۱۹۹۸م.



محمد(ص) خاتم پیامبران و پیام آورصلح و آشتی است، که برای مبارزه با جهل و بی دینی و ناهنجاری های اجتماعی، اخلاقی و... در سراسر گیتی، بر انگیخته شد، تا جامعه را با صلح و صفا، عدالت و مساوات و توحید بیاراید، و روشنی بخش جهان شد. و در این راستا از جانب دشمنان کور دل اذیت و آزارهای فراوانی را دید، اما با بردباری تمام، پایداری نمود و با یاری خداوند متعال نیرنگ‌های دشمنان نقش برآب شد و دین اسلام بالید و نیرومند گردید. شخصیت محمد(ص) اقیانوسی بی کران است که هر چه درباره اش نوشته شود، باز هم کم است. از این رو از دیر باز تاکنون شخصیت وی مورد توجه نویسندگان گوناگون بوده و هر کسی بُعدی از ابعاد زندگی وی را به رشته تحریر در آورده است.

بسی شگفتی است که پیروان دیگر ادیان و مذاهب، فارغ از ایده خود، با شیفتگی تمام در مورد پیامبر خاتم دست به قلم شده و از شخصیت او تجلیلکرده اند. در این کتاب گفتارهای منصفانه، و اعتراف های خاورشناسان درباره شخصیت محمد(ص) به رشته تحریر درآمده، باشد که مشعلی تابان در مسیر راه کسانی باشد که صادقانه و خالصانه به پیامبر خاتم و آیین اسلام عشق می ورزند.





09123210716